

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228391

UNIVERSAL
LIBRARY

شیراز نامه

تالیف

ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی

در حدود سنه ۷۳۴ هجری

بترتیب و اهتمام

بهمن کریمی — ایسانسیه در ادبیات

با مقابله از روی پنج نسخه قدیمی

بسرمايه کتابخانه های احمدی و معرفت شیرازی

حق طبع محفوظ و مخصوص مصحح است

طهران

۱۳۵۰ — ۱۳۱۰

مطبعه «روشنائی»

به پیشگاه دوست عزیزم حضرت آقای ارام

تقدیم مینمایم

بهمن کریمی

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين

سروکار ادبا و متادین در انشاء رسائل و تحریر مقالات و مقامات ادبیه تا چندی پیش با نوشته‌ها و آثار اساتید مسلم فن بود که داد سخن را داده و آنطور که باید و شاید و قانون ادبیت اجازه می‌دهد در مسائل ورود و خروج می‌کرده اند تا آنجا که روایت میکنند از مرحوم قائم مقام که هر آنگاه در طبع سرشار و کلک گهربار خویش فتوری یا سستی مشاهده می‌کرده در گلستان شیخ اجل تفرجی می نمود و بچیدن و بوئیدن گلی از آن تر دماغ میشده و اینهمه گوهرهای گرانبها را از خود بیادگار گذاشته است. از طرف دیگر چون زبان پارسی خوب یابد آمیخته با عربی شده نازک کاریها و لطائف ادبیه هر دوزبان را توام کرده است. اساساً ادبیات بعد از اسلام رنگ مخصوصی بخود گرفته و زیبایی و ظرافتی پیدا نموده است که نه در ادبیات عرب بتهائی و نه در ادبیات فارسی قبل از اسلام شاید یافتن نظیر آن میسر نشود از این نظر بالضروره سالکین طرق ادب را از همان اوایل عادت بر این بوده است که ادبیات عرب را بخوبی فرا گیرند و حتی ضبط کردن و بخاطر سپردن مفردات اغویه که کار بسیار مشکل و در بادی نظر لغو بنظر میرسد یکی از وظایف اولیه و حتمیه کسی بوده است که میخواستہ سری در میان سرهای فضلا بلند کند و در محاورات ادبی اظهار نظری نماید.

از چند سال باینطرف که پای جوانها بفرنگستان باز شده و ادبیات

اروپائی که آن نیز در محل خود ستودنیهای بسیار دارد در خلال ریشه های کهن ادبیات کنونی ماریشه دوانیده است اوضاع ادبی رنک دیگری بخود گرفته وغالب از نویسندگان که خیره رنک وجلای ظاهری قسمت تازه وارد شده بمضمون (واکل جدید لذت) بقدری مست این لذت شدند که نزدیک بود یکسره ریشه قدیمی اصلی و مقدس خود را بخاطر رشد این شبه ریشه جوان قطع نمایند غافل از اینکه اگر نوشته و یکتور هیگو یا شکسپیر یا گتته و نظایر آن از نظر اخلاقی و روحی که جنبه بین المللی را دارد حائز اهمیت است ده چندان از نظر الفاظ همان زبانیکه در آن نوشته شده است حائز اهمیت و جالب توجه میباشد گرچه از نظر های اخلاقی و روحی نیز بواسطه مغایر بودن اوضاع و احوال جغرافیائی و مدنی و دینی نیز غالب تشبیهات و استعارات و کنایات و گوشه های لطیف موجود در سایر السنه که باتکلف بفارسی نقل میشود بیمزه و ناهنجار و ثقیل میگردد باز مدد خدائی بود که مستشرقین را بفکر احیاء آثار متقدمین این کشور انداخت یا پاکیزگی طینت خود این جوانان یا هر دو علت توأم تأثیر کردند بالاخره تازه تازه می بینیم در گوشه و کنار طالبینی برای مطالعه و نشر آثار بزرگان مشاهده میشوند و کم کم از انتشار ترجمه های خالی از هر لذت و ذوق اجنبی کاسته شده بر عدد نشرات اساسی بزبان فارسی چه در موضوعات حکمتی و فلسفی و عرفانی و چه در موضوعات ادبی محض افزوده میشود و سبک چیز نویسی از آن ابتذال و هرج و مرج می توان گفت بخواست خدا تا چندی دیسر خارج شده بر مجرای ادبی اصلی

خویش باز گشت خواهد نمود . در این صورت برای توسعه میدان جولان متذوقین و متنوع ساختن منابع ادبی لازم است هر کس بقدر سهم خویش در نشر و اشاعه کتب قدیمه که در زوایای فراموشی زیر گرد غربت چندین قرن مدفون شده اند از کمک و مساعدت لازم دریغ ندارد تا مگر این گنجینه های نفیس که از دستبرد حوادث ایام و فتنه حملات عالم گیر ادب برباده مغول، تیمور، افغان برکنار مانده است مجدداً در دسترس قرار گیرد و زبان فارسی منحنط امروزی رونق شایان خویش را اخذ نماید .

من بنده نگارنده این اوراق در یکسال قبل که برای تدریس ادبیات بشیراز رهسپار شدم از همان ابتدا همت گماشتم که وسائل طبع شیرازنامه را که بر حسب اظهار غالب اساتید خودم و فضایل طهران و شیراز از کتب نفیسه است فراهم سازم و نسخه هایی را که در شیراز سراغ کردم چون منحصر بدست چند نفر بود که از فروختن آن امتناع داشتند و با عدم سابقه اشنائی بسهوات عاریه کردن آنها هم میسر نمیشد تنها باستظهار رئیس محترم ادب دوست معارف فارس حضرت آقای میرزا ابوالقاسم خان فیوضات ادام الله تاییداته العالی موفق شدم نسخ موجوده را در دسترس داشته باشم و از این حیث و سایر تشویقها و مساعدتها بیکه نسبت به بنده فرموده اند همیشه سپاسگزار ایشان می باشم

آقای بهشتی منشی محترم اداره معارف فارس که از فضایل شیراز هستند در تحمل زحمت مقابله و تا اندازه اختیار صحیح از سقیم نسخ کمک شایانی به بنده نمودند و از ایشان صمیمانه تشکر میکنم

از میان نسخه هایی که بوسیله آقای رئیس معارف از صاحبان امانت

گرفته شده بود نسخه آقای شعاع الملك را که از شعرای طراز اول شیراز بلکه ایران بشمار و مقام ادبی ایشان منکری ندارد مأخذ قرار دادم ،

معزی‌الیه کتابخانه مفصلی دارند که محققاً کتابهای خطی ایشان چه از حیث قدمت و چه از حیث اهمیت موضوعات بنهایت درجه قابل توجه و مذاقه فضلاست وغالب ارباب ادب که بشیراز آمده‌اند برای یکدفعه هم که بوده از زیارت و باز دید نسخه‌های نفیس ایشان توشه گرفته اند :

« این نسخه بیست و چهار سال قبل یعنی سنه ۱۳۲۶ هجری نوشته شده و چون دونفر از اساتید ادب مانند مرحوم فرصت الدوله و مرحوم میرزا ابراهیم ادیب بمعیت آقای شعاع الملك از مقابله و بتصحیح با چندین نسخه موجود آنرا قدوین کرده‌اند اهمیت خاصی دارد »
نسخ دیگری که با این نسخه بوسیله بنده نگارنده برابری شده : اولاً نسخه آقای میرزاخانی شیبانی است

« که تقریباً هشتاد سال قبل یعنی در سنه ۱۲۸۸ هجری نوشته شده »
ثانیاً نسخه آقای میرزا محمد جواد کمپانی است

« که در سنه ۱۲۷۹ هجری یعنی ۷۲ سال قبل تحریر یافته است »
ثالثاً نسخه آقای حقیقت اردکانی که چون ابتدا و انتها ندارد نمی توان سال قطعی برای تحریر آن معین نمود ولی از سبک عبارت و شیوه خط معلوم میشود که باید خیلی قدیمی تر از سه نسخه مذکوره در فوق باشد .
پس از طبع چندین جزو کتاب دوست عزیزم فاضل محترم آقای میرزا احمد خان ارام نسخه قدیمی که تقریباً در حدود ۸۰۰ هجری تحریر یافته بود در شیراز بدست آورده و برای این بنده بطهران فرستادند

و حضرت استادی آقای میرزا عباسخان اقبال آشتیانی نیز بر بنده لطف فرموده نسخه نقیسی که در دسترس خود داشتند باین بنده مرحمت فرمودند پس از برابری این دو نسخه باز اغلاطی چند در اوراق چاپ شده ظاهر گردید این بود که برای اطمینان بیشتر از چهارده جزوه چاپ شده صرف نظر کردم و ضررش را شخصاً متحمل شدم و از نو بطبع آن پرداختم

در ضمن برابری و مقابله این پنج نسخه با یکدیگر عباراتی بس ناسالم بنظر رسید که نساخ و محررین بقدری در آن عبارات تحریف و تصرف نموده بودند که جز بحال خود وا گذاشتن آن چاره نبود باین لحاظ ما هم از تصحیح آن عبارات صرف نظر نمودیم و بقیه را بذوق خوانندگان محترم واگذار میکنیم با اینهمه ادعا ندارم که این نسخه چاپ شده از هر حیث غیر قابل انتقاد باشد و البته چه در ضمن طبع و چه در ضمن تصحیح ممکن است اغلاط یا اصلاحات لازمی از نظر محو شده باشد و یا اساساً در اختیار و تمیز صحیح از سقیم بدسلیقهگی بکار رفته باشد و تنها نظر اغماض آقایان محترم شامل حال این بنده ضعیف خواهد شد.

برای اینکه ذهن خوانندگان محترم برای درك مندرجات کتاب شیراز نامه حاضرتر گردد بی مناسبت ندیدم مختصری راجع باحوال مولف و تاریخ اتابکان که در این تألیف مذکور افتاده و همچنین راجع بتصوف و متصوفه که تاریخی از مشایخ شیراز آنان در شیراز نامه قلمی شده است بطور خیلی مختصر در ابتدای کتاب بعنوان مقدمه ذکر نمایم

و البته در آوردن این مقدمه بیشتر نظر بروشن شدن مندرجات شیراز
نامه است و نگارنده را تألیف تاریخ اتابکان یا ایراد شرح مبسوط و
مفصلی از تصوف و بزرگان در سر نیست و بهمین بیان حال عذر تقایص
موجوده در مقدمه را از مطالعه کنندگان محترم می خواهد .

مولف شیراز نامه

اصل و نسب - راجع باصل و نسب و سال تولد و وفات مولف کتاب شیراز نامه در هیچیک از تذکر ها اشارتی دیده نشد فقط در کتاب هزارمزار شرح بسیار مختصری در باب جد مولف زرکوب ایراد میکنند ریو (Rieu) در فهرست خود از روی خود کتاب شیراز نامه چند جمله استنباط نموده و مطلب آنرا بیان می نماید اما خود احمد بن ابی الخیر در چند جا از کتابش نام خود و پدر و جد مادری و سال تولد و علت تالیف کتاب و میزان معلومات و کمی از مسافرتش را با چند جمله شروع و ختم می نماید و ما در اینجا یکی یکی اقوال خود او را ذکر نموده و از آن نتایج حاصله را اتخاذ میکنیم . مثلاً در ذکر اسم پدرش در چند جای کتاب شیراز نامه صریحاً اشاره کرده و اسم میبرد چنانکه در ابتدای کتاب میگوید: « يقول الفقير الى الله تعالى ابو العباس احمد بن ابی الخیر الملقب بالمعین المشتهر جده الاعلی بشیخ زرکوب الشیرازی اصلح الله شانه و اماطه عما شانه » و در جای دیگر در شرح حال ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمن المقاریضی گوید ،

« از پدرم شیخ الاسلام شهاب الدین حمزه زرکوب شیرازی شنیدم که او نیز از علی بن بزغش روایت کرد که میگفت هر کس از روی اعتقاد حاجتی از محمد بن عبدالرحمن بخواهد حاجت او برآورده خواهد شد »

و در نسب خود از طرف مادر در ضمن حکایتی از شیراز نامه اسم میبرد و می گوید

« سعدالدین محمد بن مظفر روز بهان جد مادری اوست و سال تولد روز بهان را سنه ۶۲۷ هجری و سال وفاتش را سنه ۶۸۱ هجری ذکر میکند پس می توان حدس زد که در سنه ۶۸۱ احمد بن ابی الخیر حیات داشته است »

روز بهان در سنه ۶۸۱ وفات نموده و پس از او پسرش افسح المتکلمین فرید الملة والدین عبدالودود قائم مقام او شد و اظهار میدارد که : « حالیه هم او مقتدا و شیخ الاسلام بزرگ شیراز است » پس از اینجا معلوم میشود که ابی الخیر زمان عبدالودود را درك کرده و او را در سنه ۶۸۱ که بعد از پدرش شیخ الاسلام شده دیده بنابراین مدعی باید قبول کرد که احمد بن ابی الخیر در این زمان مسلماً شخصی ۱۰ الی ۱۲ ساله بوده که می توانسته است در هنگام شیخوخیت آن ایام را بخاطر آورد زیرا خاطرات طفلی را تا بیش از ده سالگی نمی توان یاد آورد و فقط گرده از آنها در نظر مجسم است و می توان گفت که بکلی آن خاطرات محو شده و از یاد رفته است .

احمد بن ابی الخیر در ذکر شرح حال طبقه ششم از متن همین کتاب راجع بعلماء بشرح حال خود می پردازد و صریحاً اظهار میدارد که من در خدمت آن طبقه از علما بتحصیل مشغول بودم و از ایشان استفاده های بسیار نمودم و مامن باب مثال شرح حال چند نفر از علما را باختصار

در اینجا نقل میکنیم تا کمی از تاریخ حیات مولف روشن شده باشد،

در شرح حال محمد صفی گوید :

« کتاب کنز خفی از مصنفات جد بزرگوارش صفی الدین عثمان کرمانی را در خدمت او خوانده ام و بعضی قسمتهای کتاب مصایح را بقرأت و برخی دیگر را بسماع در حضرتش استفاده کرده ام و اظهار میدارد که در سنه ۷۲۰ هجری فوت نموده و قبرش را نیز معین میکند »

و در شرح حال ابو سعید محمد السیرافی گوید :

« کتاب توضیح کشف را استماع از آن حضرت کرده ام و کتاب مفتاح العلوم فی المعانی و الایان تمام در حضرتش خوانده ام و او در سنه ۷۲۱ هجری بجوار رحمت حق پیوست و قبرش زیارتگاه است »

در شرح حال ابراهیم زنجانی گوید :

« تاریخ منهاج و طوابع را از اول الی آخر در حضرت او خوانده ام و او در سنه ۷۲۲ عزیمت سفر دریا کرد و در شهر دلی بادلپا پر حسرت جهان را وداع گفت »

و در شرح حال عبدالرحمن علی بزغش گوید ،

« بعضی قسمت های کتاب عوارف را در تاریخ ۷۱۴ در حضرتش خواندم و بخط مبارک او اجازه اجتهاد حاصل نمودم وفات او را در سال ۷۲۴ اسم میبرد »

و در شرح حال منصور بن مظفر اشاره میکند،

« کتاب صحیح بخاری را نزد او قرائت کردم و از خدمت او

استفاده بسیار بردم و کتاب مصابیح را از اول الی آخر نزد او خوانده و اجازه اجتهاد درجه اول از او حاصل نمودم و این شیخ در سنه ۷۳۳ وفات یافته و قبرش را نیز معین میکند «
در شرح حال علی بن مسعود گوید :

« بکرات بشرف صحبت مبارکش استعداد نمودم و استفاده کاملی از کلماتش کردم و احادیث نبوی و تاریخ مشایخ در خدمتش در کتابی جمع نمودم و در سنه ۷۱۷ در کازرون در خدمتش درک فضائل میگردم و در سنه ۷۴۰ در کازرون در خانقاهی که موسوم بان حضرت است وفات نمود و قبر مبارکش اکنون زیارتگاه سالکان و صدیقان روی زمین است »

پس از این بیانات معلوم شد که احمد بن ابی الخیر تقریباً ۱۰ الی ۱۲ سال قبل از سنه ۶۸۱ متولد شده و تاسنه ۷۴۰ که خود ذکر میکند از او اطلاع داریم و با در نظر گرفتن چند سالی هم که بطن غالب بعد از تالیف کتاب و سنه ۷۴۰ زنده بوده است عمر تقریبی او در حدود ۹۰ سال خواهد بود .

از قرائتی که از کتاب شیراز نامه بدست میاید معلوم میشود که تحصیلات او در نزد اشخاصی که در فوق ذکر شان گذشت قبل از سنه ۷۳۴ (یعنی قبل از تألیف کتاب شیراز نامه و سفر به بغداد) بوده است زیرا او چنانکه اشاره میکند آخرین سال مجلس درسش را در سنه ۷۲۱ اسم میبرد. در مسافرت کازرون احمد بن ابی الخیر مسافرت و جهانگردی بسیار کرده و اغلب نقاط فارس را گردش نموده و دیده است و سفری هم چنانکه شرحش در بعد بیاید به بغداد کرده و علت تألیف این کتاب هم مسافرت او به بغداد بوده است
این شخص بجز شیراز نامه تألیفات دیگری نظاماً و ثراً داشته که

اسفانه از بین رفته و اثری هم از آنها باقی نمانده و تذکره نویسان
اسمی از آنها ذکر نموده اند ولی خودش در ضمن این کتاب
نها اشاره میکند، مثلاً **کامل التواریخی** بخودش نسبت میدهد که
ون در دست نیست از مضمونش هم اطلاعی در دست نداریم گذشته
این شاعر هم بوده و شعری سروده است و در این کتاب چند
اشعاری ذکر کرده و بخود نسبت داده است مثلاً در صدر کتاب
ای فاتحه اشاره میکند

نکه بتدبیر کار سازی دولت	قاعده نونهاد جود و کرم را
بیت او همچو خاک راه شمرده	حاصل کی خسرو و خزانه جم را
کند آثار دوستکامی جودش	از دل درویش بیخ و ریشه غم را
ز بسر سفره مکرم او کس	پس نکند لقمه نیاز شکم را

شیراز نامه و علت تألیف آن

آنکه خود مولف گوید مدتی که در بغداد سکونت داشته روزی در
مس جمعی از دوستان حاضر بوده و از هر دری سخن بمیان
مده است اتفاقاً در ضمن صحبت یکی از ایشان مزایای بغداد را
نظر سایرین جلوه گر میسازد و بذم شیراز میپردازد و در ضمن
کتاب **بغدادنامه** را که تألیف یکی از حضار بوده بنظر ابوالعباس
رساند و او تصمیم میگیرد که کتابی در اوصاف شیراز برشته
ف آورد پس از مراجعت از بغداد بشیراز کتاب **شیرازنامه** را
نهج **بغدادنامه** تألیف می نماید مشتمل بر خصوصیات و مزایای
راز مانند خصوصیات و مزایای بغداد.

ته ای که شایسته است طرف توجه ادبا و خوانندگان گرام قرار

گسرد مقایسه صاحب این کتاب (احمد بن ابی الخیر) و صاحب المعجم (شمس قیس رازی) و صاحب کتاب گلستان (شیخ سعدی) و صاحب تاریخ و صاف الحضرة (عبد الله بن فضل الله) میباشد این چهار نفر در صورتیکه همه در يك عصر یا بچند سال فاصله میزیسته اند ابدأ اسمی از یکدیگر در نوشتجات خود یاد نکرده اند و چون مقایسه این چهار نفر با یکدیگر از بحث مآخارج است فقط بمقایسه صاحب تاریخ شیراز نامه با سه نفر دیگر اکتفا میکنیم احمد بن ابی الخیر با اینکه ۴۰ الی ۵۰ سال بعد از شیخ سعدی کتاب خود را تألیف نموده و از بعضی مشایخ قبل از سعدی و زمان او و بعد از او را اسم برده و از بعضی از امراء زمان سعدی ذکر بمیان آورده ابدأ از شیخ سعدی سخنی نگفته در صورتیکه سعدی همان امرا و بزرگانی را که ابن ابی الخیر اسم میبرد میستاید مثلاً در مدح انکیانو از امراء مفعول می گوید :

بس بگرید و بلردد روزگار دل بدنیا در نبندد هوشیار
.....

و باز در مدح شمس الدین حسین اشاره میکند

هر که برخود نشناسد کرم بار خدای

دولتش دیرنماند که کفور است و کنود

و راجع بابو بکر سعد گفته :

براه تکلف مرو سعدیا اگر صدق داری یار و بیا
تو منزل شناسی و شه راهرو تو حق گوی و خسرو حقائق شنو
از طرف دیگر نمی توان انکار کرد که سعدی ۵۰ سال پس از فوتش
صیت فضائل و کمالات او در جهان آنروزی منتشر نشده باشد چون

خود شیخ در چندین جا از گلستان و بوستان نظماً و ثرا خود را ستوده و اظهار میدارد که در زمان حیاتم مرا اشتها و وصیت فضائل اقصی بلاد رفته بود مثلاً می گوید :

ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده وصیت سخنی که ربسیط زمین رفته و قسب الحیب حدیثش که چون شکر میخورند رقعۀ منشاخش که چون کاغذ زر میبرند بر کمال فضل و بلاغت و حمل نتوان کرد)

صد سعدی و همام که اغلب تذکره نویسان بدان اشاره کرده اند جای انکار نیست و باز او گوید :

همه گویند و سخن گفتن سعدی دگر است

دلیر آمدی سعدیا در سخن (

سعدی اندازه ندارد که چه شیرین سخن است :

مردم همه داند که در نامه سعدی مشککی است که در نامه عطار نباشد) اینهمه جای تعجب است که چرا احمد بن ابی الخیر از سعدی اسم

برده است

رباب ابن ابی الخیر می توان گفت که چون او در کتابش از بزرگان تصوفه اسم می برد شاید سعدی بدان پایه نرسیده باشد تا از او ذکری میان آید اما جای این صحبت هست که آیا شعری هم نمی توانست از او سیل شاهد مثال و شیرینی کلام در کتاب خود ایراد نماید ولی اجماع بمؤلف و صاف و المعجم جز بی انصافی اند و نسبت بشیخ ما چیز بگری نمی توان تصور کرد زیرا این دو از شعرائی اسم برده و از آنها اشعاری ذکر نموده اند که در مقابل سعدی نسبت قطره بدریاست ابر این بجز داشتن غرض و حسادت علت دیگری را در این مسامحه غفلت نمی توان جست .

— فارس —

در این فصل صحبت و گفتگوی ما از فارس و شیراز و توابع و بقای و مدارس و محلات و دروازه های آن خواهد بود اما این مبحثی بسیار مفصل و کلام را بطول می انجاماند این بنده تنها برای روشن شدن مطلب کتاب شیراز نامه مختصری از آن مفصل برشته تحریر می آور تا اگر وقتی بدست آوردم تمام گوشه های این مقدمه را بطور تفصیل در حاشیه ای ایراد خواهم نمود ،

عرض شیراز بیست و نه درجه و سی و شش دقیقه و طول آن از گره نیچ پنجاه و دو درجه و چهل و سه دقیقه .

قبل از اسلام چنانکه در شیراز نامه ذکر افتاد مملکت فارس را به پنج بهر منقسم کرده و هر بهری را کوره یا خوره می گفتند بترتیب ذیل

اول کوره اردشیر پایتخت آن جور که فیروز آباد کنونی است

دوم کوره استخر پایتخت آن استخر که حالیه زمینهای آن اطراف مرودشت مینامند و خرابه های تخت جمشید در آنجا واقع است .

سوم کوره داراب کرد پایتخت آن شهر داراب که بکلی ویران شده ولی یکفرسخ در شمال آن شهری ساخته اند و داراب معروف گردیده (این داراب با داراب قدیمی فرق دارد)

چهارم کوره شاپور پایتخت آن شاپور که خراب و خرابه های آن امروز در سه فرسخی شمال قصبه کازرون افتاده .

پنجم کوره قباد پایتخت آن شهر ازکان که اعراب ارجان می یافتند و بکلی خراب گشته و در نیم فرسخی آن شهر بهبهان را آباد نموده اند بعد از استیلای عرب بر ایران و خرابی شهر ها و از بین رفتن آن

و گذشتن مدت مدیدی فارس را بچهار قسمت منقسم کردند :
 اول شبانکاره طول آن ۸۰ فرسخ و عرضش ۴۰ فرسخ از طرف مشرق
 و شمال محدود به نواحی بلوچستان و بلوک حیرفت و سیرجان و شهر
 بابک کرمان و بلوک بوانات از مغرب بسروستان و فسا و جهرم و از
 جنوب بلارستان و اکنون بچند بلوک منقسم است مانند : اصطهبانات،
 نیریز، داراب. رونیز سبعه. رودان احمدی، بشاگرد و غیره پایتخت آن
 شهر ایگ که اعراب ایج گفتندی اما این شهر ازین رفته و اصطهبانات
 در چهار فرسخی این شهر بنا گردیده است پیش از این شبانکاره معروف
 بوده چنانکه در شیراز نامه هم از شبانکاره و بلوک آن صحبتی بمیان آمده
 ولی امروز کمتر اسم شبانکاره برده میشود .

دوم ناحیه فارس طول آن ۱۲۵ فرسخ و عرضش ۹۰ فرسخ پایتخت
 آن شیراز.

سوم ناحیه کوه کیلویه طول آن ۶۵ فرسخ و عرضش ۴۰ فرسخ .
 چهارم لارستان طول آن ۹۰ فرسخ و عرضش ۵۰ فرسخ.
 پایتخت تمام مملکت فارس (قبل از اسلام هر پنج کوره و بعد از اسلام
 هر چهار ناحیه) استخر بوده است ولی اکنون پایتخت فارس شهر
 شیراز است .

بگفته عموم مورخین و حتی صاحب کتاب شیراز نامه در سنه ۷۴
 هجری محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج بن یوسف در نه الی ۱۰
 فرسخی جنوب استخر شهر شیراز را بنیاد ساخت و روز بروز بر
 اهمیت آن افزود تا آنکه بیشتر مردم استخر جلای وطن کرده و در
 شیراز مقیم شدند در سال ۳۶۳ جای بر مردم چنان تنگ شد که امیر

عضدالدوله در بیرون درب سلم شهری از نو بنا کرد و آنرا کرد خسرو نام نهاد (کرد بمعنی شهر است) و بازار آنرا سوق الامیر می گفتند در این کتاب که بین سال ۷۴۳ - ۷۴۴ تألیف شده میگوید اثری از آن باقی نیست ولی حالیه دهات پائین آنرا شیب بازار گویند .

در سال ۴۳۶ امیر ابوکالنجار بن امیر ابو شجاع سلطانالدوله خرابه‌های استخر را هموار کرد و در آنجا زراعت برقرار نمود در آن زمان اثری از آن شهر جز تخت جمشید نماند در این سال ابوکالنجار باروئی بر شیراز ساخت .

در سال ۵۷۵ اتابک تکه تجدید باروئی شیراز نمود و صاف گوید در زمان غازان خان بالتماس اهالی باروئی بر شیراز ساختند و بردورش خندق حفر کردند (۷۰۱ - ۷۰۲) .

در سال ۷۲۵ بفرمان سلطان شاه محمود انجو والی فارس تجدید باروئی کردند .

در سال ۷۶۷ برج و باروئی شیراز بفرمان شاه شجاع مرمت جدیدی شد .

در سال ۸۰۴ میرزا پیر بذاق والی فارس پسر امیر جهان‌شاه قراقیونلובاز تعمیر در برج و باروئی شیراز بعمل آمد .

در سال ۱۰۶۲ نواب صالح خان از جانب نواب شاهرخ شاه نادری والی مملکت فارس بسیاری از بقاع و مدارس و مساجد و مساکن شیراز را معین کرده باروئی بر برد آن کشیدند .

در سال ۱۱۸۰ که نواب کریم خان زند شهر شیراز را پایتخت کردند آبادیهای بسیار نمودند از قبیل بازار وکیل، حمام وکیل، آب انبار وکیل،

خیابان زند و غیره و غیره و حصارى از گچ و سنگ بر شهر شیراز بنا کرد که امروز هم در بعضى از خیابانهای شیراز نمایان است و خندقى در دور شهر بنیاد نمودند امروز خندق بکلى از بین رفته و تانزدیک حصار کریم خان بلکه بیشتر و بالاتر عمارات زیاد ساخته شده که همه مسکون است اما هنوز چندین بارو و حصار در خارج شیراز نمایان است یکی که کاملاً برجاست سد وکیل و دیگری را که ریخته و افتاده اسمی نمیدهند .

در سال ۱۲۰۷ بفرمان آقا محمد خان قاجار برج و باروی شیراز را خراب کردند .

در سال ۱۲۱۲ نواب حسینقلیخان برادر فتحعلی شاه باروی جدیدی در شیراز برقرار نمودند .

در سال ۱۲۱۸ نواب حسینعلی میرزای قاجار فرمانفرما باروی دیگری بر باروی وکیل بساخت .

در سال ۱۲۳۹ زلزله اغلب باروهای شیراز را خراب نمود .

اکنون که سال ۱۳۵۱ است از حصار و باروهای شیراز چیزی بجا نمانده است و اغلب حصارها در زیر عمارات قرار دارد و شهری را که در زمان قدیم بنا کرده بودند اهالی ترك گفته در شمال شرقی و غربی منازل عالی ساخته اند .

آب شیراز عموماً از چاه است فقط یکی دو چشمه معروف در شیراز جاری است از جمله رکن آباد است که شعرا اغلب و مخصوصاً حافظ و سعدی اشاره بسیار بدان کرده اند حافظ گوید

زرکن آباد ما صد لوحش اله که عمر خضر می بخشد زلالش

ركن آباد یا آب ركنی را در سال ۳۳۸ در يك فرسخ و نیمی شمال شیراز ركن الدوله حسن دیلمی احداث نمود آبش از تنك اله اكبر گذشته و صحاری اطراف مانند مصلی و باغ جهان و باغ نو و تکیه هفت تنان و چهل تنان و حافظ را مشروب میکرده ولی امروزه آبی بسیار کم (و بقول یکی از طرفا اگر کسی یکدفعه وضو تازه کند تمام میشود) دیگر قنات زندگی یا آب زندگی است که در سال ۶۰ هجری اتابك مظفرالدین زندگی بن اتابك مودود سلغری احداث کرده است دیگر قناتی که در بقعه سعدی جاری است و نسبت آب کافی داشته و زراعت و آبیاری آن صفحات را کفایت میکند

محلات امروزی شیراز

شهر شیراز در زمان معموری دوازده دروازه و نوزده محله داشته که حالیه دروازه ها از بین رفته ولی بهمان اسم باقی است اما اغلب محلات بجا مانده است دور شیراز حالیه يك فرسخ و نیم میرسد نواب کریم خان زند و کیل شیراز را بشش دروازه قسمت کرده اند و یازده محله برای شیراز معین نموده اند .

(دروازه بیضا - دروازه جراحی - دروازه سعادت آباد - دروازه فسا - دروازه گوسفند - و دروازه خاتون را موقوف داشتند)
(از طرفی دیگر محله باغ نو - محله باهلیه - محله درب کازرون - محله دشتك - محله سراجان - محله شاه چراغ - محله شیادان - و محله موردستان را جزء محلات دیگر حساب نموده اند)، اول دروازه باغ شاه در شمال شیراز - دوم دروازه اصفهان در وسط شمال و مشرق شیراز قدیم آنرا دروازه استخر می گفتند - سوم

دروازه سعدی که مقابل تکیه شیخ سعدی در مشرق شیراز است در قدیم آنرا دروازه گازرگاه گفتندی چون گازران در آنجا جمع بوده اند - چهارم دروازه قصابخانه در قدیم آنرا دروازه فسا می گفتند - پنجم دروازه شاه داعی (که دراصل شاه الداعی الی الله بوده و نام یکی از مشایخ است در قدیم آنرا درب سلم گفته اند، کتاب مزارات اشاره می کند که درب سلم منسوب است بابو زکریا سلم بن عبدالله از قدمای شیراز) این دروازه میان جنوب و مغرب شیراز است - ششم دروازه کازرون در مغرب شیراز. اما یازده محله، محله اسحق بیک - بازار مرغ - بالا گفت - درب شاهزاده - میدان شاه - محله درب مسجد - سرباغ - سردزک - سنک سیاه - لب آب - (محله یهودان از این محلات خارج است)

۱ - محله اسحق بیک، محدود است به محله درب شاهزاده و محله بالا گفت و محلات لب آب و محله بازار مرغ

۲ - محله بازار مرغ که دراصل دو محله بوده یکی محله شاه چراغ و دیگری بازار مرغ و اکنون هر دو محله را بازار مرغ گویند محدود است به محله اسحق بیک و محله لب آب و محله درب شاهزاده و محله میدان شاه و محله درب مسجد و محله سردزک

۳ - محله بالا گفت (گفت بکسر کاف و سکون فاوتا در اغت فارسی بمعنی دوش که بربی کتف گویند) و این محله را بالا کد و بال کد نیز گفته اند کریم خان این محلت را باباغ نوک محله قرارداد (کتاب مزارات که در سال هشتصد و کسری تألیف شده مزارسید علاءالدین حسین و مزار ابو محمد روزبهان فسائی بقی و مزار

ک

شیخ ابوزرعه اردبیلی و مزار زاهده خاتون مشهور بختون قیامت را در محلت باغ نوشیراز دانسته و امروز در محلت بال کداست (این محله میان مشرق و جنوب شیراز محدود است بمحله درب شاهزاده و محله اسحق بیك و محله لب آب .

۴- درب شاهزاده از زمان نواب کریم خان محله شیادان و محله موردستان يك محله گشته و امروز موردستان گذری از گذرهای درب شاهزاده است این محله محدود است بمحله بازار مرغ و محله میدان شاه و محله اسحق بیك و محله بالا کفت

۵- محله درب مسجد محدود بمحله میدان شاه و محله سرباغ و محله بازار مرغ است .

۶- محله سرباغ، این محله محدود است بمحله میدان شاه و محله سنك سیاه و محله سردزك و محله درب مسجد

۷- محله سردزك، این اواخر که حصار شیراز اندکی كوچك شد محله دشتك و سردزك را يك محله نموده اند و این دورا سردزك می گویند و قدری از محله دشتك را جزو محله لب آب قرار داده اند این محله محدود است بمحله بازار مرغ و محله سرباغ و محله سنك سیاه و محله لب آب.

۸- محله سنك سیاه از زمان کریم خان بعد محله درب گازرون را جزء این محله کرده اند این محله محدود است بمحله میدان شاه و سرباغ و سردزك و باروی مغربی شهر شیراز

- محله لب آب از زمان سلطنت کریم خان محله سراجان جزء محله لب آب شد این محله محدود است بمحله بالا کفت و محله اسحق بیك و محله سردزك و باروی جنوبی شهر .

۱۰- محله میدان شاه محدود است بمحله درب شاهزاده و حصار شمال شیراز و محله سنك سیاه و محله سرباغ و محله بازار مرغ و محله درب مسجد و محله یهود. حکیم قاآنی از محله میدان شاه شیراز است .

بقاع شیراز

شاه چراغ (محله بازار) سید میر محمد (محله بازار) سید علاءالدین حسین (در قبرستان محله باغ نوشیراز) سید امیر علی بن حمزه (در خارج دروازه اصفهان شیراز) امامزاده ابراهیم (در نزدیکی حصار شیراز قریب بدروازه درب سلم) سید عبدالله (در ملتقای محله اسحق بیك و محله بازار مرغ) بی بی دختران (میدان شاه) خاتون قیامت (در خارج حصار شیراز نزدیک دروازه قصابخانه) ام کلثوم (در قبرستان ام کلثوم کتاب مزارات از قبر او اظهار بی اطلاعی میکند اما از کتب دیگر مستفاد میشود که بدر ب سلم بوده است) اصیل الدین عبدالله علوی (لب آب) علی بن عربشاه دشتکی (قبرستان مسجد عتیق شیراز) ابراهیم حسینی حسن دشتکی (قبرستان مسجد عتیق) سید حسن کیا (بین بازار وکیل و مسجد وکیل) شیخ شمس الدین محمد شیرازی (محله لب آب) شیخ ابو محمد روز بهان (بالا کفت) شیخ ابوزرع (محله باغ نو شیراز متصل بلب آب) شاه مندز (محله سردزك) بابا کوهی (کوه شمالی شیراز) هفت تنان (در شمال شیراز اسم آن هفت نفر را نیافتیم) ابو عبدالله حقیف (میدان نعل بندان متصل بازار وکیل) علم دار (محله سردزك) شاه شجاع (تکیه هفت تنان) سعدی (بقعه سعدی) حافظ (بقعه حافظ) چهل تنان (شمال شیراز) سید

حاجی غریب (ملاصق بدرب کازرون شیراز) شاهزاده محمد (در خارج دروازه کازرون شیراز) شاهزاده حسین (در خارج دروازه اصفهان شیراز) و صاف شیرازی (بین چهل تنان و حافظ) شاه داعی (تکیه شاه داعی) سبز پوشان (کمر کوه جنوبی شیراز)

شعرای شیراز

در تواریخ و تذکره ها مانند مجمع الفصحا و هفت اقلیم و لباب الالباب و تذکره الشعراء دولت شاه و غیره و غیره شرح و بسط زیادی راجع بشعرا دیده میشود لذا صحبت از شعرا در این مقام بی مورد ولی چون صحبت از فارس بمیان آمد بی مناسبت ندیدم که فقط بذکر اسامی چند نفر اکتفا کنم اعی شیرازی - ادیب شیرازی - امری شیرازی - انور شیرازی - مولانا اهلی شیرازی - بسمل شیرازی - بیدل شیرازی - بیمار شیرازی - توحید شیرازی - حافظ شیرازی - حجاب شیرازی - خاکی شیرازی - خرم شیرازی - رحمت شیرازی - رضای شیرازی - زکی شیرازی - سامانی شیرازی - سعدی شیرازی - شوریده شیرازی - عرفی شیرازی - کوهی شیرازی - مجدهمگر شیرازی - محرم شیرازی - مرشد شیرازی - مشتاق شیرازی - مکتهی شیرازی - منظور شیرازی -

— مساجد شیراز —

مسجد عتیق (مشهور به مسجد جمعه، سعدی گوید: تانشنوی زم مسجد آدینه بانك صبح یا از دسر ای اتابك غریو کوس. بانی مسجد عتیق شیراز بگفته ناصر الدین بیضاوی در نظام التواریخ عمرو لیث صفاری در سنه ۲۸۱ می باشد)

مسجد نو (مسجد نور اتابك سعد بن زنکی در سال ۵۹۰ بنیاد نهاده است)

مسجد مشیر (مسجد مشیر را حاجی میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک وزیر در سال ۱۲۶۵ شروع و در سال ۱۲۷۴ با تمام رسانید)

مسجد نصیر الملک (حاجی میرزا حسنعلی خان نصیرالملک پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک در محله اسحق بیك بنا کرد)

مسجد قوام (بانی آن حاجی محمود تاجر شیرازی جداعلای حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک است)

مسجد چکمه دوزها (حاج علی تاجر مشهور بچکمه دوز در سال ۱۲۸۰ بانجام رسانید)

مسجد آقا با با خان (آقا بابا خان نامی در محله اسحق بیك شیراز در سال ۱۳۳۷ این مسجد را ایجاد ساخت)

مسجد حاجی باقر (حاجی باقر در سال ۱۲۷۶ در محله سر دزك بنا نموده است)

مسجد حاجی میرزا محمد (در محله سر باغ در سال ۱۲۴۰ با آب انباری حاجی میرزا محمد بنا کرد)

مسجد طبالان (در جوار مسجد جمعه بنا شده)

مسجد حاجی غنی (این مسجد را در سال ۱۳۰۰ حاجی محمد حسن اسمعیل بیك از نو عمارتی ساخت بین بازار وکیل و دروازه اصفهان افتاده)

مسجد ایلخانی (جانی خان ایلخانی قشقائی در میدان شاه در سال ۱۲۲۰ بنا کرده است)

مسجد نوری (این مسجد در محله درب شاهزاده بنا شده است)

مسجد مولاها (حاجی محمد صادق تاجر اصفهانی آنرا تعمیر نمود در محله درب شاهزاده است) و چندین مسجد خرابه دیگر

— مدارس شیراز —

مدرسه منصوریه (از بناهای امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی در سال ۸۸۳ در محله دشتک که امروز جزو سردزك و لب آب محسوب میشود)

مدرسه خان (از بناهای امامقلی خان والی فارس بین محله بازار مرغ و محله اسحق بیك)

حسینیّه یا مدرسه قوام (از بناهای حاجی میرزا علی اکبر قوام الملك در محله بالا کفت در سال ۱۲۷۰)

مدرسه آقا با با خان (در محله درب شاهزاده جنب بازار وکیل و مسجد وکیل آقا باباخان در سنه ۱۲۴۰ باتمام رسانید حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی شروع نموده بود)

مدرسه سید علاء الدین حسین (در محله بالا کفت)

مدرسه هاشمیه (در محله بالا کفت در سال ۱۰۳۹ حاجی محمود تاجز ساخته است)

مدرسه حکیم (در محله بازار مرغ افتاده)

مدرسه باهلّیه (در محله سردزك)

مدرسه دختر (در محله بالا کفت نزدیک دروازه قصابخانه)

وچند مدرسه خرابه دیگر که صورت مدرسه ندارد برای اطلاع بیشتری رجوع شود بکتاب طیف الخیال تألیف محمد مؤمن بن حاجی محمد قاسم

— قلاع فارس —

قلعه استخر مشهور ترین قلاع فارس است شمال قریه فتح آباد مرودشت افتاده است در کتاب شیراز نامه هم اشاره باستخر دارد عضدالدوله در سال ۳۶۰ آب انباری بر فراز این کوه ساخته است

کنز

قلعه اشکنوان - کوهی است در بلوک ابرج با يك فرسخ فاصله بین جنوب و مشرق دشتك است عمیدالدین افزری را اتابك سعد در اشکنوان محبوس کرد و دو قطعه شعر فارسی و عربی که در شیراز نامه ذکر افتاده است بخدمت سعد فرستاد و در این قلعه مرد

قلعه ایج - در بلوک اصطهبانات است در سال ۴۰۷ نظام الدین محمود شبانکاره آب بان کوه آورد و حصار کشید و نام آنرا دارالامان نهاد قلعه پهن دز - بر تیغه کوه مشرقی شهر شیراز بمسافت نیم فرسخ چسبیده باغ دلگشای شیراز واقع است بعضی او را قلعه فهندز و برخی دیگر قهندز جماعتی دیگر کهن دژ دانسته و امروز قلعه چاه بندر میگویند قلعه تبر جهرم - در بلوک جهرم واقع شده است و راه پیچاپیچ بسیار مشکلی دارد .

قلعه رُنه - چهار فرسخ مشرقی شهر داراب ابتدای آن تنك کوهی است در کتاب شیراز نامه از تنگ دنبه صحبت میدارد گویا همین تنك رنه باشد

قلعه سیاه - دو فرسخ طرف شمال فہلیان ممسنی است

— مختصری از تاریخ سلاجقه و انابکان —

ایران غربی بعد از فوت ملکشاه ساجوقی بمالك مختلفه تجزیه شد و علاوه بر مازندران که در دست اسپهبدان طبرستان بود و آران و شروان که خاندان شروانشاهی بر آن سلطنت میکردند بقیه یعنی ری و اصفهان و همدان و آذربایجان در دست پسران ملکشاه و برادر زادگان او بود و این جماعت مادام که سلطان سنجر حیات داشت او را بر خود رئیس می دانستند و دولت سلاجوقی رسماً تجزیه نیافته بود از سال ۵۵۲ بعد

یعنی از تاریخ فوت سنجر این ممالك بين برادر زادگان سنجر تقسیم و بواسطه نزاع ایشان با یکدیگر بولایت چند مجزا شد و چون غالب این سلاطین سلجوقی بعد از سنجر در تحت امر امرا و بزرگانی باسم اتابك بودند سلاطین سلجوقی ایران غربی چندان از خود قدرتی نداشتند و قدرت حقیقی در دست اتابکان بود و این اتابکان علاوه بر ایران غربی در موصل و حلب و فارس و لرستان نیز بنام سلاجقه حکومت میکردند

سلاجقه بچهار دسته بزرگ تقسیم میشوند :

اول سلاجقه بزرگ یعنی سلاطین اولی این سلسله از طغرل تاسنجر دوم سلاجقه کرمان یعنی اولاد عماد الدین قرا ارسلان قاوردبن جفری سوم سلاجقه عراق و کردستان یعنی اولاد محمود و محمد برادران سنجر که آخرین ایشان طغرل سوم است که در سال ۵۹۰ در جنگ با خوارزمشاه سلطان تکش و قتلق اینانچ اتابك آذربایجان بقتل رسید

چهارم سلاجقه شام یعنی فرزندان تتش بن البارسلان که سلسله ایشان چندان دوامی نکرد و ۲۴ سال بیشتر طول نکشید

غیر از این چهار دسته سلاجقه در آسیای صغیر یعنی بلادی که در ایام سلاجقه بلادرم معروف بوده سلسله بزرگی از سلاجقه بنام سلاجقه روم تاسیس یافت که تا ایام حمله سلاطین اخری ایلیخانیان ایران یعنی اولاد هلاکو در آسیای صغیر قریب ۲۳۰ سال سلطنت کرده اند و اگر چه تاریخ این سلسله چندان بتاریخ ایران مربوط نیست ولی چون زبان رسمی در بار این سلاطین فارسی بوده در زمان حکومت ایشان بر بلاد رم زبان و ادبیات فارسی در آن دیار رواج فوق العاده گرفته و در ایام استیلای مغول در ایران بلاد تابعه

این سلاطین ملجاء علماء و شعرا و ادبائی شده است کہ از جلوی سیل هجوم مغول از ایران فرار میکردند و یک عده از ائار مهم ادبیات فارسی بنام سلاطین سلجوقی رم است و دنباله اقدامات ایشان در رواج بازار نظم و نثر فارسی بترکان عثمانی ^{که} جای ایشان را گرفته اند منتقل شده و بر اثر همین تربیت بوده است کہ زبان فارسی حتی تا ۲۰ سال قبل زبان ادبی در بار قسطنطنیه و فضای ترک محسوب میشده

جدول اسمای سلاجقه

- الف- سلاجقه بزرگ - سلاجقه بزرگ از طغرل (۲۹۰ هجری) شروع میشود و بسنجر (۵۱۱ - ۵۵۲ هجری) ختم میگردد و این سلسله را خوارزمشاهیان و موید آای ابه منقرض کردند
- ب- سلاجقه کرمان - سلاجقه کرمان از عماد الدین قرا ارسلان قاورد (۴۳۳ هجری) شروع شده و به محمد ثانی (۵۸۳ هجری) ختم میگردد و نیز انقراض این سلسله در ۵۸۳ بدست ترکان غز اتفاق افتاده
- ج- سلاجقه شام - این سلسله از تمش بن الب ارسلان (۴۸۷ هجری) شروع گردیده و بسلاطین شاه بن رضوان (۵۰۸ - ۵۱۱ هجری) ختم میگردد سلسله این سلاطین را اتابکان دمشق منقرض کردند
- د- سلاجقه عراق و کردستان - این سلسله از مغیث الدین محمود (۵۱۱ هجری) شروع شده و برکن الدین ابوطالب طغرل ثالث (۵۷۳ - ۵۹۰) ختم میشود که ذکرش در فوق گذشت
- ه- سلاجقه رم - این سلسله از سلیمان بن قتلش بن ارسلان ییغو بن سلجوق (۷۰۰ هجری) شروع شده و بعلاء الدین کیقباد ثانی (۶۹۶ - ۷۰۰ هجری)

ختم میگردد انقراض این سلسله بدست سلاطین مغول و ترکان عثمانی
اتفاق افتاد

اتابکان

ترکان سلجوقی در موقع تاسیس سلسله و حمله بایران هیچ نوع
تشکیلات اداری نداشتند و چون از طوایف چادر نشین صحرا گرد
بودند تمام قدرت ایشان در زور و شمشیر رؤسای ایشان بوده و
هر يك از رؤسای سلجوقی برای آنكه امور قبیله خود را اداره
کنند چند نفر زیر دستان را که بوفاداری ایشان اطمینان داشتند
بعنوان مملوك اختیار کردند و غالب این مماليك را ترکان سلجوقی
در موقعی که در ترکستان بودند از اسرای دشت قفقاز خریده
بودند و پس از آنکه سلاجقه بسطنت رسیدند زمام غالب کارهای
اداری و لشکری را در دست این مماليك قرار دادند و بتدریج
قدرت کلی در ممالك سلجوقی از آن این مماليك گردید بخصوص
وقتی که سلاجقه بزرگ از میان رفتند و فرزندان ایشان کرفتار
نفاق و ضعف گردیدند در موقع ضعف سلاجقه و تجزیه ممالك ایشان
مماليك سلجوقی هر کدام یکی از شاهزادگان سلجوقی را اسماً
بعنوان سلطنت برداشتند و خود بنام نایب السلطنه و بنام اتابك رسماً
سلطنت کردند و غالب این اتابکان کمی بعد سلاجقه را از میان
برداشتند و خود سلطنتی مستقل تشکیل دادند ! مثلاً تغ تکین که مملوك
تش سلجوقی بود و در جوانی دقاق باتابکی او منصوب شد کمی
بعد در دمشق سلسله اتابکان دمشق را بنام تاج الملوک بوری دومین
ایشان که بخاندان بوری نیز معروفند تاسیس نمود و عماد الدین

زننگی موسس سلسله اتابکان موصل و حلب یکی از مملوك زادگان سلطان ملكشاه سلجوقی بود و اتابکان آذربایجان اصلاً از فرزندان یکی از مماليك قفقاز که خدمت سلطان مسعود سلجوقی را میکرده‌اند بودند و انوشکین جد خوارزمشاهیان از خدمه ملكشاه سلجوقی بود و ارتق جد اتابکان دیاربکر و ساغر جد اتابکان فارس هر دو در قشون سلجوقی عنوان سرداری لشکر داشتند بهمین وجه مؤسسين سلسله اتابکان لرستان و اتابکان آربل در خدمت سلجوقیان سر می‌کردند

الف- خاندان بوری یا اتابکان دمشق - مؤسس این سلسله تغ تکین است که از مماليك سلطان تتش بوده در سال ۴۸۸ به عنوان اتابکی پسر او دقاق حکمران دمشق معین شد و در سنه ۴۹۷ سر با استقلال بر داشت و آخرین آنها مجیرالدین انز (۵۳۴ - ۵۴۹) میباشد این سلسله را اتابکان موصل یعنی خاندان زنلی از میان برداشتند

ب- اتابکان الجزیره و شام یا خاندان زننگی - (۵۲۱ - ۶۴۸) اتابک عمادالدین زنلی پسر آق سنقر حاجب و مملوك ملكشاه سلجوقی بوده و از ۴۷۸ تا ۴۸۷ از جانب تتش در حلب بدفع مخالفین سلاجقه اشتغال داشت عمادالدین زننگی در سال ۵۲۱ بحکومت عراق یعنی ناحیه بغداد منصوب شد و او در همان سال موصل و سنجار و الجزیره و حران و سال بعد حلب و بلاد دیگر شام را تسخیر کرد و او اولین مجاهد اسلام در مقابل صلیبیون عیسوی است و صلاح الدین ایوبی کرد از پروردگان او بوده ،

بعه از فوت عمادالدین زنلی ممالك او به پسرش نورالدین محمود و پسر دیگرش سیف الدین غازی رسید و نورالدین محمود زننگی

بعد از برادر مکرر صلیبیون را شکست داده و شام را از تعرض ایشان حفظ کرده است

بعد از پسران عمادالدین زنلی سلسله ایشان رو بضعف رفت ولی از این خاندان دو شعبه کوچک یکی در سنجار و یکی دیگر در الجزیره باقی ماندند شعبه سنجار را در سال ۶۱۸ گردان ایوبی از میان برداشتند و باقی ماندگان خاندان زندگی جمعی باطاعت بدرالدین لؤلؤ اتابک زندگی موصل و جماعتی دیگر تحت حکم مغول رفته و بدرالدین نیز تا حیات داشت سر از اطاعت مغول نییچید و فهرست آنها بقرار ذیل است

۱ - اتابکان موصل (۵۲۱ - ۶۳۱) اولین آنها عمادالدین زنلی و آخرین آنها بدرالدین لؤلؤ است

۲ - اتابکان شام (۵۴۱ - ۵۷۷) که اولین آنها نورالدین محمود و آخرین آنها الملك الصالح اسمعیل میباشد

۳ - اتابکان سنجار (۵۶۶ - ۶۱۷) که نخستین آنها عمادالدین زنلی بن مودود و آخرین آنها محمود میباشد

۴ - اتابکان الجزیره (۵۷۶ - ۶۴۸) که اولین آنها معزالدین سنجرشاه و آخرین آنها مسعود میباشد

ج- **اتابکان آذربایجان** - (۵۳۱ - ۶۲۲) - اتابکان آذربایجان فرزندان یکی از مماليك قفقازی هستند بنام ایلدگز که در دربار سلطان مسعود سلجوقی مورد توجه بوده و بتدریج بحکومت آذربایجان رسیده و خواهر زن سلطان را بازدواج خود درآود .

بعد از ایلدگز دو پسر او اتابک محمد جهان پهلوان و برادرش اتابک

عثمان قزل ارسلان در خدمت سلطان طغرل سوم سلجوقی سر میگرداند و بسطان مزبور خدمات بسیاری می نمودند ولی بعد از فوت اتابك جهان پهلوان یعنی از ۵۸۱ هـ بعد بین سلطان طغرل و قزل ارسلان بهم خورد و ناصر خلیفه قزل ارسلان را بدشمنی باطغرل تحریک کرد (ناصر خلیفه یکی از خلفای بی اندازه بی کفایت بوده و استاد مکرم آقای اقبال آشتیانی در شماره ای از مجله شرق شمه ای از احوال او ذکر نموده اند شرح این قصه در پیش گذشت) اولین این سلسله شمس الدین ابوبکر و آخرین آنها مظفرالدین ازبك است.

اتابكان فارس یا خاندان سلغری - (۵۴۳ - ۶۸۶) - سلغر رئیس یکدسته از ترکمانان بوده که قبل از طغرل بیک سلجوقی در خراسان بتاخت و تاز اشتغال داشت و چون طغرل قدرت یافت سلغر بخدمت او پیوست و مرتبه خاص یافت یکی از فرزندان سلغر که سنقر بن مودود نام داشت در زمان سلطنت سلطان سنجر بر فارس مستولی شد و از ۵۴۳ هـ در آن سرزمین دولتی برای خود تشکیل داد

در زمان اتابك سعد چهارمین اتابك سلغری خوارزمشاه بر خراسان و فارس استیلا یافت و اتابك سعد بیعت او را پذیرفت و از این تاریخ تا سال ۶۸۶ اتابكان فارس بدادن خراج بهر کس که در عراق قدرت پیدا میکرد روزگار میگذرانیدند و بهمین مناسبت ایشان فارس را مدتها از انقلاب و تسلط خارجیان و مخصوصاً مغول حفظ نمودند در این وقت شهرها و بندری ضمیمه فارس کردند و از طرف دیگر فارس را مامن فضلائیکه از جلوی سیل مغول می گریختند نمودند و یکی از جمله ایشان همان شمس قیس رازی سابق الذکر صاحب المعجم است اولی

این سلسله سنقر (۵۴۳) و آخرین آنها ابش خاتون است (۶۶۴-۶۸۶) ابش خاتون دختر سعد بن ابی بکر بن سعد بمنکو تیمور قا آن پسر هلاگوخان شوهر کرد و سلسله سلغری از این تاریخ رسماً جزو ممالك مغول شد و بقعه‌ای که امروز در شیراز بخاتون قیامت مشهور و معروف است قبر اوست

ه - **اتابکان لرستان** - (۵۴۳ - ۷۴۰) - مؤسس این سلسله ابوطاهر بن محمد یکی از سرداران اتابک سلغر است که او را این شخص در سال ۵۴۳ برای تسخیر بلاد لر بزرگ بمغرب ایران فرستاد و ابوطاهر که در آن حدود قدرت بهم رساند بعد از طرف آ با قا آن ایلیخان مغول ایران بحکومت خوزستان و لرستان منصوب شد مشهور ترین اتابکان لرستان یکی اتابک افراسیاب است دیگر اتابک نصرالدین احمد که در نیمه دوم قرن هفتم هجری سلطنت داشت و بمناسبت اینکه دو کتاب از معروف ترین کتب ادبی بنام اوست اشتهار یافته یکی تاریخ المعجم فی آثار ملوک العجم تألیف فضل الله حسینی قزوینی از مداحان او دیگر کتاب تجارب السلف که ترجمه ایست از کتاب منیه الفضلاء فی تاریخ الخلفاء والوزراء تألیف ابن طفطقی بانضمام بعضی اضافات که آنرا هند و شاه بن سنجر بنام اتابک نصرالدین از عربی بفارسی ترجمه کرده اولین این سلسله ابوطاهر محمد و آخرین آنها غیاث الدین (۸۲۷) میباشد چنانکه در فوق قلمی گردید این سلسله در ۷۴۰ منقرض شدند ولی عده‌ای از ایشان تا ۸۲۷ در بلاد لر کوچک حکومت میکردند تا اینکه بدست تیموریان منقرض گردیدند

— متصوفه —

در این کتاب شرح مفصلی از متصوفه و اخوان الصفا گفته و کرده و شیوخ این طبقه را گاهی بتفصیل و زمانی باجمال اسم برده است بنابراین نگارنده لازم دیدم که شرح بسیار مختصری از آئین صوفیها و کمی از سیر و سلوک آنها صحبت کنم.

متصوفه عموماً طریقه شناسائی نفس را وسیله معرفت رب میدادند و استناد باین حدیث می کردند **من عرف نفسه فقد عرف ربه** علمای متصوفه هم نوعی خاص معرفت را تعریف میکنند

از شیخ جنید پرسیدند معرفت چیست گفت **هو العارف والمعرف** یعنی معرفت و عارف و معروف یکی است

معرفت را اصحاب استدلال موثر باثر دانند و این اول مرتبه معرفت است و عرفا اثر را بموثر فهم نمایند و محققین موثر بموثر شناسند اگر کاتبی بر ورقی حرفی نوشت و بر لوحی سطری و بر کتابی درجی عارف کامل در هر حرف بلکه در هر نقطه کاتب را بیابد اما معرفت بر کمال در خواندن و دانستن درج است نزد حکما و محققین صوفیه وجود مضاف عام ظل وجود مطلق است و حضرت واجب الوجود اعیان موجودات را بخلعت وجود عام مشرف فرموده و وجود مشترك است میان قلم اعلی یعنی قلم اول که مفعول ابداعی است بفعل اول که واسطه است میان او و موجودات

مجموع موجودات علویه و سفلیه از تقود خزائن صفات و ذخائر نعوت الهی با نصیبند و بقدر استعداد از نقایس و کرامات و رحمة شاملة واسعة التی وسعت کل شیئی با بهره اند بلکه انوار صفات جامع هر بویه

درمرآت مربوطات واضح و لایح می نماید اما ظهور برکمال برطریق
اجمال و جلال در آئینه نفس کامله انسانیه اجمل و اظهر است
(نقل از پاره از رسائل شاه نعمت الله ولی) برای توضیح بیشتری
چند جمله از تفحات الانس جامی را عیناً نقل میکنیم :

« بدانکه مراتب طبقات مردم علی اختلاف درجاتهم بر سه قسم است
قسم اول مرتبه و اصلان و کاملان و آن طبقه علیاست قسم دوم مرتبه
سالکان طریق کمال و آن طبقه وسطی است و قسم سوم مقیمان
و آن طبقه سفلی است و اصلان مقربان و سابقان اند و سالکان
ابرار و اصحاب یمن و مقیمان اشرار و اصحاب شمال و اهل وصول
دو طایفه اند اول مشایخ صوفیه که بواسطه کمال متابعت رسول مرتبه
وصول یافته اند و بعد از آن در رجوع برای دعوت خلق بطریق
متابعت مأذون و مأمون شده اند و این طایفه کاملان مکمل اند که فضل
و عنایت ازلی ایشان را بعد از استغراق در عین جمع و لجه توحید
از شکم ماهی فنا بساحل تفرقه و میدان بقا خلاصی و مناصی ارزانی
فرمود تا خلق را بنجات درجات دلالت کند

اما طایفه دوم جماعت آن اند که بعد از وصول بدرجه کمال حواله
تکمیل و رجوع بخلق بایشان نرفت و غرقه بحر جمع گشتند و در
شکم ماهی فنا چنان ناچیز و مستهلک شدند که از ایشان هرگز
خبری و اثری بساحل تفرقه و ناحیت بقا نرسد و اهل سلوک نیز
بر دو قسم اند طالبان مقصد اعلی و مریدان **وجهه الله پریدون وجهه**
اما طالبان حق دو طایفه اند متصوفه و ملامتیه متصوفه آن جماعت اند

از

که از بعضی صفات نفوس خلاص یافته اند و بعضی از احوال و اوصاف صوفیان متصف گشته»

نفحات الانس جامی صفحه ۶- -

در این مختصر اوراق شرح کم و بسیار مختصری از هر يك از موضوعها گفته شد و بیشتر از این اسباب تصدیع خوانندگان محترم را فراهم می نمود.

« شیراز چهارم اسفند ماه ۱۳۱۱

بهمن کریمی معلم فارسی و تاریخ و جغرافیا»



(فهرست مندرجات)

صفحه

۱	فاتحه کتاب
۴	ذکر مزیت شهر شیراز
۷	در سبب تألیف کتاب
۱۲	مقدمه
۱۴	فصل اول — در شرح مزیت فارس
۱۵	ذکر عرصه فارس
۱۵	ذکر حدود فارس
۲۰	فصل دوم — در ذکر خصوصیات و شرح آب رکناباد
۲۰	ذکر خوابی که محمد یوسف دیده بود
۲۳	ذکر فضیلت آب رکناباد
۲۴	فصل سوم — در شرح بناء شیراز و ذکر محمد بن یوسف
۲۵	ذکر قانون خراج فارس
۲۶	ذکر قلعه قهندر
۲۹	اصل اول — در تواریخ سلاطین و حکام از ابتدای آل بویه
۲۹	ذکر ایالت مظفر بن یاقوت
۳۰	طایفه اول — در ذکر سلطنت آل بویه
۳۰	ذکر عماد الدوله
۳۱	ذکر رکن الدوله
۳۲	ذکر عضد الدوله
۳۲	ذکر عمارات عضد الدوله

۳۴	سلطنت شرف الدوله
۳۵	صمصام الدوله با کانیجار
۳۶	خروج اسماعیلیان
۳۷	سلطنت بهاء الدوله
۳۸	سلطنت عز الملوک
۳۸	سلطنت ابو منصور فولادستون
۳۸	خروج فضلوویه
۳۹	به دوم - در ذکر سلطنت آل سلجوق
۳۹	سلطان الب ارسلان
۴۰	سلطنت سلطان ملکشاه
۴۰	کیفیت خروج شبانکاره
۴۱	انشاء دولت سلجوق
۴۱	رکن الدوله خمارتکین
۴۲	اتابک جلال الدین جاولی
۴۳	عمارات جلال الدین
۴۳	اتابک قراچه
۴۴	اتابک منکوبرس
۴۴	سلطان ابو الفتح ملکشاه
۴۵	زاهده
۴۶	محاربه ملکشاه
۴۷۰	محاربت ملکشاه بن سلطان محمود

صفحه

۴۷	ذکر وزارت تاج‌الدین
۴۸	طبقه سوم -- ذکر سلطنت سلغور
۴۸	ذکر مودود سلغری
۴۹	ذکر سنقر بن مودود
۵۰	ذکر سلطنت زنگی
۵۱	ذکر سلطنت اتابک
۵۲	ذکر سلطنت مظفرالدین
۵۳	ذکر محاربت اتابک سعدو پسر او
۵۳	ذکر عمارات و آثار خیر اتابک سعد
۵۴	ذکر وزارت خواجه عمیدالدین ابونصر
۵۵	ذکر اتابک مظفرالدین قتلغ خان
۵۶	ذکر ائمه و افاضل عهد اتابک سعد
۵۸	ذکر نامه اتابک ابوبکر از قلعه
۵۹	ذکر وزراء اتابک ابوبکر
۶۰	ذکر ابنیه اتابک ابوبکر
۶۰	ذکر مدت سلطنت اتابک ابوبکر
۶۱	ذکر سلطنت سعد بن ابی بکر
۶۱	ذکر سلطنت اتابک محمد بن سعد
۶۲	ذکر سلطنت محمد شاه بن اتابک سعد
۶۳	ذکر سلطنت سلجوقشاه بن سلغرشاه
۶۴	ذکر جلوس اتابک آتش

صفحه

٦٤	ذکر واقعه سید شرف الدین
٦٥	طبقه چهارم — ذکر امراء مغول
٦٥	ذکر نزول سوغو نجا ق
٦٥	ذکر حکومت ملک شمس الدین محمد
٦٦	ذکر هجوم لشکر نکودار
٦٦	ذکر آمدن سوغو نجا ق کسرت دوم بشیراز
٦٧	ذکر سید عماد الدین و شمس الدین ملک
٦٧	ذکر مخالفت طاشمنکو و حسام الدین پسر محمد علی لر
٦٨	ذکر تمکن نواب اتابک آبش
٦٨	ذکر قضیه سید عماد الدین ابوتراب
٧٠	ذکر هجوم حسام الدین قزوینی
٧١	ذکر تاریخ مقتل خواجه نظام الدین وزیر
٧١	ذکر حکومت سید قطب الدین انجو
٧٢	ذکر حکومت مجد الدین اسعد رومی
٧٣	ذکر حکومت ملک سعید جمال الدین ابراهیم
٧٥	طبقه پنجم — در ذکر سلطنت ملک اعظم شرف الدوله محمود شاه
٧٩	طبقه ششم — در ذکر سلطنت امیر شیخ ابو اسحق بن محمود شاه
٨٠	ذکر توجه ملک اشرف بطرف شیراز
٨١	ذکر تاراج شیرازیان پرده کاه ملک اشرف را
٨٢	هزیمت ملک اشرف
٨٣	ذکر نزول امیر جلال الدین مسعود شاه

صفحه

۸۳	ذکر قدوم یاغیستی بشیراز
۸۴	تاریخ قضیه میر جلال الدین مسعودشاه
۸۵	ذکر ابتدای سلطنت امیر شیخ ابو اسحق
۸۷	ذکر هزیمت یاغیستی
۸۸	ذکر محاربت حضرت خلدالله ملکه کرت دوم
۸۸	با یاغیستی در سروستان
۸۸	ذکر انتهاز لشکر یاغیستی کرت سوم باتفاق ملک اشرف
۹۲	ذکر اعیان ایام امیر محمود شاه
۹۳	ذکر آمدن مسافر بیک
۹۴	اصل دوم — ذکر اعظام و مشایخ شیراز
۹۴	طبقه اول — ابو عبدالله بن حنیف
۹۶	ابو محمد جعفر الحذاء
۹۷	ابو عبدالله حسین بن محمد بيطار
۹۸	حسین بن محمد بن احمد المعروف ببازیار
۹۹	فضل بن محمد يعرف بابی احمد کبیر
۹۹	حسن بن علی معروف بابی احمد صغیر
۱۰۰	ابوالحسن سالبه بن احمد بیضاوی
۱۰۱	ابو عبدالرحمن عبدالله بن جعفر ارزکانی
۱۰۱	ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمن مقاریضی
۱۰۳	ابو عبدالله محمد بن عبدالله معروف بباکویه
۱۰۳	ابو ذرعه عبدالوهاب بن محمد

صفحه

١٠٤	احمد بن حسين نساچ
١٠٤	ابوشجاع حسين بن منصور
١٠٥	منصور بن ابی علی
١٠٥	طبقه دوم - در ذکر ابی اسحق ابراهيم
١٠٧	شيخ ابو اسحق ابراهيم بن علی
١٠٧	ابوطاهر محمد بن عبدالله فزاری
١٠٨	ابو حیان توحیدی
١٠٩	ابو محمد حسين بن علی
١٠٩	ابوبکر احمد بن محمد سامه
١١١	فصل - در ذکر شيخ ابو القاسم عبدان
١١١	و شيخ ابی عبدالله حریصی
١١١	ابو عبدالله احمد بن علی المقری
١١٢	ابوبکر هبته الله علاف
١١٣	الطبقة الثالثة - ابو شجاع محمد بن سعدان
١١٣	سراج الدين محمود
١١٤	ابوالمبارك عبدالعزيز بن محمد
١١٤	ابو شجاع مبارك بن محمد
١١٤	ابو منصور عبدالرحيم بن محمد
١١٥	عبدالرحمن بن محمد سعيد اقلیدی
١١٥	ابوطاهر محمد بن ابی نصر
١١٦	حسام الدين محمد بن عبدالله
١١٦	الطبقة الرابعة - روز بهان بن ابی نصر

صفحه

۱۱۷	عزالدین بن مودود بن محمد زر کوب
۱۲۰	نجم الدین عبدالرحمن بن ابی بکر
۱۲۱	صفی الدین عثمان کرمانی
۱۲۱	شمس الدین محمد بن صفی
۱۲۲	فریدالدین روزبهان فسوی
۱۲۲	عزالدین محمد بن فریدالدین
۱۲۳	قطب الدین مبارک کمهری
۱۲۳	ابوذر محمد بن جنید
۱۲۴	سعدالدین محمود بن محمد
۱۲۵	علی بن محمد نیریزی
۱۲۶	عمادالدین ابوطاهر عبدالسلام
۱۲۶	جمال الدین ابوبکر بن یوسف
۱۲۷	سراج الدین مکرم بن ابی العلا
۱۲۷	مجدالدین اسمعیل بن مکرم فالی
۱۲۹	حسین بن محمد کوفجالی
۱۳۰	رکن الدین عبدالله عثمان
۱۳۱	الطبقة الخامسة - علی بن بزغش
۱۳۲	محمد بن مظفر روز بهان
۱۳۴	عزالدین محمد بن فریدالدین
۱۳۵	حسین بن عزالدین مودود زر کوب
۱۵۶	ابی عبدالله بن محمد بن علی بیضاوی

صفحه

۱۳۷	شمس الدین محمود بن محمد قزوینی
۱۳۷	نجم الدین سر دوز
۱۳۷	محمد بن الامام المقرئ
۱۳۷	شرف الدین بهرام زکی
۱۳۸	حسین بن محمد سرده
۱۳۸	ابوالخیر بن مصاح المتطبب
۱۳۹	محمد بن علی شیرازی
۱۴۰	فصل - در ذکر مشایخ کازرون
۱۴۰	عبدالله بلیانی
۱۴۱	زین الدین علی بن مسعود
۱۴۲	عبدالرحیم بن محمد سروسستانی
۱۴۲	محمد بن قطب الزمان عبدالرحمن
۱۴۳	طبقه ششم - فضلاء شیراز
۱۴۳	مظفر بن روز بهان
۱۴۴	عبدالرحمن بن علی بن بزغش
۱۴۴	یونس بن محمد صفی
۱۴۴	محمد بن الحاج الخراسانی
۱۴۵	محمد سیرافی
۱۴۶	ابراهیم زنجانى
۱۴۶	محمد بن علی بن مسعود
۱۴۸	خاتمه کتاب

صفحة

١٤٨	فصل اول امام احمد بن موسى
١٥١	ام كلثوم
١٥٢	على بن حمزة
١٥٣	اسود بن ابى اسمعيل
١٥٤	جعفر بن حسين
١٥٤	محمد بن عز الدين
١٥٤	احمد علوى
١٥٥	حيدر هاشمى
١٥٥	ابو النائب بن اسحق
١٥٥	على بن عربشاه
١٥٦	عبدالله بن سعد
١٥٦	جعفر بن ابراهيم
١٥٨	فصل دوم
١٥٨	رندان بن عثمان
١٥٨	محمد بن الهيثم
١٥٩	منذر بن قيس
١٥٩	شيخ ابراهيم
١٥٩	شيخ دولت
١٥٩	شيخ عروة
١٥٩	معاذ بن جبل
١٥٩	منذر بن عبدالله

(غلطنامہ)

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۶	أَحْمَدُ بْنُ	أَحْمَدُ بْنُ
۲	۸	شَانِه	شَانِه
۷	۱۱	بِكَلَام	بِكَلَام
۸	۷	تَنْزَوَجَ	تَنْزَوَجَ
۹	۶	إِنَّ	إِنَّ
۱۱		۳ بَوَاسِطَةٍ	لَوَاسِطَ
۱۷	۱۹	مَعْبِي	مَعْبِي
۲۰	۱۴	فَجَرَرَتْ	فَجَرَرَتْ
۲۱	۱۳	غَدَار	عَذَار
۲۲	۱۶	آنَش	آبَش
۲۳	۱۴	حَصِيَّاتَش	حَصِيَّاتَش
۲۳	۲۲	غَضَن	غَضَن
۳۴	۵	فَايُوس	قَابُوس
۴۲	۱۲	بَلَاقِع	بَلَاقِع
۴۵	۱۵	لَفَضَّتْ	لَفَضَّتْ
۵۲	۱	يَحَارِبُهُ	يَحَارِبُهُ
۵۵	۷	مِهَانَه	مِهَانَه
۵۵	۸	تَرْمِص	تَرْمِص
۶۰	۲۱	مَرَدَا	مَرَدَا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۳	۱	اللیان	اللیان
۶۴	۲	معاینه	معاینه
۶۹	۵	سبعین ستمائه	سبعین و ستمائه
۷۲	۱۰	هنرور	هنروری
۷۲	۲۰	پلی	پلی
۷۳	۲	بزم دیله	بزم دیله
۷۵	۲۰	سبعمائۀ ثلاث	ثلاث و سبعمائۀ
۷۶	۱۴	باستقلال	باستقلال
۷۶	۲۰	مناقضه	مغافصه
۷۸	۴	نامدارو	نامداراو
۷۸	۵	نموده	نمودند
۸۷	۲۰	ردّ و سدّ	ردّ و سدّ
۸۲	۱	قصار	قصار
۸۴	۱۰	میر	امیر
۸۴	۱۵	پدر آمد	بدر آمد
۸۵	۲	تیر	بتیر
۸۵	۷	خاص	از خاص
۸۶	۵	پیکار	پیکار
۸۷	۲۰	بشر	بشر
۹۱	۱۶	از حال امتلال از حال اعتلال بحال اعتدال	
۹۱	۱۸	مفاوز	طرق و مفاوز
۹۵	۳	دَکَرِ ناها	دَکَرِ ناها

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶	۳	کلماته ^{۲۲}	کلماته
۹۷	۲۰	پخواب	بخواب
۱۰۳	۲۰	در چامع	در جامع
۱۰۵	۲۰	روّیها	روّیها
۱۱۳	۲۰	شهور	شهود
۱۱۳	۲۲	سنقرا	سنقر
۱۱۶	۱۴	خمسائه	خمسائه
۱۲۸	۱	قادر ^۶	قادر
۱۲۹	۱۲	اکنده	اکنده
۱۳۳	۷	یغنی	یفنی
۱۳۶	۲	القضاء	القضاة
۱۴۷	۱۶	بنوی	نبوی
۳۴۹	۵	المبتبرک	المبتبرک
۱۴۹	۸	الباساء	الباساء
۱۵۱	۵	فرمان	فرمای
۱۵۱	۱۳	فبر	قبر
۱۵۷	۲	ملاصبق	ملاصق
۱۵۷	۱۱	دشنک	دشتک

ضمیمه غلطنامه

در حین طبع کتاب از آخر سطر (—۴—) صفحه (۴) قسمتی که ذیلادرج میشود ساقط شده و علت این اشتباه در حین تصحیح این بوده است که سقط این قسمت ابدأ لطمه ای باتظام و انسجام عبارات نمیزده است و آن قسمت اینست :

« این ره نه پای این حدیث است

وین خطه نه جای این حدیث است

ذکر مزایای بغداد

خطه بغداد که باد هوا تمیمه هوا آن

چون تعوید بر کریبان جان تعبیه ساخته روح مجرد در سراچه قدس با آن همه پاکیزگی سرمایه طهارت از آن خاك پاك استعارت نموده زمین اسمان قدرش از بس مزار ائمه و شیوخ نامدار باعرش محید برابری کرده و تختگاه کرسی تمثالش از بس دخمهای سلاطین و خلفاء بنی العباس اساس قمه طور گرفته

اذا كنت من بغداد فی الف فرسخ

وجدت نسیم الجود من ال برمك

هر کس که از این خاك ورد آساتو تیائی سازد دیده معرفتش هرگز دردمند نشود و هر که بی شوب و حل قطره از دجله جلق جان رساند چون خضر از آب حیوان مستغنی گردد

بامساغ خاك بغداد آب حیوان بی سخن

بر سر بازار دنیا ناروائی یافته

باصفاء آب دجله آفتاب اندر جهان

چهره گلگون خود را کهر بائی یافته

من ضرب الی عقوته اکباد المطی واناخرا حلتہ بذالك الکنف الوطی
خلص من انیاب الثواب وفاز من المطالب بماامل ورجا
قواصد کافور توارک غیره

و من قصد البحر استقل السواقیا
گر قصد کنی بسوی او باید کرد

ور آب خوری ز جوی او باید خورد
چون تشیب ترتیب این سخنان درین مقام باطناب و اسهاب پیوست
من نیز بر مقتضی حب الوطن من الایمان و بر مضمون نظم بدیع
فمن شاء تقویمی فانی مقوم

و من شاء تهویجی فانی معوج
زلف عروس مقصد را پیچ دادم و عنان سخنوری از دست او
بحسن بلاغت ربودم و گفتم :

ادرفی حالتی نظراً دقیقاً لتعلم کم خبایافی الزوایا
از آن نظر تو در مزیت و فضیلت مملکت بغداد مقصور آمده
که باستقصاء کما ینبغی اخبار شهر شیراز و مزایا و زوایاء آن مدینه
متبرکه معلوم و محقق نگشته

مرغی که خبر ندارد از آب زلال
منقار در آب شور دارد همه سال



بسم الله الرحمن الرحيم

ایراد محمدتی موفور ، و وفور آفرینی نامحصور ، که
ساحت اوضاعش مصون است از مساحت وهم تیزین ، و احاطت خیال
عالم گرد ، جناب اقدس لایزال واجب الوجودی را ، که فیض صنع
قدیمش آستانه سقف زرنگار و سراپرده آسمانرا :

در حل و عقد مقصد اهل زمانه کرد

قدیمی که قدرت بی چونش . روشنان گلشن آسمان ، و
اختران چرخ گردون را اسیر رجعت و محاق باز داشته و در ممکن
سراچه سطح لاجوردی :

اختران چرخ گردون را کمال حکمتش

کرده در رجعت اسیر تنگنای عکس و طرد

دست برد شحنه قهرش بر آورده بحکم

از سر گردنکشان بی خنجر و بی تیغ گرد

کریمی که مهندس حکمتش . اجرام شفاف این طاق نه رواق
و این حجره هفت اوراق را از شکاف کاف و نون ، بامرکن فیکون
بیرون آورده ، بنات نبات و عرایس نامیات را در کنار خار درشت
کمال حکمت بدیع او پیرورد و بساط موزون بساط واکوان را بفرش
بو قلمون صفات والوان برین سطح ناهموار زمین و مساحت ناپا برجای
زمان ، فراش قدرت او بگسترده : باطلیه تباشیر صبح تجلی مثالش ،
نوش هم خوابه نیش و دارو همزانوی درد ، و در تحت رایات
عظمت آیاتش صعوه شکسته بال و پر ، با شاهین حمله آور هم نبرد .

جعبه دار لشکر قدر ظفر یاب ویند

شحنگان عرصه این هفت طاق لاجورد

وصلوات وافر و تحیات متکاثره بر روح منور و شخص مطهر

صدر ایوان صفا محمد مصطفی ، آن صفدری که بشمشیر خونریز

و خنجر گردون ستیز ، رقبه گردنکشان جهانرا در رقبه مذلت و

خضوع آورد .

أَمَّا بَعْدُ يَقُولُ الْفَقِيرُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْخَيْرِ

الْمَلَقَبُ بِالْمَعِينِ الْمَشْتَهَرُ جَدُّهُ الْأَعْلَى بِشَيْخِ الزَّرِّ كُوبِ الشِّيرَانِي

أَصْلَحَ اللَّهُ شَأْنَهُ وَأَمَّا طَهَّ عَمَّا شَأْنَهُ مُخْلِصٌ إِيْرَادِيْنَ مِنْشَاتٍ وَمُلْخَصٌ

جَمْعُ إِيْنِ مُمْتَنَّنَاتٍ أُنْسَتْ كِهْ دَر تَارِيْخِ رَمَضَانَ أَرْبَعٍ وَ ثَلَاثِيْنَ وَ سَبْعِمَائِهِ ،

إِيْنِ سَالْخُورْدَةُ بَرْفِ نِهَادِو إِيْنِ آتَشِ طَبْعِ بَادِ بُنْيَادِ ، إِيْنِ دَارَاكَشِ رَسْمِ

أَفْكَنِ وَ إِيْنِ عَيْبِ دُوسْتِ هَنْرِ دَشْمَنِ ، إِيْنِ دِيْرِ پِيُونْدِ تَلْخِ عَتَابِ ، إِيْنِ

زُودْگَسَلِ شِيْرِيْنِ خُطَابِ إِيْنِ تِيْزِ تَكْ تَنْدُرُو وَ إِيْنِ دِيْرْكَارِ زُودْ دُرُو ،

إِيْنِ سَسْتِ مِهْرِ سَخْتِ كِيْنِ ، إِيْنِ نَزْدِيْكَ نِمَائِ دُورِيْنِ ، إِيْنِ سَسْتِ رَائِ

سَخْتِ كُوشِ ، إِيْنِ گَنْدَمِ نِمَائِ جُو فُرُوشِ ، مَرَا عَنَانَ كُشَانَ وَ أَفْسَارِ

گَسْتِهْ دَر خُضْ وَ رَفْعِ :

فَإِنَّ إِيْتِمُ فَارِضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ لَا إِيْنَسَ إِيْتِمُ وَلَا الدُّنْيَا خُرَاسَانُ

سِرْ دَادِ ، چُونْ بَارْ گِيَانِ پِيْ اَنْدِيْشَهْ پِيْشِيْنِيْ مِهَارِ تَسْخِيْرِ دَرِيْنِيْ

كَالْجَمَلِ الْمَخْشُوشِ

يَوْمَ بَحْزِوِيْ وَيَوْمَ بِالْعَتِيْقِ وَيَوْمَ بِالْعَذِيْبِ وَ يَوْمَ بِالْخُلِيْصَاءِ

بی دلبر و دل همیشه در سودائی
دل جائی و تن جائی و دلبر جائی
بعد از آنکه بقدم امکان گردکان ارکان برآمدم ، در آنمیان
تمنای تفرج محروسه بغداد ، دامن دلم بگرفت ؛ با قدمی که عشق
سائق آن بود پیمودم :

وَلِلْمُهَيِّمِينَ فِي حَالَاتِنَا نَظْرٌ
وَفَوْقَ تَدْيِيرِنَا لِلَّهِ تَقْدِيرٌ

بادبان و قوف بامرا لاله تقدیر ، کشتی عزیزتم را از گرداب
حیرت بمستقر دارالملک مدینه السلام انداخت .

سفر کعبه بغداد رسانید مرا لوحش الله همه عمر آن سفرم بایستی
وَإِذَا الْمَطِيُّ بِنَا بَلَغْنَ مُحَمَّدًا فَظُهُورَهُنَّ عَلَى الرِّكَابِ حَرَامٌ

مدت دو سال در آن شهر مبارک اقامت نمودم ، روزی اتفاقاً
در صحبت گروهی از خلص اخوان الصفا و جمعی از بلغا و هنرمندان
آنجا بر سیل محاورت مناقشتی در قشر و لباب هر نوع و هر باب
میرفت و در ذکر مسالك و اقالم شیراز و اقانیم ممالك و فضیلت آب
رکن آباد و ذکر طرائق حسنه و سیر پسندیده و آداب و اخلاق
مستحسنه قطان آن صوب و اهل آن دیار خوض کردم و قطعه کدر
سلاست آب رکن آباد و نزاهت هوای شیراز گفته بودم بر فور
انشاد نمودم ، یکی از جمله فصحا و بلغاء آن مجلس برشته استهبان
برطمن و معایب و ذکر ذمائم شهر شیراز زبان بگشاد و گفت :

حَدَّثَ عَنِ الْبَحْرِ وَلَا حَرَجٌ

وَإِنْ لَمْ تَكُنْ فِي الْفَضْلِ تَمَّ مَزِيَّةٌ عَلَى الْجَهْلِ فَالْوَيْلُ الطَّوِيلُ عَلَى الْفَضْلِ

زهی حس ناسلیم و طبع نامستقیم . در شرع هنرمندی ، که
میان خطه بغداد درکنار دجله خطائی عظیم و جفائی تمام باشد ذکر
نزهت آب و هوای شیراز در معرض مبارات و مفاخرت کردن و
بفضیلت آن دیار اصرار نمودن .

مرغی که خبر ندارد از آب زلال منقار در آب شور داردهمه سال

ذکر مزیت و فضیلت شهر شیراز

خطه که از هفت اقلیم ربع مسکون همچون فصل ربیع از چهار

فصل بلطف مزاج و اعتدال هوا بر سر آمده :

زمینست روشسته چون لاجورد	هوائی است صافی دم ازدود و گرد
قدم بر قدم تقره افکنده فرش	منورچو کرسی مقدس چو عرش
همه باغو و راغش پر ازید و سرو	چمن زار رنگین چو بر تذر و
مبارک زمینی فلک پرتو است	قدمگاه جمشید و کیخسرو است
در او یادگار بسی پادشاست	برو دخمهء بسی پارسا ست
کلاه جهانگیر و اقنوم داد	سریر سلیمان و تخت قباد
دو جام است دروی یکی می فزای	یکی جام زرین گیتی نمای
دو خاتم بمانده در او باد گار	یکی ملک بخش و یکی زینهار

هوای هوی انگیزش مفرح جان هر علیل غلیل ، خاک پاکش
تریاق طبع هر لدیغ ، شمائل شمالش محرك سلسله آرزوی عاشقان ،
نسمات صبا صبوة آمیزش مروح دل غمگینان ؛

مُخَضَّرَةٌ وَالْغَيْثُ لَيْسَ بِسَاكِبٍ وَمُضِيَّةٌ وَاللَّيْلُ لَيْسَ بِمَقْمَرٍ

آثار نزهت گلزارش برنیم بهشت باقی منت نهاده و چرخ

مینائی بتماشای باغ بنفشه او چشم برگشاده ، غیرت اعتدال ربیعی ،
که فلک راهب آسا بتماشای خریف چون بهار او بزیر میآید ؛
فصل زمستانش که غنیمتی است بارد ، کانون حجره جان را بفضل
قانون نسماآت در قلب چون قلب شتا ؛ **اِنَّ قَلْبَ الشَّافِئِ كَهْهَا**
از آفت صرصر خزان اند هان محمی و محروس میدارد .

ز اعتدال هوا و زنازکی صبا گمان برم که خزان در بهار میآید
شمار خوبی او خود نبودنداری یکی بچشم من اندر هزار میآید

ذکر آب رکن آباد و خصوصیات آن

رکن آباد بطعم سلسبیل و کوثر ، بیوی مروح نسیم تسنیم
مطیب و معطر ، صفا همچون آینه خورشید انور ؛ اگر نه کوثر
است پس چرا آب حیوان در او مضر است ، و اگر نه در مزاج
سلسبیل و تسنیم است پس چرا ماده تفریح و سبب تعیم است .

زالال چشمه حیوان و من نمیدانم

که چون ز جنت فردوس بر زمین افتاد

مزاج روح چنان مضر است اندر وی

که شهد باشد در کام طفل مادر زاد

تو گوئی از قدمگاه خضر پدید آمده ، یا از سر انگشت معجز

موسوی ترشح کرده بحکم امتثال فرمان گردون مطاع :

وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ وَ مَضُون : **وَلِلّٰهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ**

وَمَنْ فِی الْاَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ

وَالْدَّوَابُّ در حریم احرام آثار الله اکبر چندان روی بر زمین

مالیده که از سرچشمه چشم چشمه ها بر روی مصلی (۱) روان گردیده ؛

اِذَا اخْتَصَرَ الْمَعْنَى فَشَرْبَةُ حَائِمٍ وَاِنْ رَامَ اسْهَابًا اَتَى الْفَيْضَ بِالْمَدِّ

منبع دجله و فرات ، از رشك سيل زهاب او در خزان همچون

چشمه نيل نيل بر رخسار کشیده ، و در ربیع جویهای سرشك خونین

از دیده گشاده ، بلکه بهنگام مبارات و مفاضلت آب روی حیچون و

سیحون را بباد داده .

از رشك تو پر آب کند مقله فرات جوید زلب جوی تو یکقبله فرات

از باد چو بشنید حدیث لطفت افتاد بسر زشرم در دجله فرات

فصل — بدانکه مجموع صفات و خواصی که حکماء و ارباب

صناعت طب در شرح فضیلت آب اعتبار کرده اند جمله در آب

رکن آباد یافت میشود و از جمله شش خصلت که کتاب کلیات و

کتب دیگر معتبر داشته اند در این آب موجود است :

اول از منبع دور افتاده : دوم در ممری مکشوف میگردد ،

سوم آنکه بر سنگریزه و زمین صلب گذار دارد ، چهارم حیوانات از

هیچ جنس در این آب یافت نمیشود ، پنجم بر کنار جویبار او درخت

انجیر و گردکان و کدو و آنچه مایه تغییر مزاج آبست نیست ، ششم

از طرف اعلی بر سبیل انحدار بصوب اسفل روان است و معذلك

ادراك طعم و طبع این آب حوالت بفضنت سلیم و مزاج مستقیم است

(۱) - تنك الله اكبر مابين دو كوه : چهل مقام و بابا كوهی است

که در شمال شیراز واقع گردیده و مصلی زمین های شمال شیراز است که

امروز بقریان گاه معروف است .

وانکار محسوس دال بر انحراف مزاج .

وَمَنْ يَكُ ذَا قَمٍ مَّرٍّ مَرِيضٍ يَجِدُ مَرًّا بِهِ الْمَاءَ الزَّلَالَا

در سبب تألیف این کتاب

بعد از آن محاورات و لطائف نکات و مفاکहत ، یکی از بلغاء شهر همدان هم در آن نزدیکی در فضیلت شهر بغداد ، مشحون بلطائف و فنون انیقه شرحی در سلك ترصیف و تألیف کشیده بود اتفاق مطالعه افتاد ، بعد از ذکر خصوصیات دجله و شرح نزاهت هواء محول و حاریه در بیان مزایا و شرف و اختصاص خلفاء بنی العباس و وزراء ایشان باشباع شرحی نموده و بذکر مشایخ و ائمه و افاضل و اشراف آنجا مذیل گردانیده و بشرطی از مناقب و کمال حال آل برمک محلی و موشی داشته و بر شحات کلک بلاغت آرای و حسن براعت نمای ، بکلام :

لَوَانٍ لِلدَّهْرِ سَمْعًا مَالٍ مِنْ حُسْنِهِ إِلَى الْأَصْفَاءِ

عبارتی که نباشد ز نکتهاش بدیع بدیع اگر عرق شرم در چین آرد موشح ب فنون لطائف و موقع بصنوف بدایع ساخته ؛ حسن ترکیب و ترتیب آن کتاب که بجزالت لفظ و غزارت معنی سمت تزیین یافته بود ، مهیج شوق اندرون ، و سبب میل خاطر این ضعیف گشت و بعد از مراجعت بشیراز جمعی از ملازمان صحبت ، بشوافع اقتراح نمودند که در فضیلت دارالملک شیراز هم بر آن منوال کتابی تألیف می باید کردن ، که مشتمل باشد بر ذکر خصوصیات شهر شیراز و طبقات سلاطین آن مملکت ، و مشحون بشرح مزایای ائمه و افاضل و مشایخ این دیار علی اختلاف طبقاتهم ، موشح بدایع عبارات و محلی

بغرائب استعارات ؛

سوادش همچو زنجیری است بر نظم سخن رانی

بحکمت نکته های بکر را بر یکدگر بسته

هِيَ جَوْهَرٌ ثَرٌّ فَإِنَّ الْفَتْنَةَ بِالشَّعْرِ صَارَ قَلَانِدًا وَعَقُودًا

بنوعی که هیچ حاسد فاسد رای ، بخیره روئی و چیره زبانی

دلربائی آن ابکار انکار تواند .

بِضَاءٍ لَمْ تَعْرِ بِهَاشِمِ الضَّحَى عَذَاءٌ لَمْ تَطْمَثْ وَلَمْ تَتَزَوَّجْ

چون یک سخن از صفحه او بنیوشند بر هر حرفی از او شرابی نوشند

بر حسب مقترح و ملتمس ، کلماتی چند باصل بنوشتیم ، و مخدرة

چند از پرده غیرت و صمیم خاطر پر حیرت بر منصفه بیاض جلوه دادیم
مدتی سواد دل و بیاض دیده را در درج آن بضاعت صرف کردم ،

وَحَدَوْهُ النُّعْلُ بِالنُّعْلِ اَصُولُ وَ فُصُولُ مُقَدِّمُهُ وَ خَاتَمُهُ آنرا بر سالة

بغدادیه بنوعی مناسب و بوجهی مطابق ساختم ، لیکن در موردی که

موازی لطائف قصه جود و ذکر سخاوت آل برمک میبایست توقف

نمودم ، چه بدان نوع بخشش و پاشش و باخت و نواخت ، و آن معنی

که از معن زائد محلی آمده و طریق معالی همت و فضل عطایا و صلت

که از فضل بن یحیی برمکی بحکم منظومه :

مَوَاقِعُ جُودِ الْفَضْلِ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ كَمَوْقِعِ مَاءِ الْمَزْنِ فِي الْبَلَدِ الْقَفْرِ

بدان موجب که در آن کتاب بدیع ایراد رفته ، عجیب و غریب

می نمود ذکر بی عنایتی اهل این زمان در حق هنر مندان سیما

درین وقت که حیطان مروت و بنیان مردمی در نقص نقصان نیز بدان
 تنقص افتاده ، اطلال و دمن کرم سمت **خَاوِیَّةٌ عَلٰی عُرُوشِهَا** گرفته ،
 ارباب مروت و اصحاب کرم : **تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ** .
 گمان برم که در این روزگار تیره چو شب

بخفت بخت مروت بمرد مادر جود
كُفِيَ حَزَنًا اِنَّ الْفَضَالَ عَطِلَتْ **وَاِنَّ ذَوِي الْاَلْبَابِ فِي النَّاسِ ضِعَفٌ**
 ودر این حال سخن کمال ، برهانی بکمال نمود :
 فرو شوم بگل تیره و آب سیاه

چو کلك از آن که چرا كلك در بنان دارم
 در آینه کثر نمای نظر ابنای این عهد ، صورت علم و جهل
 یکسان ، زیرا که طبع طبع و فضل فضل و خط خطا و عقل عقله بود
شَرُّ الْبِلَادِ بِلَادٌ لَا صَدِيقَ لَهَا **وَشَرُّ مَا يَكْسِبُ الْاِنْسَانُ مَا يَصِمُ**
 هر چند در این قصه بامعان نظر تأمل کردم و تدقیق نمودم
 ودر ابناء این عهد و اهل این روزگار نظر همت و دیده اعتبار باز
 گشودم تا مگر هنروری را از ابناء **فارس** براه معنی در برابر **معن**
 آرم ، یا بفضل وجود او را با **فضل برمکی** ، در ترازوی آرزو
 یک جوی بردارم پس کتاب **شیرازنامه** را بذکر اوصاف و خواص
 آن هنرور تمام گردانم ، تن ناتوان در بوته این اندیشه همچون
 شوشه زر زرد و نزار گشت و با خود این بیت میگفتم
 عروس بخت را گر زیوری هست در این نه بته آئینه گون نیست
 در تیره شب مشکلات آن اندیشه ، ظلمت زدائی بدست همت

نمی افتاد و دیده نظر و فکرت تیز نظر از پرتو خورشید آن آرزو
عکسی نمی یافت

عَلَى السَّعْيِ فِي طَلَبِ الْمَعَالِي وَلَيْسَ عَلَى ادْرَاكِ النَّجَاحِ

. خرد خرده بین که فارس میدان فراست است . نقش کعبتین
اندیشه از لوح تفکر برخواند و گفت :

در این ایام گر دولت نیابی بایام کدام ایام یابی

بیمارت : قَدْ ظَفَرَ الرَّاعِي بِمَا ارَادَ گوش هوش و چشم امید را بکشای
صد چشم گشاده کن که رویش بینی ده گوش براه نه که نامش شنوی
حجاب شبهت از پیش دیده حقیقت بردار و معاینه آثار مآثر
و طراز مفاخر و مکارم بین .

بین در آستان صفدر ملک	بین بر آستان صفدر جود
عزیز مصر دولت حاتم عصر	کریم ملک پرور مفخر جود
جهان حشمت و خورشید رفعت	گل باغ مکارم عبهر جود
مدار دولت و کان مروت	سپهر مهر سایه گستر جود
همای دولت آتارش چوسیم مرغ	بگسترده بگیتی شهر جود
قوام دولت و دین شمع اقبال	محیط بحر کف و گوهر جود
همایون پایه قدرش همائی است	که افکنده است سایه بر سر جود

صاحب اعظم افخم ، دستور اعدل اکرم ، والی خطه الجود
والکرم ، افتخار زوار البيت والحرم ، اولی البریه بمکارم الاخلاق
والشیم ، الفائز بعنایت الله باوفر کرامه واوفی نعم .

معن انعام بر امک کرم حاتم کف فضل بخشایش یحیی قدم عیسی دم

آنکه در شیوه رادی و کمالیت جود بر بوده است زحائم بجهان گوی کرم
 حَاجُ قَوَامُ الدَّوْلَةِ وَاللِّدینِ حَسَنٌ ، سِیْفُ الْعِتَاةِ وَالْمُتَمَرِّدِینِ ، کَهْفُ
 الْعِزَّةِ وَالْمُسْتَضْعَفِینِ ، لِأَزَالِ لِنَظْمِ الدِّینِ وَالْدَّوْلَةِ قَوَامًا ، وَبِوَأَسْطَةِ
 عَقْدِ الْمَمْلَکَةِ نِظَامًا ؛ فَاِنَّ الْمَهْلَبَ مِنْ جُودِهِ وَابْنَ مَعْنٍ وَحَاتِمَ ،
 چه نزد جود وافر و کرم شامل او ذکر معن زائد چون الف زائد
 بیمعنی است . و پیش فضل انعامش فضل بر مکی و احسان حاتم سخن
 اندکی است : بَلَلٌ بِمَا یَنْبَغِی لِمَنْ یَنْبَغِی لِالْعَوَظِ وَالْاَغْرَضِ ؛
 همواره دست و زبان بعبا و صلوات برگشاده و ندای : وَ آتَاکُمْ مِنْ
 کُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ بگوش عالمیان اندر داده .

آنکه بتدبیر کار سازی دولت قاعده نو نهاد جود و کرم را
 همت او همچو خاک راه شمرده حاصل کیخسرو و خزائن جم را
 بر کند آثار دوستکامی جودش از دل درویش بیخو ریشه غم را
 جز بسر سفره مکارم او کس پر نکند لقمه نیاز شکم را
 تاجدی فیض کف موسوی در آثار سخاوت و عطا بنمود که
 رسم نیاز از زمره مستحقان شیراز برداشت ، و آثار اعواز و اساس
 افلاس از گوشه نشینان محو و منقطع گشت .

مرهم الطاف غمزداش بهره خستگی آزار زسینه درویش
 کیست بمصود نارسیده در این دور از کرم شاماش بگوی و نیندیش
 صیت کرم و آوازه نعم او که چون برید صبا و جنوب ، چهار
 گوشه و شش جهت هفت اقلیم در گرفته ، از زبان منهیان غیب کرة

بعد ازخری ومرة بعد اولی بگوش جانم رسید ، وحکایات عطاواخبار
مآثر وسخاء آن جناب ، که چون خورشید گرد جوامع اصقاع رباع
ربع مسکون بهره مند گردانیده ، درسمع جانم نشست وهم بدان طرز
ومنوال بغداد نامه کتاب موعود را باتمام رسانیدم وبالقاب شریفه آن
یگانه موشح ومحلی ساختم و آن کتاب را شیراز نامه نام نهادم : چه
مجموع فصول ومقالات واصول ومقدمات این کتاب شریف مشتمل
است بذکر مزایا وخصوصیات شیراز وفضیلت آب وهوا وصحرا و
بساتین وصوامع واربطه ومدارس وبقاع ومزارات آنجا وتواریخ سلاطین
وائمه ومشایخ شیراز علی اختلاف طبقاتهم :

وَإِنِّي أَرْجُو مِنَ اللَّهِ تَعَالَى الصِّدْقَ وَالصَّوَابَ وَالْمَغْفِرَةَ وَالثَّوَابَ

اما مقدمه بر سه فصل است :

فصل اول در شرح مزیت فارس و شرف آن اقلیم مبارک .

فصل دوم در ذکر خصوصیات شیراز و فضیلت آب و هوای آن .

فصل سوم در شرح بناء شیراز و شمه از حال بانی آن ملک .

اصل اول در ذکر حکام و سلاطین آل بویه و مملکت دیالمه
تا بانتهاء امارت ملک اعظم سعید شهید شرف الدولة والدین محمود شاه
طاب ثراه مشتمل بر مقدمه و شش طبقه :

طبقه اول در ذکر سلطنت آل بویه و حکومت دیالمه در خطه
شیراز و در مملکت فارس .

طبقه دوم در ذکر سلطنت آل سلجوق و شرح اتابک جاولی که
از انشاء دولت آل سلجوق بوده .

طبقه سوم در ذکر سلطنت و پادشاهی آل سلغر از ابتداء مملکت مودود تا باقضاء سلطنت اتابك آبش .

طبقه چهارم در ذکر امارت سوغونجاق و امراء مغول و تاریخ حکومت ایشان .

طبقه پنجم در ذکر ملك اعظم سعيد شهيد شرف الدولة والدين محمود شاه طاب ثراه و اولاد نامدار او .

طبقه ششم در ذکر خصوصیات ولد نامدار او امیر شیخ ابواسحق نورالله مضجعه .

اصل دوم در ذکر اعظم مشایخ و اعیان شیراز و ائمه و افاضل فارس مشتمل بر شش طبقه است :

طبقه اول در ذکر قطب الاولیاء و المحققین ابی عبداللّه بن حنفی و معاصران او و تواریخ وفات ایشان .

طبقه دوم در ذکر سلطان الاقطاب مرشد الحق ابی اسحق ابراهیم الکا زرونی و ذکر شیوخی که در عصر او بودند .

طبقه سوم در ذکر شیخ ابو شجاع المقاریضی و مشایخی که در شیراز با حضرت او معاصر بودند .

طبقه چهارم در ذکر شیخ روزبهان قدس سره و معاصران او

طبقه پنجم در ذکر شیخ نجیب الدین علی بن بزغش و شیوخی که با او معاصر بودند .

طبقه ششم در ذکر جمعی از مشایخ و ائمه که این ضعیف ایشان را دیده ام و استفاده از ایشان کرده ام .

فصل اول

در شرح مزیت فارس و بیان شرف آن اقلیم مبارک

بدانکه فارس نام پسر پهلوی بن سام بن نوح بوده ، و او در عهد خود مالک این مرز و بوم بود ، و فارس بنام او اشتها را یافت و لغت فهلوی از زبان فهلوی پدر پارس مفیض گشته ؛ و در فضیلت اهل فارس این حدیث از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله روایت کرده اند :

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَيْرٌ مِنْ خَلْقِهِ صَنَفَيْنِ مِنَ الْعَرَبِ قُرَيْشًا وَ مِنَ الْعَجَمِ أَهْلَ فَارَسٍ وَ در انساب زین العابدین علی بن امیر المؤمنین حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام مسطور است که شهر بانو دختر شاه پرویز . مادر جلیله امیر المؤمنین علی بن الحسین علیه السلام بوده ، از اینجهت او را کریم الطرفین میگفتند که یکطرف قریش بود و یکطرف فارس ؛ و بعضی از مفسران گویند که حقه تعالی در قرآن سه موضع ذکر ابناء فارس فرموده :

اول قوله تعالى بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ ؛ چون یهود دست تعدی بر خلق دراز کردند ، و زکریاء پیغمبر و یحیی معصوم را بقتل آوردند ، حقه تعالی بگودرز اشغانی که از ابناء فارس بود الهام فرمود ، او لشکر گران از فارس برگرفت ، و انتقام از یهود بخواست ، و شرح اینمعنی بتطویل در تواریخ و تفاسیر مذکور است .

دوم قوله تعالى سَتَدْعُونَ إِلَيَّ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تَقَاتِلُونَهُمْ

أَوْسِلْمُونُ؛ جمعی از مفسران گفته اند که این آیه نیز هم اشارت بانباء فارس است .

سوم وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ؛ نزد طایفه از اهل تحقیق در این آیه نیز هم اشارت بفارسیان کرده اند ، و همچنین در حدیث است :
لَوْ كَانَ الدِّينُ عَلَى الثَّرِيَالِنَا وَلَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ وَهَمِجَنِينَ
منقول است از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که در شأن
سلمان فارسی فرموده : السَّلْمَانُ مِنِّي لَا يَخْلُو الْإِيمَانُ مِنَ الدُّنْيَا
حَتَّى يَبْقَى مِنْ آلِ سَلْمَانَ أَحَدٌ .

بدانکه در عهد ملوک فارس ، از حد جیحون تا بلب آب فرات
را بلاد فارس میخواندند ، بعد از ظهور اسلام چندی مضاف عراق
گردانیدند .

ذکر عرصه فارس - بسط فارس صد و پنجاه فرسنگ در صد و
پنجاه فرسنگ بوده .

ذکر حدود فارس - رکن شمالی از ولایت اصفهان تا بحدود
أَبَرْقُوه ، رکن جنوبی از کنار دریا تا بحدود کرمان ، رکن شرقی
از اعمال کرمان تا بصوب سیرجان ، رکن غربی از اعمال خوزستان بر
صوب دریای عمان و آَرَجَان؛ این مجموع از اعمال فارس است ، و در
فارسنامه مذکور است که در قدیم الایام فازس مشتمل بوده بر پنج
شهر معظم ، هر یکی بنام پادشاهی که بانی آن بوده مشتهر گشته ،
و در کتب بدان موجب مسمی و مدوّن آمده : اول کوره اصطخر دوم

کوره دارا بجرد سیم کوره اردشیر چهارم کوره شاپور پنجم کوره قباد .

اما اصطخر اول شهری است که در فارس بنا کرده اند و بسط آن پنجاه و پنج فرسخ است ، کیومرث بنا فرمود ، قلعه اصطخر در عهد پیشدادیان بغایت معمور بوده است ، عضدالدوله در آن قلعه حوضی ساخته ، بسط آن یک قفیز ، و هفده پایه عمق آن بوده ، گویند اگر یکسال هزار مرد از آن آب خوردندی ، از آنجا یکپایه بیشتر باز کم نافتادی ، و در میان آن حوض سی و سه ستون از سنگ و ساروج برآورده بود و آن را مسقف گردانیده .

تقل است که در فارس هفتاد و سه قلعه بوده همه مرتب و معمور بود اتابک جلال الدین جاولی جمله را خراب گردانید

ذکر ظهور اسلام در اصطخر - در عهد خلافت عمر ، والی فارس شهرک بن مرزبان بود ، چون بشنید که عرب خروج کرده اند ، لشگری انبوه جمع کرد و حکم بن العاص بالشگری بفارس در آمد و با شهرک محاربت کرد . آخر الامر لشکر اسلام فرصت یافتند و شهرک را بقتل آوردند ، و عمر بابن عاص نامه نوشت که بفارس رود ، و ابو موسی اشعری را از بصره بمدد او فرستاد ، و بکوره شاپور ، کازرون جیره و نوبندگان در آمدند و جمله را مستخلص گردانیدند ، و در سال شانزدهم از هجرت رسول (ص) که عثمان بن ابی العاص و ابو موسی اشعری ، از جان و نواحی شیراز را بموجبی که ذکر رفت مسخر کردند چون دور خلافت بعثمان رسید عبدالله بن عباس را بالشگری گران با اصطخر فرستاد و گروهی از کفار که مانده بودند لطفاً او عفاً

در قید تسخیر زیون ساخت ؛ بعضی را بکشت و بعضی مسلمان گشتند ، در تاریخ دیدم که اهل اسلام چهل هزار مرد از شهر اصطخر بقتل آوردند تا آن را مسخر گردانیدند و برین نوع مجموع اقطار و قلاع فارس را در تحت ضبط در آوردند و بناء کفر را منهدم ساختند و در آن دیار مساجد و صوامع بر افراختند : ابتداء ظهور اسلام در خطه فارس بدین نوع بوده .

قل است که جمشید در اصطخر مسافت چهارده فرسخ معمور گردانید و سه قلعه در آنجا بساخت اول قلعه شکسته اصطخر دوم قلعه شکسته سیم قلعه سکوان و آن را سه گنبدان گفتندی ، صد و چهل ستون بر سر پشته برآورد ، و کوشکی بر سر آن بنهاد ، و طول آن صد و شصت گز بود ، بنوعی که مثل آن در هیچ ملکی هیچ پادشاهی نساخته و اکنون آثاری که از آن مانده آنرا چهل مناره میخوانند ، و تختگاه سلاطین سلف بوده و بعضی گویند تختگاه حضرت سلیمان است و در تفسیر آیه غُدُوْهَا شَهْرٌ وَ رَوَّاحُهَا شَهْرٌ بشرح شادروان سلیمان اینصورت نموده اند والعهدة علی الراوی .

قل است که شهر اصطخر تا بغایت معمور بود ، در عهد با کالنجار امیری ظالم بود قُتِلَ شِی نام آنرا غارت کرده و خراب گردانید . اما دنبه نوشت که از مضافات اصطخر است کتاب زند زرتشت را در این جایگاه معبّی ساخته اند .

اما کوره دارابجرد از جمله شهر پنجگانه که ذکر رفته ، داراب بن شاه بهمن بنا کرده شهر است مدور ، پرگار دایره در کشیده و بر آن دایره شهر دارابجرد را بنا ساخت ، و حصاری و خندق

بزرگ پیرامن شهر در کشید ؛ کوهی در آنجاست مومیائی از آن کوه برمیخیزد ، و قطره قطره از آن کوه میچکد ؛ و کوه دیگر هست که هفت گونه نمک از آن کوه حاصل میشود . بدر آیزرک و قلعه محکم که میان تنک دنبه افتاده هم در آن نواحی است ، قصبه خسویه و داراگان از مضافات آنجاست ؛ فسا هم از متعلقات دارا بجرد بوده است ؛ در اصل گویند که شاه بهمن پدر داراب بنا کرده قلعه دارزه شبانکاره آنرا خراب کرد و اتابک جاولی باز معمور گردانید ؛ و از جمله قلاعی که در آن گرمسیر افتاده قلعه تبر است که در جهرم افتاده فضلویه آنجا عاصی گشت و نظام الملک او را حصار داد و بزیر آورد و مشکانات هم از کوره دارا بجرد است .

اما کوره اردشیر ، پیروز آباد است ، در قدیم الایام اورا جور میخواندندی ؛ در عهد کیانیان شهری بزرگ بوده . گویند که چون ذوالقرنین بفارس آمد سعی بسیار کرد و آنرا نتوانست گرفتن ، رودخانه ایست در آنجا از سر کوه چشمه دارد اسکندر آن رودخانه را بگردانید و بشهر انداخت و فیروز آباد از همه طرف کوه دارد و آب رودخانه آنجا جمع و غلبه کرد ، چند هزار آدمی هر چند خواستند که آنرا از خود دفع کنند نتوانستند ، چون آب منفذی نداشت که بیرون رود شهر در آن آب غرق گشت ، بر شکل دریائی آب در میان چهار کوه باز ماند ، روزگاری بر آن برآمد . اردشیر بابک خواست که آن شهر را باحال عمارت آورد ، بحسن تدبیر رخنه چند در آن کوه پدید کردند تا بیکبار آب از آن مرز بیرون رفت ، و زمین باز خشک افتاد ، اردشیر بفرمود تا شهری مدور بنا ساختند چون دایره

پرگار ، بدان نمط بنیادی بنهادند و در میان آن شهر چون نقطه پرگار ستونی با طول و عرض بکیوان برکشید ، و نام آن **ستون ایران** نهاد ، و بر سر آن ستون قصری بنا کرد ، و آب را از یکفرسخ از سرکوه بدان بالا آورد ؛ و قلعه **سهاره** هم از نواحی آنجاست .

اما **کره شاپور** انتساب بشاپور بن اردشیر بابک دارد اصل آن **بشاپور** است ،

تقل است که **طهمورث** قدیم این شهر بنا کرد ، چون **ذوالقرنین** پارس آمد آنرا خراب گردانیده و **شاپور** نوبتی دیگر آن را بحال عمارت آورد .

تقل است که در **کوهستان شاپور** شکفتی عظیم هست ، و بر در آن غار صورت **شاپور بن اردشیر** است ، قامت او را از ده گز سنک تراشیده اند و در این شکفت گردایی عظیم هست که عمق آن پدید نیست ؛ شهر کازرون هم از متعلقات آنجاست ، گویند که **طهمورث** آن را بجهت راهبان ساخته بود و آن را **نورد** گفتندی در عهد شاپور داخل بشاپور گشت ، **جره و خشت و کمارج و نوبندجان** که آن را بفارسی **دشت بارین** خوانند قدیم الايام جمله از اعمال بشاپور بوده **نوبنجان** و **شعب بوان** شهری بزرگ بود ، در ایام فترت **ابوسعید** کازرونی آن را غارت کردند و **نوبنجان** را خراب گردانیدند و بسوختند چنانکه مسجد جامع را نیز بکندند ؛ مدتی همچنان خراب باز ماند چنانچه سالها مأوای سباع بود و گذار آدمیزاد در آنجا ممکن نبود ؛ **اتابک جاولی** که بفارس آمد **ابوسعید** را برداشت و شهر کازرون و **نوبنجان** را بحال عمارت برد . **قلعه سفید** قرب **نوبنجان**

افتاده يك فرسخی و گویند که سایر کیانیان و پیشدادیان آنرا معمور و معتبر میداشتند .

اما کورهٔ قباد شهر **اَرَّغانْ** (**اَرَّجانْ**) است ، قباد بن فیروز پدر نوشیروان بنا کرده و بروزگار فترت خراب گشت و در نواحی آن چند قلعه معتبر است :

اول قلعه تنبوز **دوم** دزکلاب **سوم** قلعه فرامرز **چهارم** مهبروان **پنجم** زبدان **ششم** آب شبرین **هفتم** دیراب ؛ این جمله از اعمال ارغان است

فصل دوم

در ذکر خصوصیات و شرح و فضیلت آب رکن آباد
و نزاهت هوای آن شهر **مبارک**

بدانکه قدما واصحاب تواریخ متفق الکلمه اند بر آنکه شهر شیراز در اوائل قطعه زمینی بود بایر معطل ، سطحی نامستقیم ، زمینی ناهموار .

وَقَدْ عَالَهَا رَبُّ الزَّمانِ فَجَرَّتْ عَلَى سَاحَتِهَا لِالْخَطُوبِ ذُبُولُ *

ملوک عجم و شهریاران ایران زمین هر سال یکنوبت بر آن قطعه زمین حاضر آمدندی و گفتندی که صومعهٔ سلیمان در این زمین بوده و آنرا برخود فال میدانستند ، و در آنوقت دارالمملکه و سریر السلطنة و مقام الخلافة در خطهٔ فارس شهر **اصطخر** بود تا بزمان ایالت محمد بن یوسف ثقفی او را از غیب باز نمودند که در این زمین شهری بنا میاید نهاد :

ذکر **خوایکه** محمد بن یوسف دیوبند بود
راویان اخبار و ناقلان آثار روایت میکنند که محمد بن یوسف

که بانی شهر شیراز بود شبی در خواب شد ، غطاء سبعة رشته اجفان رابر روی جزع حدقه باز کشید ، ابن مقله نظرش نوک قلم بشکست چنان دید که قدسیان صومعه فلك جمله از آسمان بزمین آمدند و بر روی آن قطعه در افتادند و هم در خواب باو میگفتند که این عرصه زمینی است که چندین هزار صاحب کرامت از دامن او بر خواهد خاست و دایره ایست که قدمگاه چندین هزار صوفی خواهد بود ؛ گوشه ایست که توشه مسافران عالم غیب از آنجا مرتب خواهند کردن ؛ زمینی است که خمیر مایه فقر است . کان ولایت است . منبع حکمت است ، دودمان طهارت است . محمد بن یوسف در خواب هم بر آن مقدار که اثر تجلی انوار ملکی بود خطی پیرامن آن در کشید ؛ روز دیگر از اصطخر باین نیت متوجه گشت ، چون برسد و احتیاط کرد آثار آن خط و دایره برقرار دید و قطعه زمین را دریافت خال صلصال برغدار نهاده ، دواج خمول بر سر کشیده و جمال شمال پروبال گسترانیده رقعۀ دید چون آفتاب تاب میداد و همچون فروغ نور صبح زبانه میزد و درخش او بر طاق فلك عکس انداز میگشت ؛ گوئی زمین طور بود که شعله نور از وی میتافت . یا ید و بیضاء و ضیاء کرامت بود که از حیب کلیم زمین دم بدم عکس میانداخت ؛ طواوئس ملائک حوالی آن خطه پردرپر میکشید . محمد بن یوسف چون مشاهده این حال نمود ، استادان مهندس را فرمود تا قاعده مملکت شیراز را اساس نهادند . هم در آن لحظه منجمان و اختر شناسان را حکم فرمود تا در مطالعه نجوم افلاك و رقوم صفحه نگارخانه تقویم مزید تعمقی نمودند ، و در نقوش اصطراب فکرتی شافی بتقدیم رسانیدند ، موافق

اساس و بناء آن شهر مبارك از سعادت اتفاقی سنبله طالع بود ، و عطارد صاحب طالع ، و احكامی در این باب استخراج کردند ، و خیلی فوائد در آن ذکر رفته ، و شهریاران و پادشاهان را مطالعه آن بسیار فائده دهد ، و گویند که این احکام تا بغایت در میان خزینۀ عضد الدوله موجود بود .

عرصۀ مملکت شیراز زبده ممالك روی زمین است بل مربع رباع ربع مسکون سواد شیراز بر مثال مردمک چشم جهان بین ممالك تواند بود و بی شک نسخه نزهت نامه بهشت برین است ؛ اگر جنت فردوس در دنیا توان یافت . اسواق مربعه و اطراف موسمه اینمملک است ؛ در فصول اربعه طراوت ریاض بساتینش شهر سمرقند بر گوشۀ طاقچه نیسان نهاده ، و در حلبۀ رهان لطافت ، شمال مشک افشان مصلی هواء مصلی او گشته نظر حدیقه بهشت آثار ارم شعار باغ بنفشه از قافیه بنفشه در جهان تنگتر نموده .

معطر خاك آن چون حبيب عذرا مصفی آب آن چون اشك وامق
نسیمی خوشگذر چون عمر نادان هوائی ترصفت چون دین فاسق
هوايش بصفت آب از آتش خلیل برده ، و خاكش بخاصیت
غبار غیرت از آتش خضر بر انگیخته ؛ غبار دامن طهارت آئین
نزهتش ، سرمه دیده بلدان ، و رقعۀ بساط مهر افروزش ، واسطه نشاط
پادشاهان گشته .

بَانَسٍ مِّنْ قَلْبِ الْمَقِيمِ مَرِيعَهَا

یَشَادِ بِرِنَاتِ الْقُلُوبِ رُبُوعَهَا

وَكُلْ فُصُولِ الدَّهْرِ فِيهَا رِيعَهَا

بِهَائِسْكَنِ الطَّبَعِ النَّفُورِ وَيَغْتَدِي

يَحْنِ إِلَيْهَا كُلُّ قَلْبٍ كَانَهَا

فَكُلْ لِيَالِي عَيْشِهَا زَمَنُ الصَّبِيِّ

شهر شیراز تو گوئی که سپهریست برین
یا بهشتی است مشکل شده بر روی زمین
شهری آراسته چون کارگه انگلیون
خاصه چون باغ شود از رخ گلها رنگین
سنگ بر دل نهد از غیرت حسنش هرمان
خاک بر سر کند از طره حسنش سقسین
آب رو را ببرد باد خطا بنشانند
مصر را نیل کشد بر رخ شام آرد چین
عقل کل بود هماناش مهندس در اصل
بود آلتده استاد مگر روح امین

ذکر فضیلت آب رکن آباد

آب رکن آباد چشمه ایست در شیراز با رونق و صفا آب روی
صدیقان ، بخوشگوارى آب حیوان ، از غیرتش اشك دجله از دیده
بغداد روان است ، حصیاتش بخاصیت درّ و عقیق و مرجان است ؛ فرات
از رشك او نیل غیرت بر چهره اشك آلود کشیده ، دجله از دستبرد
او بسی جفا از روزگار دیده ؛ اگر قطره از آن آب در آذر در رسد
در حال از آتش گل تازه روید ، و اگر جرعه از آن در
حلق عمر بسر رفته چکد ، در ساعت زندگی از سر گیرد ، آبی است
که چون دست مریم شاخ خشك را بارور میگردداند ، و چون دعاء
مسیح خستگان مرفوع الطمع را بسر چشمه حیات میرساند .

لَا أَلْبِدُ بَدِيدٍ اَذِيهِمْ بِنَهْضَةٍ نَحْوِ الْخَلِيجِ وَلَا الْبَحَارُ بِحَارٍ

همچون نسیم جوانی ، غضن امانی را ازو اهتراز است ، و چون

مایه شادمانی ، روح افزای و غم گداز است .

در هر صبحی صبحی است راحت زای و در هر رواجی فتوحی است روح افزای ؛ چون باد دوانست از هر طرف بطرف ، و همچون باده روان است از کف بکف ؛ از صفاء آن همچون آینه بیشک یقین صورتهامیتوان دید ، و از لطف نسیم تسنیم او در بهشت بسلسیل میتوان رسید ، زبان **خاقانی** گوئی در نعت آب رکی انشاد این قطعه کرده :
هرگز که دیده آب مصور در آینه ؟ یا آینه که دیده مصقل میان آب ؟
هرگز در آینه توان دید آفتاب ! هین آفتاب و آینه می بین میان آب
چندان برآمد از جگر نیل ناله چون وصف زلال او بشنید از زبان آب

فصل سیم

در شرح بناء شیراز و ذکر محمد بن یوسف

اصحاب تواریخ آورده اند که در عهدایات و زمان خلافت **عبدالمک**
مروان، **حجاج بن یوسف** وزیر او بود ، و متصدی حکومت مملکت گشت ،
و بامور مملکت تعاطی مینمود ، و برادر خود **محمد بن یوسف** را بفارس
فرستاد ، و بدان موجب که ذکر رفت شهر شیراز را بنیاد نهاد چنانچه بهزار
گام عرصه شیراز در طول و عرض از **اصفهان** بیشتر بود ؛ و در آن
وقت بغایت معمور بود . بعد از انقضاء حکم و زمان ایالت او **عمر**
عبد العزیز در مدت خلافت که بدو سال و نیم بیش نکشید رغبتی عظیم
در اشاءه ابنیه خیرات داشت ، بسیاری از مساجد و معابد در خطه
شیراز بنا فرمود .

در تاریخ سنه احدی و ثمانین و مائین ، **عمروایث** که از جمله

صفاریان بود چون ممالك فارس در حوزه حراست خود آورد ، بتاسیس مسجد عتیق شیراز اشارت فرمود ، در آن وقت در شیراز مسجد جامع نبود .

نقل است که شیراز در عهد دیالمه چنان معمور بود که آوازه رخص نعمت و رفاهیت رعیت آنجا بجمع دیار و اقالیم رسید ، و از هر طرف بانجا یگانه روی نهادند و غلبه لشکر جمع آمد و جا بر مردمان تنگ شد ؛ عضد الدوله بیرون شهر عمارتی کرد آنرا کرد فنا خسرو نام نهاد ، شهری بزرگ ، و در میان آن بازاری بساخت ، ارتفاع آن شانزده هزار دینار هر سال بدیوان عضدی میرسید و اکنون اثری از آن نمانده ، این زمان سطح در آن طرف ببازار ادیر مشهور است

ذکر قانون خراج فارس و شیراز در قدیم الایام

در عهد انوشیروان چون قانون خراج همه جهان مقنن گردانید قانون فارس سی و شش هزار درم برآمد چنانچه سه هزار دینار باشد ، و بعهد عبدالملک بن مروان چون محمد بن یوسف والی بود ، و شیراز را بنا نهاد و معمور گردانید ، در مجموع معاملات سی هزار درم خراج می فرستاد و بعد از او هر سال شصت هزار درم مجموع شیراز بخدمت هرون الرشید می فرستادند ؛ چون در فتنه محمدالامین جمله جرائد بغارت بردند و بسوختند مأمون بعد از تمکین امر خلافت خراج مجموع فارس و کرمان و عمان با دو هزار هزار و سیصد هزار دینار کرد و محمد این قانون پسندید در سنه ماتین تا عهد المقتدر -
با الله ،

نقل است که مجموع مال و معاملات فارس و کرمان و عمان از استقبال

معامله سنه ست و ثلثمائه بدو هزار هزار و سیصد هزار و هشت دینار خراج مقرر کردند ، از آنجمله حصه فارس هزار هزار و ششصد و سی و چهار هزار دینار آمد ، و در عهد دیالمه قانون مملکت از نظم خود بگردید ، از بس فتنه که متعاقب بدید آمد ، ملکها را باز گذاشتند و ترك املاك بگفتند ، از آن عهد اقطاع بدید آمد ، و اکثر زمینها دیوانی شد ، و پیش از آن اکثر و اغلب زمینها ملك بود ، و مملکت فارس تا آخر عهد **باکالانجار** بر قرار خود بود ، بعد از زمان او چون نوبت **بابونصور** پسر او رسید ابتداء خرابی مملکت فارس در عهد او پدید آمد ، **فضلوویه** خروج کرد و با ملك **قاورد** محاربت نموده فارس بسر ایشان رفت تا بزمان **کریم جلالی** بیکبار مستأصل گشت و بعد از این شرح این صورت در مقام گفته آید .

ذکر قلعه قهندز بموجبی که در تاریخ ذکر رفته

قدما و اصحاب تواریخ آورده اند که قلعه قهندز در قدیم الایام از معظمات قلاع فارس بود ، و پیش از بناء محروسه شیراز ملوک فرس آنرا معمور داشتندی ، و بدان حصن منیع پیوسته مستظهر بودندی . نقل است که قهندز برادر **شاپور** ذوالا کتاف پسر هرمز پیش برادر بگریخت ، بالشگری بطرف شیراز آمد و در پائین **مسجد سلیمان** جمعی از نسل **ساسانیان** تمرّد نموده بودند باو پیوستند ، و اهل فارس بر در ربه اطاعت و خضوع او کشیدند قهندز آن قلعه را ترتیب کرد و معمور گردانید و عمارات چند در آنجا بساخت ، و حصون و حصاری چند پدید آورد و آن قلعه بقهندز **اشتهار** یافت .

نقل است که چون **شیرویه** پدر خود **پرویز** را با هفده تن از

برادران و برادر زادگان در یکروز بقتل آورد، دایه یزدجرد را بگرفت، و بطریق فرار بفارس آمد، یزدجرد در سن چهار سالگی بود؛ گویند که مدت دو سال و نیم در قلعه قهندز باز ماند، چون یزدجرد بدست سلطنت نشست تاج نوشیروان با خزائنی بسیار و جواهری چند نفیس از بهر ضبط باتجایگاه فرستاد، و در قلعه قلعہ چاهی عمیق برکنندند و در آنجا مدفون و مغبی گردانیدند؛ جمعی گویند که آن خزائن و ذخائر در زمان **عضدالدوله** بدست او افتاد، و چندی برآند که هنوز آنجا مانده است و طلسمی بر آن ساخته اند و طریق استخراج آن غیر ممکن است؛ و بعضی دیگر از موزخان در تواریخ بدین نوع ایراد کرده اند که چون **سعدوقاص**، **قادسیه** را بگرفت، و غمان عزیمت بصوب فارس منعطف گردانید، یزدجرد بن پرویز در **نهماوند** بود، فرمود تا تاج کسری و ذخایری چند دیگر که در قلعه قهندز ذخیره بود برداشتند و پیش **خافان** چین بودیعت نهادند، و بعد از انقطاع نسل ملوک عجم آن خزائن با تاج در چین بازماند و این واقعه در عهد خلافت عثمان دست داد.

نقل است که در آنزمان که لشکر اسلام در بلاد فارس قوت گرفت، و مملکت در تحت ایالت ایشان استقرار یافت، قلعه قهندز را بگشودند و خراب گردانیدند تا بعهد **عمادالدوله** همچنان خراب بود و **عمادالدوله** آنرا باحال عمارت آورد، و آب قلعه که یزدجرد بیرون آورده و چشمه خرد بود، از پی آن سرچشمه سعی فرمود تا برفتند و آبرازیدات گردانیدند.

نقل است که یزدجرد بر سر چاه قلعه قهندز قبه بر آورده

بود مدوّر ، سیصد و شصت دریچه داشت ، هر روز بوقت طلوع آفتاب ضوء هریک کُوه معین انعکاس دادی ؛ بر مثال دیری ساخته بود و رهایین آنرا معتبر میداشتند ؛ بوقت ظهور اسلام واستخلاص قلعه آنرا خراب گردانیدند و **عمادالدوله** بنوعی دیگر آنرا معمور گردانید و بعد از او باز اختلافی یافت تا در آن مدت که **ابوغانم** پسر **عمیدالدوله** در آن جایگاه در حصار بود خواست که قلعه را معمور گرداند ، کوشکی که **عضد الدوله** بیرون دروازه سلم ساخته بود آنرا خراب کرد و چوب و آهن و آلتی چند از آنجا بتکلف بقلعه نقل کرد و بدان آلات کوشک که **عماد الدوله** در قلعه ساخته باز معمور گردانید ، و نزهتگاهی ساخت ، و چند مدت مسکن **ابی غانم** در قلعه بود ، و آنرا زیبوزینتی تمام داد و بغایت معمور و آبادان ساخت . و در شرح یمینی مسطور است که چون خراسانیان بر لشکر دیلم غالب آمدند ، قاش بعضی از اسرا که محافظت ایشان لازم میدانست در قلعه قهندز محبوس گردانید ، و از ذکر قلعه قهندز که در آنجا رفته ظاهر همین قلعه مراد بوده باشد زیرا که در آن عهد هیچ حصن معتبرتر از آن نبود و هیچگونه رخنه در آن جایگاه ممکن و متصور نبود ؛ و جمعی از اصحاب تواریخ آورده اند که خزائن و سلاح ملوک فرس و انواع نقود و جواهریکه حاصل ممکت آل بویه بود . مجموع در اطراف قلعه قهندز مضبوط و مدّخر بود ، چندی بدست آل سلجوق افتاد و چندی دیگر هنوز در آنجا مانده باشد **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِخَبَايَا الْأُمُورِ**

اصل اول

در تواریخ سلاطین و حکام از ابتدای سلطنت آل بویه
و مملکت دیالمه تا بزمان امارت ملک اعظم شرف الدوله

والدین محمود شاه مشتمل بر پنج طبقه و مقدمه

مقدمه - بدانکه اصحاب تواریخ متفق الکلمه اند بدانچه شهر
شیراز از بناء محمد بن یوسف برادر حجاج بن یوسف بوده، بعد
از وفات او عمرو بن عبدالعزیز بمهد خلافت در حوزه تصرف خود
آورد، و در سنه احدی و ثمانین و مائین عمرو بن الیث که از طبقه
صفاریان بوده در ممالک فارس بسلطنت و جهانبانی تمکن یافت، مدتی
در امور ایالت شیراز تعاطی نمود تا آنکه عمرو در حبس معتضد
خایفه بگرسنگی هلاک گشت

نقل است که عمرو بن لیث بوقت نهضت و حرکت لشکر هفتصد
شتروار اسباب و آلات ساز مطبخ او بود آخر الامر در حبس معتضد
در آرزوی يك لقمه نان چنان جان بداد که سوداء سلطنت و مغز
خود بینی از سوراخ بینی او بیکبار بدر افتاد ثُمَّ ماتَ حَتْفَ آنَّه

ذکر ایالت مظفر بن یاقوت در خطه شیراز

بعد از وفات عمرو و انزال ثواب او از ممالک فارس و خطه
شیراز، مظفر بن یاقوت که از جبارء ملوک و اعظم ولات اصفهان
بود، مملکت فارس نیز در حوزه تصرف و جمع حکومت آورد و
مدتی خطه شیراز را مخیم سلطنت و مرکز رایات عظمت خود ساخت

در عمارات و آبادانی اعمال فارس و نواحی شیراز رغبت نمود، **قری الاسافل** قریه که بدومان اشتهار دارد بنا کرد و از جمله آثار معدلت او در شهر شیراز آن یکی است و اکنون هنوز در حال عمارت است. تابوقت خروج **عماد الدوله** مملکت فارس و خطه شیراز همچنان در تحت تصرف او بود و گویند مدت حکومت او بیش از چهار سال نبود.

طبقة اول

در ذکر سلطنت آل بویه و حکومت دیالمه

در خطه شیراز و ممالک فارس

در سنه اثنین و عشرين و ثلثمائه زمان راضی خلیفه کار **عماد الدوله** بالا گرفت، و ایشان سه برادر بودند پسران بویه: **عماد الدوله ابو الحسن علی**، **ورکن الدوله ابو علی الحسن**، و **مؤید الدوله احمد**، مستکفی خلیفه ایشان را این لقب داد.

ذکر **عماد الدوله ابو الحسن علی بن بویه**

عماد الدوله از طبقات سلاطین دیالمه اول جهانگیری معدلت گستر مملکت پرور بوده صابی در کتاب **تاجی** ذکر کرده که **عماد الدوله ابو الحسن بن بویه** از اولاد **بهرام گور** بوده و بوقت ظهور اسلام اعقاب او بهر طرف متفرق گشتند، جمعی بنواحی **جیلان** افتادند، **بویه** ماهی گیر از ایشان بود، و **عماد الدوله** هم در آنجا متولد گشت و چون بعد از سن بلوغ آثار دولت و اقبال و کمال شهامت یوماً فیوماً در احوال خود متزاید میدید، بعزم جهانگیری بصوب **خراسان** روی نهاد، و جمعی بسیار از اعیان و اشراف دیالمه با او متفق گشتند، و با

کوکبه تمام بطرف اصفهان حرکت فرمود . مظفر بن یاقوت با همه شوکت و کثرت استعداد غلبه لشکر از مقاومت عاجز ماند ، و طریق فرار جست و عاقبت زبون و اسیر گشت ؛ یاقوت بسر مظفر در شیراز متصدی امر حکومت بود ، لشگری بسیار جمع کرد و باستقبال عمادالدوله بیرون رفت ، و در قصر زر بملازمت و ملاحمت بهم پیوستند . عاقبت یاقوت منهزم و عمادالدوله از عقب او بشیراز آمد ، و فارس را مسخر گردانید و از آنجا بخوزستان و دارالملك بغداد رفت ، و ملوک و سلاطین آن نواحی را منقاد کرد ، و در مدینه السلام بغداد بعد از دعای خلیفه دعای او میکردند ، و از بغداد مراجعت کرد ، و در خطه شیراز اقامت فرمود ؛ مدت شانزده سال فارس و عراق را در تصرف حکومت و حوزه ایالت خود معمور گردانید و در شیراز وفات یافت بشهور سنه ثلث و ثلثین و ثلث مائه .

ذکر رکن الدوله ابوعلی حسن بن بویه

چون عماد الدوله ، از اصفهان بشیراز آمد ، و در دست سلطنت بنشست ، و طریق ایالت و شهریاری پیش گرفت ، بیست و هشت سال مدت دولت او بود سه پسر داشت هر سه مستعد امور سلطنت و جهانداری و مستحق جهانبانی و شهریاری : عضد الدوله ابوشجاع ، و مؤید الدوله بویه ، و فخر الدوله علی ، همدان و مضافات و متعلقات آنجا بتصرف ایالت فخر الدوله باز گذاشت ، و اصفهان و آذربایجان را بمؤید الدوله داد ، فارس را بعضد الدوله تسلیم کرد و در سنه ثلث و ستین و ثلث مائه وفات یافت .

ذکر عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو

نور حدیقه سلطنت و جهانبانی و نور حدیقه شهریارى عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو ، بهترین اخلاف نامدار آل بویه بود ، و بعلم و هنرورى فرزانه ، بعد از وفات پدر خود رکن الدوله بدست سلطنت بنشست ، و تمهید قواعد دین و دولت از آثار بآس و حسن معدلت اودر فارس تیسر پذیرفت ؛ روى باصفهان نهاد فخر الدوله مغلوب گشت و مملکت را بوی گذاشت و بدیلم هزیمت نمود عضدالدوله متوجه جرجان گشت ، و با شمس المعالی قابوس محاربت کرد و کلى آن دیار مستخلص گردانید و با شیراز مراجعت فرمود ؛ و بحقیقت از سلاطین و ملوک نامدار بکمال هنرورى ، و آوازه نیکنامی و اشاعت معدلت هیچیک پایۀ او نداشتند .

مُتَوِّجٌ بِالْمَعَالِیْ فَوْقَ هَامَتِهِ وَفِی الرِّدْیِ ضِیْغُمٌ فِی صُورَةِ الْقَمَرِ
زمین با پایۀ قدرش نخواندی خاک را ساکن

جهان با گوشۀ تاجش نگفتی چرخ را والا
مدت ۳۴ سال در سلطنت و جهانبانی سپری گردانیدی و در مدینه السلام وفات یافت ، بتاریخ سنه اربع و تسعین و ثلثمائه ، و خاک مبارکش در کوفه در مشهد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است .

ذکر عمارات عضدالدوله در شیراز و اکناف فارس

یکی از آثار معدلت و نشانه مبرّات و مکرمت او در فارس بندامیر است ، بر رودگر ساخته پیش از آن عمارت ، کُرْبَال و

نواحی ، صحرای بی آب و بی عمارت بود ، **عضدالدوله** همت بر آن گماشت که آن زمین و صحرا معمور گردد، مهندسان و استادان صنعت حاضر گردانید و خزاین بی شمار صرف فرمود تا آب رودخانه از ممر معهود صرف گردانیدند ، و اول بناء شادروانی عظیم بنهادند و از سنک ریزه و چارو معجونی کردند ، و بر سر شادروان از آن معجون بندی ساختند چنانچه بر سر آن ده سوار در عرض توانند گذشتن ؛ بعد از عمارت در جمله زمین و صحرای **کُرْبَال** بنیاد عمارت کردند .

و از آن جمله یکی دیگر از آثار عضدالدوله در فارس حوضی است که در قلعه استخر بنا کرده ، و آن چنان است که شعبی عظیم بود که مر سیلاب قلعه بر آن جایگاه بود ، فرمود تاسدی استوار پیش آن شعب بر آوردند ، چهار طرف کوه بود یکطرف دیگر که رهگذر آب بود آنرا منسد گردانید ، و دیواری بر روی آن بر کشید و چارو و شیرو روغن و موم ساختند ، و در بوم حوض بکار میکردند . و کرباس و قیر لا برلا و تو بر تو بر سر آن میانداختند ، و دیگر بر روی آن چارو بکار میکردند ، بسط آن گویند **یک قفیز** است و عشر قفیزی و عمق آن هفده پایه است و میان حوض ۳۳ ستون از سنک و چارو بر کشیده و مجموع آنرا مسقف ساخته ، و آن نیز هم از غرایب عمارات فارس است . و گویند **عضدالدوله** کوهی بر سر دریائی بنهاد ، و دریائی در میان کوهی جمع کرده ، اشارت بنبد امیر است و حوض قلعه اسطخر .

و از آن جمله دارالشفاء عضدی است : عضدالدوله از غایت غمخواری مسلمانان هم در نفس شیراز دارالشفاء بنیاد نهاد ، و مواضع

ملکی را بدانجا وقف کرد ، و این زمان همچنان معمور است .
واز آن جمله گنبد عضدی است . گنبدی که بیرون دروازه
 اسطخر نزدیک مصلی طول و عرضی تمام دارد ،

قل است که **عضدالدوله** را دوازده فیل جنگی بود ، بوقت
 جنگ با قابوس آن دوازده فیل سبب هزیمت لشکر قابوس بودند
 و آنها را عظیم عزیز داشتی ، بعد از آنکه با شیراز مراجعت کرد ،
 آن گنبد برای فیلان بساخت ، و در آنوقت **فیلخانه** عضد نام داشت
واز آنجمله یکی دیگر از آثار عضدالدوله **گردنفا خسرو**

است چون دیالمه در خطه شیراز مقام کردند ، کثرت سپاه و حشم
 مزاحم شیرازیان بود ، **عضدالدوله** بیرون دروازه سلم ، از بهرا حشام
 و لشکریان فرمود تا بنائی چند کردند ، و مجموع لشکر و سپاه و حشر
 او اندر آن شهر بآنجایگاه نقل کردند ، و هر سال مبلغ شانزده
 هزار دینار از تمغاوات و طیارات آنجا بدیوان عضدی میرسید ، و این زمان
 بغیر از رسوم وطللی در آنجا نمانده و گوئی زبان حال **عضدالدوله**
 با شیرازیان لحظه بلحظه این ندا میکند :

ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار

آن قصر که با سپهر میزد پهلوی ، شاهان جهان بدو نهادندی رو ،
 دیدیم که برکنگره اش فاخته ای میگفت بافسوس که : کو کو کو کو

ذکر سلطنت شرف الدوله در شیراز

چون **عضدالدوله** از دار فنا بخانه بقا رحلت کرد ، **ابوالفوارس**
 خلف نامدار او که در ایام حیات پدر مملکت سجستان و کرمان را

در تحت فرمان داشت ، چون از واقعه پدر خبر یافت ، بجناح استعجال با طایفه از اعیان مملکت از کرمان روی بشیراز آورد ، و در آنوقت امر خلافت بطائع بالله مشرف بود ، او را شرف الدوله لقب داد ، برادرش صمصام الدوله در بغداد ولیعهد پدر بود ، چند مدت باتفاق متصدی امور سلطنت گشتند ، و برای تسبیح امور فارس باتفاق مراجعت کردند . و شرف الدوله ابوالفوارس در شیراز دارالکتبی معتبر بنا کرد ، وقاضی عبدالله محمد بن احمد بن سلمان که اکنون در شیراز اشتها بقاضی فزاری دارد برآن کتب خانه متولی گردانید . گویند که قاضی محمد فزاری هشتاد پاره کتاب تصنیف داشت ، و بعهد خلافت الراضی بالله بن القاهر بالله قاضی دارالخلافه بود عضد الدوله استدعا نمود و او را بشیراز آورد ، از آثار مکرمات او در شیراز یکی مدرسه قاضی فزاری است که امروز از معمورات بقاع و مدارس شیراز است ، بعد از وفات عضد الدوله خلف نامدار او شرف الدوله او را عظیم و مکرم داشتی و بر سر آن کتب خانه او را متولی گردانید ، و بآن واسطه طلبه و مستعدان در رفاهیت بودند ، و از بهر صوفیان و مضیفان شیخ ابی عبدالله محمد بن حنیف الشیرازی بیرون دروازه خاتقاهی بساخت ؛ مدت پادشاهی شرف الدوله شش ماه بیش طول نکشید ، تاریخ وفات شرف الدوله سنه اربع عشر و اربعمائه ، مکان وفات او شهر شیراز .

ذکر صمصام الدوله باکالنجار المرزبان بن عضد الدوله

چون شرف الدوله ابوالفوارس بجوار رحمت حق پیوست اعیان شیراز و اشراف دیالمه با صمصام الدوله بیعت کردند و متفق

گشتند ؛ و او پادشاهی صاحب رای کامل نفس بود ، و در امور شهریاری و شیوه سلطنت و جهانداریه ید بیضا مینمود .

که بزم بخشنده بودی چو ابر که رزم درنده همچون هژبر
سرا پای مردی و مردانگی دلیری و رادی و فرزانیگی
نقل است که در اول عهد سلطنت او ابو نصر وزیر بواسطه
خلافی که در خاطر داشت قتلش بشیراز آورد ، و در نواحی فارس
بقدم آن لشکر خرابی چند بظهور پیوست ، صمصام الدوله لشکری
آراسته ترتیب فرمود و او را از مملکت فارس براند و در آن وقت
ابو غانم عمید الدوله با جمعی از اعیان بطرف شیراز منحدر گشتند
و بقلعه فارس تحصن نمودند ، و در نواحی شهر خرابی میکردند ،
و عماراتی چند که عضد الدوله در سوق الامیر و کرد فنا خسرو
کرده بود خراب گردانیدند ، و چوبها و آهنها بقلعه کشیدند ، باکالنجار
عظیم مخوف گشت و حکم فرمود تا سوری استوار پیرامن شهر شیراز
در کشیدند ؛ و در آن عهد شیراز راسور نبود ، باکالنجار بنیاد عمارت
سور در شیراز کرد ، و بعد از انقضاء دولت دیالمه سلاطین سلغور بعهد
خود تجدیدی فرمودند ، و بعد از آن روی بخرابی نهاد تا بحدی
که در اکثر مواضع بغیر از خاک آثاری نبود ؛ ملک اعظم
سعید شرف الدین محمود شاه طاب ثراه سوری معتبر پیرامن
شهر کشید و از آثار مساعی حمیده او در شیراز یکی آن است ،
جَزَاهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ

ذکر خروج اسماعیلیان و ظهور شبانکاره

در آخر عهد باکالنجار چون سلطان مسعود بن سلطان محمود باصفهان

در دست سلطنت بنشت ، جوقی از نژاد منوچهر سبط افریدون در فارس مقام داشتند ، و در عهد اسلام چون اعراب غلبه کردند و بر فارس مسلط گشتند اسماعیلیان روی بهزیمت نهادند و از هر گوشه بدر رفتند ، جمعی از ایشان در اصفهان مقام نمودند و بیراهی میکردند ، سلطان مسعود حکم فرمود تاش فراش اسماعیلیان را از نواحی اصفهان براند ، با کالنجار نیز از شیراز لشگری از دنباله او بفرستاد و بقمع آن طایفه روی آوردند ، اسماعیلیان بگریختند و بطرف شبانکاره سربرکردند و در دارابجرد مقام گرفتند ؛ با کالنجار از مقاومت با ایشان عاجز ماند و کوره دارا گرد بایشان باز گذاشت و در آن عهد شبانکاره از فارس مفروز افتاد ؛ با کالنجار باین سبب از مرتبه خود تنزل نمود ، و ابو نصر بن عضدالدوله بر او خروج کرد و او نیز هزیمت گرفت و در قریه دومان از قراء اسفل شیراز بقتل آمد مدت سلطنت با کالنجار در خطه فارس چهار سال و شش ماه بود .

ذکر سلطنت بهاء الدوله خسرو فیروز بن عضدالدوله

در خطه فارس

بعد از واقعه با کالنجار خسرو فیروز با آنکه در دورقادر بالله^۱ اورا قائم مقام خود کرده بود ، و امارت و ایالت بغداد بجانب او مخصوص گشته ، چون از قتل با کالنجار و قوف یافت ، عزیمت طرف فارس حزم کرد ، قادر بالله اورا قوام الدوله لقب فرمود ، لشگری آراسته ترتیب کرد ، بشیراز آمد . مدت سلطنت او بیست و چهار سال بود و سه ماه ؛ در آرجان بجوار حق پیوست .

ذکر سلطنت سلطان الدوله فنا خسرو بن بهاء الدوله

چون مدت سلطنت خسرو فیروز بن عضد الدوله سپری گشت ، سلطان الدوله فنا خسرو ابو شجاع که خلف نامدار او بود ولیمهد پدر گشت ، و مدت پادشاهی و زمان جهانداری او با چهارده سال تمام نکشید . برادر او قوام الدوله شیرزاد بن بهاء الدوله معروف بابو الفوارس با لشکری عظیم باو خروج کرد ، و ملاحمت و محاربت میان ایشان قائم گشت . آخر الامر خسرو فیروز ظفر یافت و دشمن را مخدول و مقهور گردانید ، و در شهر سنه اثنی عشر و اربعمائه وفات یافت .

ذکر سلطنت عز الملوك مرزبان بن سلطان الدوله
چون سلطان الدوله از دار فنا رحلت کرد ، عماد الدوله المرزبان در دست سلطنت قائم مقام پدر گشت و میان او و میان عم جلال الدوله فیروز خسرو منازعت افتاد ، عز الملوك مدتی بردست سلطنت بازماند .

ذکر سلطنت ابو منصور فولادستون
بعد از آنکه عز الملوك وفات یافت اعیان و اشراف مملکت بدو فوج گشتند ، چندی طرف جلال الدوله فیروز خسرو را داشتند و بعضی طرف اولاد عز الملوك ؛ آخر الامر بسلطنت ابو منصور فولاد متفق گشتند ، و مملکت بر او قرار گرفت . لشگریکه از قانون اخلاص و هوا خواهی منحرف بودند ، جمله بدان درگاه روی آوردند . مدت هفت سال پادشاهی کرد ، و صاحب عادل ابو منصور بهرام وزیر که دستور مملکت بود او را بتهمت خلاقی منسوب گردانید ، و در خاطر گرفت ، او را در بند کرد ، و بعد از مدتی حکم قتل فرمود .

ذکر خروج فضلویه شبانکاره
فضلویه شبانکاره با لشگری آراسته متوجه شیراز گشتند ، و

بر ابو منصور فولادستون غوغا کردند ، و او را دستگیر کردند ، در قلعه محبوس گردانیدند ، و هم در آنجا وفات یافت ؛ و وقوع این واقعه و خروج فضلویه در سنه ثمان و اربعین و اربعمائه بود ؛ و در آن تاریخ فضلویه چون خروج کرد ؛ تمامت مملکت فارس را فرو گرفت و مسخر گردانید ، ملک عمادالدوله قاورُذ از عراق بعزم استخلاص فارس توجه نمود ، فضلویه چون از حرکت قاورد وقوف یافت ، طریق فرار پیش گرفت ، و التجا بسطان اب ارسلان کرد ، و فارس را از او بضمان بستند ، و عاقبت با او نیز عاصی گشت ؛ نظام الملك بعزم گرفتن او بفارس آمد ، فضلویه بقلعه استخر تحصن نمود ، نظام - الملك او را بحصار کرد و هم آنجا بقتل آمد .

فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ وَ نِعْمَةٌ كَفَتْ فَضُولُ الْبَغِيِّ مِنْ فَضْلُونِ
 پس از آن دولت دیالمه منقضی گشت ، و سلطنت از آل بویه بر افتاد . الملك ابو علی بن کیخسرو بن عزالملوک بن سلطانالدوله از نسل سلاطین دیالمه مانده بود و بعاملی ولایت نَوَبَجَانْ خوشنود گشت و بتاریخ سنه سبع و ثمانین و اربعمائه وفات یافت .

طبقه دوم

در ذکر سلطنت آل سلجوق و شرح عماراتی چند که در ایام دولت و عهد سلطنت ایشان اتفاق افتاده در خطه شیراز و اطراف فارس

ذکر سلطان اب ارسلان بن محمد بن جفری بیک بن میکائیل بدانکه آل سلجوق بسیار خیر بوده اند ، و سلجوق را چهار پسر بود : اسرافیل و میکائیل و موسی و یونس . در آنزمان که

سلطان محمود با ایلک خان صلح کرد اسرافیل پیش سلطان رفت ،
اورا بگرفت و محبوس داشت ، بگریخت و او را بخیلت باز گرفتند
و بقتل آوردند .

در رمضان سنه احدى و ثلثین و اربعمائه سلجوقیان در سرخس بر
مسعود پسر سلطان محمود ظفر یافتند و او را بهزیمت کردند و
خراسان در حوزة تصرف خود گرفتند . سلطان الب ارسلان که مسمی
بود بجعفر یک پسر بزرگترین میکائیل بود . سرخس و بلخ و مرو
تا در غزنین را در حکم ایالت خود قرارى بدید فرمود ؛ بالتماس
فضلویه در تاریخ ثمان و خمسين و اربعمائه ، عنان عزیمت بصوب
فارس معطوف گردانید ، مدت دوازده سال در دست سلطنت و حکومت
جهانداری کرد ، عاقبت بسته دام اجل گشت .

ذکر سلطنت سلطان ملکشاه بن الب ارسلان

بعد از الب ارسلان با ملکشاه پسر او بیعت کردند ، و مملکت
بر او مسلم و مقرر گشت ، و در شهور سنه سبع و سبعین و اربعمائه
شبانکاره او را در حدود فارس بقتل آوردند ؛ و بعضی گویند
سنجر بن ملکشاه بود که بدست شبانکاره بقتل آمد .

ذکر کیفیت خروج شبانکاره

بدانکه در قدیم الایام شبانکاره را وجودی نبود ، چون فضلویه
قوت گرفت ، شوکتی در ایشان بازدید آمد اسمعیلیان هم از شبانکاره
بودند ، و در آن عهد دو برادر بودند : محمد بن یحیی جد حسویه
و نمرود بن یحیی جد ابراهیم بن ممائی و محمد بن یحیی چندان
شوکت یافت که دعوی سلطنت کرد ، و هر روز دوبار نوبت بر در

خانه او میزدند ، و آن سلطنت در خاندان او تا بزمان حسویه بازماند
 اتابك جلال الدین جاولی آنرا برداشت . یکی دیگر از شبانکاره
 باسانید قبیله فضلویه ، و زعیم ایشان پدر فضلویه ، نام او علی بن
 ابی الحسن ، دیگر ابو سعید از کروبیان بودند ، و پدر او محمد
 بن مماتی از جمله مقربان فضلویه بوده ؛ عمیدالدوله چون بفارس
 آمد ، اورا زعیم خود گردانید ؛ چون روزگاری برآمد مستولی گشت
 و نوبنجان و کازرون و شاپور جمله در حوزه حکم خود آورد ،
 و خرابی بسیار میکرد ، تا بزمان سلطنت جاولی شرّ و ظلم اتباع او
 از مملکت منقطع گردانید .

ذکر انشاء دولت سلجوق که در مملکت فارس چندی باستبداد
 و چندی از طرف سلجوقیان شروع کردند
 بدانکه مدت هشتاد و پنجسال از آخر دولت دیالمه تا ظهور
 رایت سلغریان ، مملکت در قبضه ملوک و سلاطین سلجوق بوده ، و
 در این مدت هفت تن از نیابت ایشان حاکم بوده اند :
 اول فضلویه که از جهت البارسلان در فارس حکومت کرد ،
 و ذکر او از پیش استقصاء رفت .

ذکر رکن الدین خمار تکین

دویم از آن هفت تن که ذکر رفت ، رکن الدین خمار تکین
 بود ، از انشاء دولت سلجوق سلطان محمد بن ملکشاه بن البارسلان ،
 اورا بشیراز فرستاد ، و بواسطه ضعف رأی و قصور تدبیری که داشت
 امور مملکت تنسیق نمیتوانست داد ، و اعمال فارس باینواسطه استقامت
 نمی یافت ، سیراف که بقدم شهری معمور بود ، وجه خاص آل بویه

از آنجا مرتب میکردند ، بواسطه ملوک قیس که جزائر بدست فرو گرفتند و آنرا خراب گردانیدند **خمارتکین** دو نوبت لشکری تمام ترتیب کرد و بر **سیراف** کشید ، و از تلافی آن عاجز ماند : هر نوبتی بتحفه چند محقری از مال خشنود می گشت و باز میگردد .

ذکر اتابک جلال الدین جاولی

سقاویه سیم از آن هفت **جاولی** بود ، مردی مبارز کاردان برای رزین و حسن تدبیر از اقران برسر آمده و بشیراز آمد ، و با تفاق **خمارتکین** با **شبانکاره** محاربت کردند ، و بقمع ظلمه روی آورد ، و متمردان را از نواحی فارس برانداخت ، و سر فتنه **شبانکاره**؛ **حسویه** بود دائماً در **داراجرد** فساد میکردی او را از آن مملکت باز داشت و **ابوسعید** **شبانکاره** دست تعدی در نواحی **کازرون** و **نوبنجان** دراز کرده بود ، و بحکم **الظَّلمُ يَدْعُ الدِّيَارَ بِالْأَقِ** آن اطراف جمله خراب کرده ، و رعایا متفرق ، و شهر **بشاپور** را بنوعی ساخته بودند که در آن دیار دیار باز نگذاشتند ، و اصقاع و اطراف آن دیار بکلی مستأصل گشته ، انتقام ایام عنان حشمت قهر آثار **اتابک جلال الدین جاولی** را برسر ایشان کشیده ، **ابوسعید** شقی را بدوزخ فرستاد ، و از نو اساس معدت و داد در میان خلق بنیاد نهاد ؛ و همچنین شهر **فسا** که از آثار **بهمن بن دارادر** فارس مانده بود ، از ظلم **شبانکاره** چنان مستأصل گشته که دد و دام در آنجا مقام کرده بودند آنرا معمور و مأهول گردانید و رعایا و احشام متبده جمله را جمع گردانید و با هم آورد ؛ و **مبهران** و **ایراهِستان** و حصارات آنجا که در عهد **عضدالدوله** معتبر و معمور بود و ده هزار مرد از ایشان در خدمت درگاه بودند ، بعد از

عضدالدوله عاصی گشتند ، و دست غارت و تعدی بر خلق دراز کردند
بعهد جاولی جمله سر در ربقه خضوع نهادند و آن دیار و اقطار جمله
باصلاح آمد ، و بحسن تدبیر و کمال کفایت ، مجموع آن حصار ها
مسخر گردانید .

نقل است و در تواریخ مسطور ، که در فارس قدیم هفتاد و سه
قلعه بود که ملوک فرس و سلاطین بهر مصالح شهر یاری معمور و معتبر
میداشتند ، بعد از زمان عضد مایه افساد متمردان و سبب فتنه انگیزی
ظلمه گشته بود ، اتابک جاولی بنیک خواهی مسلمانان جمله قلاع و
حصنها را خراب کرد و از مرد بینداخت .

ذکر عماراتیکه جلال الدین در عهد حکوهت خود ساخته

از آثار معدلت و نشان های احسان و مکرمت او در فارس یکی
بند قصار است بر گربال زیرین ، و بندیکه در قدیم بناحیت را مجرد
بوده بر وزگار خراب گشته و رامجرد بآن واسطه از عمارات باز افتاد
و آنرا با حال صلاح آورد ، و رامجرد را مزروع و معمور گردانید
و آن را رامجردستان نام نهادند .

در ذکر اتابک قراچه و شرح مدرسه که در شیراز بنا کرد

بعد از انتضاء مدت دولت جلال الدین جاولی ، سلطان
معز الدین ابو الحارث سنجر بن ملکشاه ، مملکت فارس را باتابک
قراچه ارزانی فرمود ، و در حکومت شیراز متمکن گشت ، و طریق
معدلت و رعیت پروری پیش گرفت ، و باشاعت معدلت و افاضت
احسان توجه فرمود ؛ بنوعی که مشام ایام و رخسار روزگار بصیت
مآثر و ذکر مناقب او تا باکنون معطر و موّرد است و از جمله آثار

احسان و علوهت او در شیراز مدرسه قراچه است که در میان شهر شیراز محاذی مدرسه قاضی فزاری ساخته ، و چند قطعه زمین و ضیاع و بساتین معمور بدان وقف کرده و بعد از آنکه در فارس بامر جهانبانی و سبیل مملکت رانی تمکن یافت ، در همدان لشگری بر سلطان سنجر بن ملک شاه خروج کرده بود ، بمعاضدت او از خطه شیراز بالشگری گران بسوی همدان نهضت نمود ، و از مقاومت دشمنان عاجز ماند ؛ و هم در آن حرب بقتل آمد .

ذکر حکومت اتابک منکوبرس

چون قراچه در همدان بقتل آمد اتابک منکوبرس عزیمت فارس ساخت ، و باتفاق ابونصر لالا که از ممالیک سلطان غیاث الدین ابوشجاع بود ، بشیراز آمد و او در عصر خود ، در کمال شهامت و شجاعت و حسن تدبیر و شیوه معدلت و شهریاری بینظیر بود .

كَرِيمٌ تَحَلَّى بِالْمَكَارِمِ حَلِيَّةٌ فَحَلِيَّتُهُ اَسْنَى الْمَلَابِسِ وَالْحَلِيَّةُ

۱۳ سال در خطه شیراز و اصقاع فارس ، در سلطنت و حکومت سبیل معدلت را مسلوك داشت ، و در جوار ام كلثوم مدرسه بنا کرد و گروهی از ائمه دین و فقهاء متشرع را در آن مدرسه مقام داده مؤنت و مایحتاج آن طایفه را تکفل فرمود ؛ ابونصر لالا هم در زمان دولت و حکومت او در شیراز بدر اسطخر مدرسه بنا کرد ، و اکنون بمدرسه لالا مشهور ، و همچنین در راه عراق رباطی ساخته ، و بر باط لالا اشتهار یافته ، و آسایشگاه مسلمانان است .

ذکر سلطان ابو الفتح ملک شاه محمود بن سلطان مسعود بن ملک شاه و فرستادن محمد را با اتابک بزابه بحکومت شیراز

بعد از آنکه اتابك منكوبرس وفات یافت ، سلطان ابو الفتح ملكشاه از نژاد سلاطین سلجوق ، برادر خود سلطان محمد رابا اتابك بزابه شوهر زاهده كه بانی مدرسه زاهده بود ، بشیراز فرستاد ، و تاج الدین وزیر را مصحوب بزابه گردانید ، مدتی امور سلطنت شیراز از نیابت این دو شاهزاده ، باتابك بزابه مفوض بود ، و او بحسن رای رزین و كمال مكرمت و جهانداری از شاهان و شهریاران قصب السبق ربوده و با شاعات خیرات و مكرمات در اقطار آفاق مشارالیه گشت .

همه رسم و بنیاد نيكو نهاد یفزود بر عدل و احسان و داد
فرومایگان رازدر دور داشت جهان را بانصاف معمور داشت
بروایتی پانزده سال و بروایتی هفده سال در شیراز حكومت كرد

ذكر زاهده زن اتابك بزابه و شرح خصوصیات و اشاعت

خیرات و مبررات او

زاهده خاتون زنی صاحب حشمت بود ، و بحسن تیقظ و نجدت و كمال رای و تدبیر از مردان مرد گوی دولت ربوده :

فَلَوْ كَانَ النِّسَاءُ كَمَنْ فَقَدْنَا لَفَضَّلَتِ النِّسَاءُ عَلَى الرِّجَالِ

در شیراز مدرسه عالی بساخت ، كه در آن عهد بتكلف تر از آن بقیه و بزرگتر از او در مجموع فارس نشان نمیدادند ، و درگاهی مرتفع پادشاهانه ، و بر درگاه مناره بلند بنا فرمود ، و بر آن موقوفات بسیار تعیین كرد .

تقل است كه مدت بیست و يكسال در شیراز از راه حكومت ملك یندوخت ، و عقار و زمین بسیار با دست آورد ، و حاصل تقود و جواهری كه از پدران بتوارث یافته بود ، در وجه تحصیل قری و

مزارع معتبر صرف کرد، بعد از تحصیل و تملک آن، جمله بر آن مدرسه وقف گردانید. و تولیت مدرسه تفویض بعلماء حنفیه فرموده بود؛ بعد از مدتی تولیت را از حنفیه رجوع فرمود، و بشفعویان داد، و امام سعید ناصرالدین سیرافی، که از مشاهیر فضلاء آن عصر بود و امامت و خطابت مسجد عتیق شیراز از قدیم الایام باجداد و پدران او مفوض بود، بر آن مدرسه نصب فرمود؛ و هر روز شصت فقیه را در آن مدرسه راتبه مبادیه معین گشت، بدان واسطه مجموع طلاب و سایر مستعدان از سر رفاهیت بتحصیل علم شرعی مشغول بودند.

ذکر محاربه ملکشاه با سلطان مسعود و بقتل آمدن اتابک

بزابه در اصفهان

چون سلطان ملکشاه از طرف عراق بمدینه السلام بغداد نهضت فرمود. اتابک بزابه فرصت را منتهز گشت، و سلطان مسعود و سلطان محمود را تحریض نمود بسلطنت و ایالت عراق، که تختگاه سلاطین سلجوق بود. تاج الدین وزیر که برای رزین و کمال شهامت مملکت آرای بود، در آن اندیشه غیر مستصوب آمد، هرچند معرفت و غائله آن قضیه بایشان مینمود، محل قبول و مورد ارتضا نمی یافت؛ بزابه شاهزادگانرا با لشگری عظیم باصفهان آورد، سلطان ملکشاه چون از این قضیه وقوف یافت، از بغداد بطرف اصفهان حرکت فرمود؛ بزابه با لشگری بعزم مقاومت بیرون رفت و در عرصه گاه خود رایات عظمت آیات ملکشاه بحرکت آمد، لشکر بزابه تمام بهزیمت گریختند، و بزابه را دستگیر کردند، و هم در آنجا بقتل آوردند. سلطان مسعود و سلطان محمود هر دو با شیراز مراجعت کردند، و

در شیراز خوف نمودند و هر يك بطرفی بدر رفتند ، و هم در آن تاریخ روزگار کار و بار ایشان بر افتاد .

ذکر محاربت ملک‌شاه بن سلطان محمود بن محمد بن

ملک‌شاه بن ابارسلان

بعد از آنکه اتابک بزابه بقتل آمد ، ملک‌شاه که از اکابر سلاطین آل سلجوق بود از اصفهان بشیراز آمد ، و مدت یکسال در خطه شیراز ریاست سلطنت بر افراشت ، و در میدان آمال عنان سلطنت گشاده داشت ، و بمطالبات ناموجه ، خلق فارس را در شکنجه بلا و عقوبت کشید .

از رعیت شهی که مایه ربود بن دیوار کند و بام اندود عاقبت از شومی ظلم و بیراهی و تقلب حشم و اعیان ظالم ، خلل در خاندان قدیم باز دید آمد و بدست خود خاندان خود را بر بادداد . پس دولت و سلطنت آل سلجوق بمنتهی رسید .

ذکر عهد وزارت تاج‌الدین وزیر

در آن مدت که سلطان ابوالفتح مسعود برادر خود سلطان محمد را با اتابک بزابه بشیراز می فرستاد ، تاج‌الدین وزیر که بکفایت و حسن تدبیر از صاحب وصای قصب التَّبَق ربوده بود جهت ضبط امور مملکت فارس مصاحب او گردانید ، و حقیقت آنکه درحل و عقد مشکلات قضایاء فارس باقصی الغایه جد وجهد مینمود ، و مدتی وزارت سلطان مسعود بن محمد کرده ، و در آن مدت که اتابک بزابه بقتل آمد ، سلطان ملک‌شاه بن سلطان محمود بشیراز آمد و در فارس بدست سلطنت تکیه کرد ؛ تاج‌الدین وزیر بعد از هزیمت سلطان

مختفی گشته بود ، سعی نمودند تا او را دستگیر کردند ، سلطان ملک‌شاه خلعت خاص بفرستاد و او را وزیر خاص خود گردانید ، وسایر امور مملکت را بنظر ایالت او منوط فرمود . و از جمله آثار مساعی حمیده او در شیراز یکی مدرسه تاجی است : مدرسه معتبر ، وقف بسیار در آنجا کرده ؛ و همچنین رباطی که بتاج الدین وزیر اشتهار دارد ، و مناره رفیع بر درگاه مدرسه هم از جمله عمارات و بناء خیر اوست و بمناره تاجی مشهور و اکنون هنوز معمور و آبادان است .

طبیقه سوم

در ذکر سلطنت و شرح ایالت سلغر در
شهرور تسع و ثلثین و خمسمائه

چون مملکت آل سلجوق در فارس بسر آمد ، و نوبت دولت سلجوقیان با آخر رسید ، آفتاب سلطنت ملک‌شاه تیره شد آل ارسلان از اوج کمال بمغرب زوال افول کرد ، امواج تراکمه از نواحی قفقاز منحدر گشتند . یعقوب بن ارسلان باجمعی از لشکریان قصبه خوزستان را از بهر اقامت اختیار کرده ، و امیر مودود سلگری سر خیل سلگریان بصحرای گندمان فرود آمد ، و از آنجا تابعرصه کوه کیلویه خیمه اقامت بر افراختند .

ذکر مودود سلگری و شرح حکومت او در شیراز
امیر مودود سرخیل صحرا نشینان گندمان بود ، با اتابک بزابه سابقه معرفتی داشت ، اتابک بزابه چون عنان عزیمت بصوب اصفهان معطوف میگرددانید ، مودود را طلب کرد ، و فارس را باو سپرده در

شیراز قائم مقام خود گردانید و بعراق رفت ، وهم برآن موجب که شرح داده شد در حرب سلطان **ملکشاه** بقتل آمد. چون سلطان **ملکشاه** بشیراز آمد ، **مودود** باز بگندمان مراجعت کرد ، بنابراین صورت سلغریان در امر حکومت **فارس** طمع آوردند ، وبعداز وفات **ملکشاه** و انقضاء دولت سلجوقیان خروج کردند .

ذکر سلطنت اتابك سنقر بن مودود

از ابتداء تاریخ سنهٔ خمسین واربعمائه که سلطان **الرب ارسلان** بفارس آمد و ظهور سلطنت آل سلجوق بود تا بتاریخ سنهٔ ثلاث و اربعین و خمسماه که آل سلغری خروج کردند ، قریب هشتاد سال مملکت فارس در نظر ایالت و تحت سلطنت سلجوقیان بود ، بنابراین آنچه در عهد دیالمه امیر **مودود** ساغری بنیات اتابك **بزابه** متصدی گشت بسلطنت شیراز ، بعداز وفات **مودود** لشگری گران از هر کران و کنار باهم آورد ، و در تاریخ سنهٔ ثلاث و اربعین و خمسماه **عنان عزیزم** بصوب فارس مطلق گردانید ، و بر **ملکشاه** خروج کرد ، **ملکشاه** چون محقق کرد که از مقاومت با آن لشکر عاجز است ، ناکام از سر سلطنت شیراز بر خاست ، و ناچار طریق فرار مسلوک داشت اتابك **مظفرالدین سنقر بن مودود** در دست سلطنت افسر شاهی بر سر نهاد و بتدبیر امور جهانبانی اقبال فرمود ، و طریق معدلت ورعیت پروری آغاز کرد ، و راه ورسم بیداد از جهان بر انداخت . **یعقوب بن ارسلان** از طرف **خوزستان** بمخالفت او متوجه شیراز گشت ، و میان او و میان اتابك **مظفرالدین سنقر** محاربت در پیوست ، عاقبت **یعقوب** منهزم گشت مدت ایام سلطنت اتابك **مظفرالدین سنقر** چهارده سال بود ، و در آن

مدت غیر از طریق معذات و رعیت پروری مسلوک نمیداشت ، و تحری رضای الهی برخلاء سلطنت و پادشاهی تقدیم میفرمود ، و رسوم محدث از جرائد اعمال ولایات حل کرد ، و بدعتهای قدیم از روزنامه های دیوانی بکلی سترد .

آن شاه را هر آنچه ز اقبال دست داد

کس را نداد دست ز شاهان روزگار

واز آثار خیرات او در شیراز ، یکی مدرسه سنقریه است و یکی دیار سقایه است که متصل است بمدرسه که ساخته او است ، و این عمارت در مبادی سلطنت کرده بود ، اما مسجد سنقر از امهات مواضع معتبر است و در میان شهر افتاده ، و اکنون در شیراز موضع آن مسجد و اعتبار آن مسجدی نیست ، و تا غایت مسجدی دیگر مثل آن نساخته اند ، و در تاریخ سنه ثمان و خمسین و خمسمائه وفات یافت و نوبت سلطنت وجهانداری باعقاب نامدار باز گذاشت ، و مرقد مبارکش هم در شیراز در قبله گاه مدرسه سنقریه است ، مشهور و معروف ، مزاری متبرک است ، و خاک او چون تریاک اعظم محرب افتاده ، و از غایت اعظام و احتشام تربت آن شاه نامدار بعد از دویت و هفتاد سال خلق شیراز در امور شرعی آنجا سوگند یاد میکنند ، و در اینصورت آن موضع را معتبر دانسته اند .

ذکر سلطنت زنگی بن مودود

در آمدت که اتابک سنقر در گذشت . اتابک زنگی بن مودود که برادر زاده اتابک سنقر بود قائم مقام گشت ، و سابق که در بیضا رباطی ساخته بود ، و بر براط سابق اشتهار دارد ، شوهر خواهر اتابک

زنگی بود ، دختر مودود در خانه داشت ، و با الب ارسلان سلغری اتفاق کردند که زنگی را بردارند ، و الب ارسلان در دست سلطنت بنشیند ، اتابک زنگی ازین قضیه واقف گشت ، و این تهمت ایشان را برداشت ؛ و بر سر مرقد قطب الاولیاء و المحققین شیخ کبیر ابو عبدالله محمد بن حنفی شیرازی عمارتی محقر بود ، آنرا از جای برگرفت ، و اصل رباط حنفی بنیاد نهاد ، و چند پاره ده معتبر با چند قطعه زمین بر آنجا وقف کرد ؛ مدت سلطنت او در شیراز چهارده سال بود ، و در شهر سنه احدی و سبعین و خمسمائه وفات یافت .

ذکر سلطنت اتابک تکه بن زنگی

چون اتابک زنگی از دار فنا رحلت کرد ، جگر گوشه او اتابک تکه بن زنگی وارث تاج و تخت پدر گشت ، و امین الدوله کازرونی وزیری کامل رای بود ، بمنصب وزارت تکه اختصاص یافت ، و در مملکت فارس صاحب حل و عقد گشت ، و قریب مسجد عتیق شیراز مدرسه ساخت و رباطی بنا کرد ، و این زمان بمدرسه امینی اشتها دارد و دور سلطنت اتابک تکه در شیراز بیست و سه سال بود ؛ اتابک مظفر الدین طغرل پسر اتابک سنقر بر او خروج کرد و لشگری گران از عراق بطرف فارس آورد ، و عاقبت در حومه قتال اسیر گشت ، عزالدین سحمره در مدح اتابک تکه قصیده پرداخته ، این دوسه بیت از آنجا است .

لَعَمْرُ الْمَعَالِي إِنَّ تَكَّةَ قَدْ حَوَى	مِنْ الْمَلِكِ مَا لَا يَحُومُنَهُ
عَاجِمَهُ	عَاجِمَهُ
فَإِنَّ أُنُوشِرَوَانَ مِنْهُ وَعَدْلُهُ	وَإِنَّ سَلِيمَانَ النَّبِيِّ وَخَاتَمَهُ

تَفَرَّدَ بِالْأَفَاقِ تَكْلَةُ شَاهِنَا فَلَا مَنَ يَحَارِبُهُ وَلَا مَنَ يَقَاوِمُهُ
و در سنه احدى و تسعين و خمسمائه وفات يافت .

ذکر سلطنت اتابک مظفر الدین ابو شجاع ، سعد بن زنگی بن
مودود سلغری

بعد از وفات اتابک تكله ، اتابک سعد بن زنگی برادرش
بنوبت سلطنت و شهریارى قائم مقام او گشت ، و الحق پادشاهی کشور
گیر بود و در شجاعت و شهامت نظیر خود نداشت ؛ بعد از آنکه بر
مملکت فارس مستولی گشت ، و امور سلطنت در خطه شیراز در تحت
ضبط و قانون آورد ، خطه کرمان و سیرجان و نواحی را نیز مستخلص
گردانید . و ملک عماد الدین زیدان برادرزاده خود را به حکومت
آن جایگاه نصب فرمود . چون رایت فتح گستر را بجانب عراق حرکت
داد . اصفهان را نیز مسخر کرد ؛ و بتاريخ سنه اربع عشر و ستمائه
چون رایت دولت سلطان محمد تکش ، که دولت دودمان خوارزمشاهی
در ایام سلطنت او بذروه اعلی رسید ، بطرف عراق حرکت فرمود ،
لشگری با او بود ، اتابک سعد با هزار سوار جزار بر آن لشکر تاخت ،
لشکر سلطان محمد را شکسته کرده هزیمت انداخت ؛ اما چون طالع
وفا نکرد سمند باد بارش خطا کرد ، اتابک از اسب جدا گشت و او را
دستگیر کردند ، سلطان محمد دریغ داشت که شخصی بدان شجاعت
و فرزاندگی را اسیر قید قهر گرداند ، او را نوازش فرمود ، و خلعت
بخشود ، و دختر اتابک ملک خاتون را نامزد پسر خود سلطان جلال
الدین فرمود ، و رخصت داد که بسر مملکت خود باز رود ، و بقاعده

سلطنت فارس و شیراز بجانب او مخصوص باشد

ذکر محاربت میان اتابک سعد و میان پسر او اتابک ابوبکر
بعد از مراجعت او از نزد سلطان محمد تکش ، از این طرف
مجموع امرا و اعیان شیراز با اتابک ابوبکر بن سعد بیعت کرده بودند ،
و او را در دست سلطنت تمکین داده ؛ چون آوازه توجه و مراجعت
اتابک سعد در افتاد ، اتابک ابوبکر با لشگری آراسته بمداغت پدر
عنان گشاده داشت ، فی الجمله میان هر دو لشکر جنگ قائم گشت ، اتابک
سعد شجاعتی عظیم داشت ، و در آن قضیه حمیت و غیرتی با آن منضم
گردانید ، بی هیچ اندیشه بر لشکر اتابک حمله فرمود ، که جمله راه هزیمت
پیش گرفتند ، و اتابک ابوبکر را اسیر و دستگیر کرد و او را بقلعه
سفید مقید ساخت و در بند انداخت ، و طایفه از اعیان که محرض او
بودند ، در اینصورت همه را بتیغ انتقام بر کشید ، قریب بیست و سه
سال مملکت فارس و کرمان در حوزه تصرف او باز ماند ، و ایام را
در آن مدت بکمال معدلت آراسته میداشت

ذکر عمارات و آثار خیری که از اتابک سعد بن زنگی

در شیراز و اکناف و نواحی بظهور پیوسته

از آثار و مبرّات و حسنات اتابک سعد بن زنگی در خطه شیراز
یکی جامع جدید شیراز است ، که بمسجد نو اشتهار دارد ؛ نه در
شیراز که در اکناف فارس و عراق و اغلب اقالیم ، هیچ پادشاهی
بزرگتر و با فسحت تر از آن مسجد نساخته ، و گویند که حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و آله در کوفه مسجدی
بنا فرموده است ، احتیاط کرده اند ، مسجد نو بچند قدم از آن

بزرگتر است ؛ و مسجد کوفه مشهور است که در دیار عرب بزرگتر از آن مسجد نساخته اند . یکی دیگر رباط شهر الله که بر باط کرک مشهور است ، و چند دیه و چند زمین بر آن وقف کرده ، و سایر آینده و رونده از اصحاب آن دیار و اهل قافله و احشام که در آن جایگاه گذر دارند ، از آن موقوفات با بهره اند ؛ و هنوز در حال عمارت است ، و بقدر صادر و وارد از آن جایگاه هنوز با نصینند . یکی دیگر سوری که **جلال الدین جاولی** در عهد دیالمه از بهر حصن شیراز کرده بود در عهد **اتابک سعد** روی بخرابی نهاد و هیچ اثر از آن باقی نماند ، اشارت فرمود تا سوری از نو بنیاد نهادند و تمام کردند . و در شهر سه ثلاث و عشرین و ستمائه بجوار حق پیوست ؛ و هم در شیراز بر باط آتش مدفون است ، و این رباط از جمله مشهورات بقاع شیراز است .

ذکر وزارت **خواجه عمید الدین ابونصر اسعد الفارسی**
خواجه **عمید الدین** فاضل جهان و یگانه زمان بود ، و در فنون علوم تصانیف داشت ، و اشعار و منشئات او چون نسیم جهانگردد ، بجمله دیار و اقطار در رسیده ، وزیر خاص **اتابک سعد** بوده ، و امور مملکت کلی و جزئی برای مملکت آرای او مفوض فرموده ؛ در آنوقت که **اتابک سعد** بر سالت اورا بحضرت سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد ، بخدمت **خواجه امام فخر الدین عمر رازی** رسید ، و این دو بیت در مدح آنجناب بجواب حل اشکال **سلامان** و **ابسال** انشاء کرد .

سَلَامَانِ مَنی غُدُوَّةَ وَ عَشِيَّةَ	عَلِيٍّ مَاجِدٍ دَرِ الْمَكَارِمِ اَنْسَالِيٍّ
وَلَهُمُ الْاَدْرَى قَبْلَ شَوْقِي وَ فَضْلُهُ	حَدِيثِ سَلَامَانَ وَ قِصَّةِ اَبْسَالِيٍّ

عماد الدین میراثی در عهد اتابک سعد ، این قطعه بخدمت صاحب عمید الدین ابی نصر فرستاد :

لَسَدَةٌ مَوْلَانَا عَلَى رِجَاجٍ وَذَلِكَ فَخْرٌ لِلْعَبِيدِ وَتَاجٌ
تَحِيرَتْ لِأَدْرِى دَوَاءَ لَعَلَّتِي وَازَّ مِنْ بِيْدَاءٍ وَسَاءَ مَزَاجٌ
يُورِثُ مَتَاعِي وَهُوَ كَالْتَبْرِ خَالِصٌ وَلِلْجَهْلِ فِي سُوقِ الْقَبُولِ رَوَاجٌ

خواجه عمید الدین در جواب این قطعه نوشته بود .

وَقَدْ يَنْفَقُ الشَّيْئِي الْخَسِيسُ مَهَانَةً وَ يَعْدُمُ لِلشَّيْئِي الْخَطِيرِ رَوَاجٌ
وَلِلْخِرَزَاتِ الرِّذْلُ شَتَّى مَوَاضِعُ وَمَوْضِعُ تَرْمِصِ الْجَوَاهِرِ تَاجٌ

ذکر اتابک مظفر الدین قتلغ خان ابوبکر سعد بن

زنکی بن مودود السلغری

اتابک سعد را چون ایام حیات سپری خواست شد ، و آثار مرگ در خود مشاهده کرد ؛ خلف نامدار او اتابک ابوبکر مدت هفت سال در قلعه محبوس مانده ، بفرستاد تا او را خلاص کردند ، و قائم مقام گردانید . اتابک ابوبکر چراغ دودمان سلغری و واسطه قلاده سلطنت بود ؛ بحکم وراثت و استحقاق علی الاطلاق در خطه فارس مالک تاج و تخت گشت ، و کوکب دولت در عهد او بذروه استعلا پیوست ، و آفتاب اقبال در دور سلطنت او باوج ارتقاء اقتران یافت

فَالِدِینِ مُسْتَبْشِرٍ وَالْمَجْدِ مُبْتَهِجٍ وَالْعَرَفِ مِنْهُمْ وَالْمَلِكِ مُفْتَحِرٍ
در عهد سلطنتش اهالی فارس بهلوی رفاهیت در مهادامن و امان

میسودند ، و در خواب نوشین فراغت می نمودند ، خلی چند که در مملکت فارس بسبب ظلم شبانکاره واضطراب آل سلجوق و قدوم کلجه و سلطان غیاث الدین بظهور پیوسته بود ، در هیچ عهد اصلاح پذیر نبود ، در زمان دولت او متدارك گشت ؛ و اكثر جزائر مثل بحرین و قطیف و قیس بگشود . و داخل مملکت خود گردانید ؛ و در بعضی از بلاد هند بالقاب شریفش خطبه کردند ، وصیت آوازه معدلتش بجمیع اقالیم و اقطار جهان انتشار یافت .

ذکر ائمه و افاضل و مشایخ که در عهد دولت اتابک

ابوبکر بخطه شیراز جمع آمده بودند

در عهد دولت اتابک ابوبکر بن سعد ؛ مولانا قاضی القضاة

السعيد جمال الملاء والدين المصري ، قاضی قضاة فارس بود ، و بطریق فضل و دیانت و ورع از زمره علماء و افاضل جهان برسر آمده ، در اثناء خطبه درس یکی از ائمه قصیده املاء کرده بود ، و در آن قصیده بحسن عبارت و کمال براءت اعجاز نموده ، و آن شخص بعد از فراغ این دو بیت املاء کرده بخدمتش فرستاد :

بِضَائِي الْمَرْجَاةَ مَوْلَايَ فَاقْبَلْنِي فَانْتَ عَزِيزُ الْمِصْرِ بِلْوَاحِدِ الْعَصْرِ
وَأَوْفِ نَاكِيلَ الْعِنَايَةِ مَفْضَلًا يَزِدُّكَ رَبِّي سَطْرَةَ الْجَاهِ وَالْقَدْرِ

و در تاریخ سنه ثلاث و خمسين و ستمائه بجوار حق پیوست ، و از جمله افاضلی که در اوائل ، عهد اتابک ابوبکر دریافتند خواجه عمیدالدین ابونصر بود و اتابک در عهد سلطنت انتقامی میخواست که از او بخواهد ، بواسطه وزارت اتابک سعد که بوی مخصوص بود

چند روز او را باز داشت ، این رباعی باظهار شفاعت و بضاعت در
بدیهه انشاء کرد و بحضرت اتابك فرستاد

ای وارث تاج و مملکت و افسر سعد بخشای خدای را بجان و سر سعد
بر من که چونام خویشان تاهستم همچون الف ایستاده ام بر سر سعد
او را باپسرش تاج الدین محمد در قلعه اشکنان محبوس کردند .

و الطَّيْرُ أَجْنَسُ طَيْرٍ وَ إِنَّمَا لِللَّغَاتِهِنَّ حِسْنٌ فِي الْأَقْفَاسِ

وهم در قلعه قصیده (مَنْ يُبْلَغَنَّ حِمَامَاتٍ بَيْطَحَاءَ) موشح بصنوف
بدائع و محلی با انواع روائع انشاد فرمود ، و بوقت انشاد قصیده ادوات
تحریر از کاغذ و قلم و ادوات حاضر نبود ، تاج الدین محمد پسرش
به تاقف از پدر یاد گرفت . و در شهور سنه اربع و عشرين و ستمائه
او را شهید کردند . و این قصیده حبسی بر کمال فضل او گواهی تمام
است ؛ و اما خواجه امام الدین جاری المکی بابی نصر ایام اتابك
استاد او بود ، و در علوم شرعی نظیر نداشت ، و در تربیت عظیم
ماهر بود . و بغایت معتقد مشایخ و صالحا بودی ، و وظیفه تربیت و
تقویت این طایفه و ذکر خیر دریغ نمی داشتی ، و در این صورت
عظیم مقبول القول بوده ، و بنابراینچه غالب فن او علوم شرعی بوده
در خاطر اتابك ابوبکر نشانده بود که گروهی علماء که بعلوم حکمت
و اصول مهارتی دارند ، بخلاف سنت و جماعت درس و دور ایشان می
گذرد ، و عوام شیراز را اضلال میکنند ؛ اتابك ابوبکر باخراج ایشان
از شیراز حکم فرمود ؛ از آنجمله مولانا صدر الدین اشتهی ، استحضار
و استبصار او ب کلیات علوم عقلی چون بیاض نهار از اقامت بینت استغنا

داشت ، و در علم الهیات و طبیعیات و هندسه و هیأت و جدلیات و ادبیات سعی فرموده بود ، و این جمله درس گفتمی و امام شهاب الدین توره بشتی و مولانا عزالدین قیسی و جمعی ائمّه دیگر هم بر این مقدمات از شیراز تبعید فرمود ، اما عماد الدین میراثی در عهد دولت او منصب انشاء داشت . مولدش از عراق بود ، چون در خطّه شیراز برسم نیابت اتابک تمکن یافت ، و در منصب انشاء و محرری شروع نمود ، ادرات و طیارات در نفس شیراز و اعمال شهر وضع کرد ، و بترتیب و تصویب او تمغاها مقرر فرمودند .

ذکر نامه اتابک ابوبکر از قلعه بتاریخ سنّه اثنی و عشرين

و ستمائه بخدمت شیخ الشیوخ عزالدین زرکوب علیه

الرحمه نوشته بود و التماس دعائی کرده

تجیات فراوان از سر اخلاص و اعتقاد ، بجانب شیخ الشیوخ شیراز ، سند العارفین ، قدوة السالکین . اسوة المحققین ، عزالملة والدین ، مودود زرکوب ادام الله برکاته رسانیده میدارد ، و استمداد همت مینماید از دعوات مأثوره دعائی که معتقد اهل الله و ارباب قلوب بوده باشد مصحوب درویشی معتمد بفرستند ، و از خدمت شیخ الشیوخ سند الابدال قدوة الرجال فحجیب الدین محمد دام برکاته ، نسخه دعائی طلب کند ، و در این باب توقف جایز ندارد . چه استظهار بهمت و دعاء ایشان است والسلام .

نسخه جوابیکه شیخ نوشته بود و دعائیکه فرستاده

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله مزید استظهاری که

آن شاهزاده آزاده را بدعوات و همت درویشان گوشه نشین است ،

چون ایام دولت همواره در تزیید و ترقی باد؛ برادر عزیز محبوب قلوب الصدیقین شیخ نجیب الدین محمد یزدی که دعا و همت اوزمره طالبان را بجای تریاک اکبر است نقل فرمود که : اوحوالدین کرمانی گفت که حق تعالی را بخواب دیدم و این دعا را تعلیم من کرد ، دعا میرسد و بدان مواظبت فرماید ، و این مقدار حضرتش را کفایت باشد نسخه دعا این است :

اللهم سكن هیهة صدمة قهرمان الجبروت باللفظ التام الوارد من فیضان الملكوت حتی تثبت باذیال لطفك و نعتصم بك من انزال قهرک یا ذا القوة الكاملة والقدرة الشاملة و در شبانه روزی هزار بار این کلمه بگوید : یا لطیف ادرکنا بلطفك الخفی که بیشک مقصود بحصول پیوند انشاء الله تعالی و هذا ضراعة الفقیر الى الله الودود ابو محمد مودود الشیرازی والسلام

ذکر وزراء نامدار اتابک ابوبکر

هر چند اعیان مملکت و نواب و عمال بارگاه سلطنت او بشمار بودند ، اما اعتماد و استظهار بامیر اعظم سعید مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود و امیر فخرالدین ابوبکر داشت ؛ و در کلیات و جزئیات امور رجوع برأی ایشان میفرمود ، و امیر مقرب الدین مسعود عظیم معتقد مشایخ و ائمه و صلحا بود ، و در بازار بزرگ مدرسه عالی بنا کرد . بمدرسه مقرب اشتهار دارد ؛ و محاذی مدرسه رباطی ساخته متصل بمسجد عتیق شیراز ، و در جوار رباط دار الحدیثی و دار الشفائی کرده ، و سقایه ساخته قبلی مسجد جدید ، که بهلو و فسحت آن در شیراز نیست ، و وقف بسیار بر آن وضع و تعیین فرموده ، این زمان

مدرسه وسقايه در حال عمارت است و خلايق جهان از آن خير متمتع و با بهره اند . تاريخ وفات اوسنه خمس وستين و ستمائه است . و امير كبير فخر الدين ابوبكر وزير مذکور روز گاري بصنوف خبرات آراسته داشت ، و بر در خانه اتابك مسجد جامع ساخته ، و در جوار آن مدرسه رباطي و دار الحديث و دار الشفائي پيوسته بيكدیگر بنا کرده و اکنون مسجد جامع هنوز معمور است .

ذکر ابنیه و عماراتیکه اتابك ابوبكر در عهد سلطنت خود بنانموده
از جمله عماراتیکه اتابك ابوبكر در عهد سلطنت خود ساخته دارالشفائي معتبر است اندرون شهر در طرف قبله گاه ، یکی دیگر رباط مظفریست که در بیضا است ؛ یکی دیگر رباط مظفریست در ابرقوه ؛ یکی دیگر رباط عالی است که بر سر راه بندامير ساخته یکی دیگر رباط جابر که بر سر راه سواحل ساخته است ؛ یکی دیگر رباط رزبانست بر سر راه بغداد ؛ یکی دیگر رباط شيخ جمال الدين حسين دزکی در بیضا است ؛ یکی دیگر سقايه اتابك در نفس شیراز قبلی مسجد عتيق ؛ و بر هر یکی از این عمارات بسیاری از املاک وقف کرده ، و مجموع آن موقوفات بدیوان سلغری تعلق میدارد و از دیوان بزرگ مفروز گشته .

ذکر مدت سلطنت اتابك ابوبكر و تاریخ وفات او

اتابك ابوبكر را سی و شش سال تخت شاهنشاهی چون مو

گل ده روزه مینمود ، بعد حیل و فریب در شست هفتاد افتاد

أَنَاخَ الشَّيْبُ ضَيْفًا لَمْ أَرَهُ وَلَكِنْ لَا أَطِيقُ لَهُ مَرَدًا

رِدَاءٌ لِلرَّدىِ فِيهِ دَلِيلٌ قَرْدَى مِنْ بِهِ يَوْمًا تَرْدَى

ودر جمادی الاولی سنه ثمان و خمسین و ستمائه منشور سلطنتش را بدست قهرطی کردند ، و جام غم انجام او در دور انتقام بی می ، و مرکب حیاتش بتیغ اجل پی ، والله الباقی ولیس کمثله شیئی ، و در رباط ابش پدر مدفون گشت .

ذکر سلطنت سعد بن ابی بکر بن سعد

در مستهل آنسال بحضرت هولاکو خان رفته بود بطبرتو ، بطریق مراجعت نوبت سکه و خطبه از پدر باو رسید ، و عنقریب او را مرضی روی نمود ، بعد از هژده روز از جام پادشاهی یک جرعه نوش نکرده . ساغر مرک حنظل مذاق ازدست ساقی فَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ در کشید : یعنی بعد از وفات ابوبکر بهفده روز وفات یافت .

افسوس ز عیش تنک و تشویش فراخ آه از عمل دراز و کوتاهی عمر
تابوتش را بشیراز ثقل کردند ، و بر در دروازه دولت بمدرسه عضدیه مدفون گشت والسلام .

ذکر سلطنت اتابک محمد بن سعد بن ابی بکر بن

سعد بن زنگی بن مودود

ابن الجوزی و ثعالبی در تاریخ آورده اند که ششم هر دولتی بینصیب میباشد . و از آن ، دولت همچون امیر المؤمنین حسن بن علی علیهما الصلوٰة والسلام که در مرتبه ششم افتاده بود از دیر نبوت ، و همچون محمد امین که بر دور خلافت ششم واقع شد ، و ایشان از حکومت و خلافت بهره مند نبودند ؛ اتابک سعد بن ابی بکر

در دور سلطنت آل سلغر ششم افتاد ، و از این جهة بی بهره ماند ، ویش از هفده روز بعد از پدر نزیست ، چون او وفات کرد پسر او اتابك محمد بن سعد قائم مقام گشت ، و مادرش **تركان خاتون** خواهر **علاء الدوله** اتابك یزد بنیابت در مملكت فارس حكومت میکرد و سلطنت میراند ؛ مدت دو سال و هفت ماه نوبت سلطنت اتابك محمد بن سعد یش نکشید ، و بواسطه سقظه از بام قصر غنچه حیاتش ناشکفته از گلبن ایام فرو ریخت ؛ و ذلك فی شهر سنه احدی وستین و ستمائه شکوه سلطنت و مملکت اگر چه خوش است

چه پنج روز و چه صد سال چون باید مرد
تركان خاتون در مصیبت **اتابك محمد** گیسوی مشك رنك همچون
 چنك در پای انداخت ، و رباب وار حلیف ناله زار گشت و میگفت
 این چه باد است كز غنچه نشكفته بریخت
 وین چه سیل است كه بر كند زبن شمشاد

ذکر سلطنت محمد شاه بن **اتابك سعد بن زنگی**
 بعد از واقعه **اتابك محمد بن سعد بن اتابك ابی بكر** . محمد شاه بن
سلغر شاه برادر زاده **اتابك ابوبكر** قائم مقام گشت ، و در دست
 سلطنت جای گرفت ، و دست احكام بنقض و ابرام بر گشاد ، و ایام
 سلطنت را در عیش و عشرت و شادمانی صرف کرد ؛ سلجوق شاه برادرش
 در قلعه اصطخر محبوس بود ، از بهر تخلیص شفاعت نامه در قلم آورد
 و این رباعی را در آن مندرج گردانید :

درد و غم و بندهن درازی دارد عیش و طرب تو دلنوازی دارد
 بر هر دو مکن تکیه که دوران فلک در پرده هزار گونه بازی دارد

وَإِنْ هِيَ اعْطَتْ الدِّينَ فَإِذَا لَغَيْرِكَ مِنْ خِلَانِهَا سَتَلِينَ

مدت پادشاهی او هشت ماه بود ، و ترکان خاتون با امراء شول و افواج تورا که مواضعه کرد ، متدرع بلباس حرب بر او خروج کردند ، و آنشاه شیردل را دستگیر ساختند ؛ و او را مقید بحضرت ایلیخانی فرستادند در عاشر رمضان سنه احدی وستین و ستمائه عنقریب وفات یافت و گویند که او را هلاک کرد .

ذکر سلطنت سلجوقشاه بن سلغر شاه بن سعد بن زنگی و

بیان مقتل او و آمدن التاجو بگرفتن او بشیراز

بعد از آنکه اتابک محمد شاه بن سلغر شاه را مقید بحضرت ایلیخانی فرستادند ، سلجوقشاه در قلعه اصطخر محبوس بود ، بخلاص او رخصت فرستادند ، و بر سریر سلطنت تمکین دادند ؛ و بعضی گویند که مادرش از نژاد آل سلجوق بود ، در آن زمان که اتابک محمد شاه را اسیر کردند از قلعه بگریخت ، و امراء شول باتفاق ترکان خاتون او را بر تخت نشانند . مدت سلطنتش پنجمه بیش نکشید ؛ بواسطه تهمتی که بر ترکان خاتون نهادند بآنچه قصد او در خاطر دارد ، روزی در میان معاشرت بقتل او حکم فرمود سرش را جدا کردند ، و بر طشتی نهادند ، و پیش سلجوقشاه آوردند . و همچنین بر رفع و دفع شحنگان مغول مبادرت نموده ؛ آوازه این قصه بحضرت ایلیخان رسید و جمعی از شاهزادگان یزد باستعانت بحضرت رفتند ، التاجو با ملوک اطراف بالشگری انبوه که اجزاء کوه از شکوه ایشان در زلازل افتاده بود ، بقصد گرفتن سلجوقشاه متوجه گشتند . سلجوقشاه

چون دور دولت را بر مثال پشت لشکر برگشته دید و شب محنت را مانند طلایهٔ نکبت معاینه. بناچار طریق فرار اختیار کرد، و بجانب **کازرون** روی نهاد؛ لشکر از عقب او روان شد، و در **کازرون** بدام دشمن افتاد. و در پای قلعه سفید بتاریخ سنهٔ اثنین و ستین و ستمائه او را شهید کردند.

ذکر جلوس اتابک ابش بنت سعد

بعد از واقعهٔ اتابک **سلجوقشاه** از دودمان **سلغریان** بغیر از ابش بنت سعد و همشیرهٔ او **سلغم** کسی نماند، سکه و خطبه باتفاق امراء شول و **ترکان** بنام او مقرر شد، و در تخت سلطنت تمکن یافت.

ذکر واقعه سید شرف الدین ابراهیم و تاریخ مقتل او

سید شرف الدین ابراهیم غصنی از اغصان نبوت و دوحهٔ محمد و بزرگی بود، نباهت خاندان معالی آثار او: **قَدْ نَطَقَ بِهِ الْأَفَاقُ وَحَدَّثَ بِهِ الرِّفَاقُ** يك چندی ارتکاب غارب غربت اختیار کرده، و مدتی در **خراسان** عصاء اقامت انداخته بود؛ هواء حکومت شیراز محرض او گشت، فوجی از **تراکمه**. از هر صنف و طایفه باخود جمع کرد، با لشگری آراسته بهزم استخلاص دارالملک شیراز از حدود **شبانکاره** در حرکت، و نیز اعتماد هر چه تمامتر بر علم سیمیا کرده بود، چه در اثناء سیاحت شطری از آن علم تعام نموده؛ چون آوازهٔ لشکر بشیراز در افتاد. **کلچه** با لشکر مغول بر جناح استعجال استقبال لشکر نموده نزدیک **پل کوار** اتفاق منازلت هر دو لشکر افتاد، و لشکر سید هزیمت گرفتند. و سید را با فوجی از اعلام علماء و اعیان بقتل آوردند. و وقعت تلك الواقعة سنهٔ ست و ستین و ستمائه

طبقه چهارم

ذکر امراء مغول و ذکر نزول انکیانو بامارت شیراز
در شهور سنه سبع و ستین و ستمائه بحکم ابا قاضی خان ، انکیانو بامارت
فارس منصوب گشت ، در آن مدت کلاچه شهنه شیراز بود ، او را
بکشت ؛ و مدتی حکومت فارس را تصرف نمود و امراء و وزراء و
اعیان فارس علی اختلاف طبقاتهم هر یکی را در پایه خود بداشت ،
مدتیهم بدین نوع فارس را در حوزه حمایت خود محمی داشت .

ذکر نزول سوغونجاق بجهت تنسیق امور فارس و شیراز
در تاریخ سنه سبعین و ستمائه سوغونجاق نوین جهت نسق و
نظم مملکت فارس بشیراز آمد ؛ و باسقاکی ملک را به محمد بیگ و
تونیاق د بلغان مقرر فرمود ، و دولتیخانه کیش را از تصرف بیگانگان
مستصفی گردانید ، و امور ملک و دین نظامی بدید آورد . و مولانا
سعید افضل القضاة ناصر الدین عمریضاوی را بمنصب قضا تعیین
فرمود و دولب دین و دولت بدین مژده چون غنچه متبسم گشت :
سوغونجاق بعد از تتمیم امور مملکت مراجعت کرد .

ذکر حکومت ملک شمس الدین محمد که

عوام شیراز او را ملک یهود میگفتند

در شهور سنه ست و سبعین و ستمائه ملک شمس الدین محمد بن
مالک ، ترکان همشیره پادشاه خاتون رادر حباله نکاح آورده ، ممالک
فارس را باستبداد صاحب مقاطعه گشت ، و روزگاری باستقلال حکومت
فارس بجانب او مخصوص بود .

ذکر هجوم لشکر نکوذار بطرف فارس

در شهر سنه سیم و سبعین و ستمانه ، صمیم قلب شتا ازطرف کرمان بجناح استعجال قاصدی رسید ، منذر از هجوم لشدر نکوذار که از طرف سیستان بقصد شیراز و اکناف فارس منحدر گشته ، و در تاریخ هفدهم رمضان سنه سبع و سبعین و ستمانه بدر دروازه شیراز رسیدند ، بولغان باسقاق حاکم بود ، هزیمت کرد ، و بطرف اصفهان بدر رفت ؛ یاغیان در خطه شیراز تمکن یافتند ؛ و بدین شهر مبارک دستبرد نتوانستند نمود ؛ ناگاه هزیمتی در میان ایشان افتاد و بطرف کازرون بدر رفتند ، تا ولایت فارس را جمله تاراج دادند ، لشکر نکوذار را که رکاب از اخشاب و لباس از کرباس بود ، خزینه ها و دفینه های زر و نقره و جامه را خروار خروار قسمت کردند ، و با غنیمت تمام از ممالک فارس مراجعت نمودند .

ذکر آمدن سوغونجاق کرت دوم بشیراز

در شهر سنه ثمان و سبعین و ستمانه . از حکم یرلیغ ابا قاجان سوغونجاق جهت تحقیق محاسبات ، نوبتی دیگر بشیراز آمد ، و در آن سال اتفاقاً امساک باران بود ، و خلاق شیراز عظیم مضطرب بودند و بقدم او حق سبحانه تعالی باران بفرستاد ، و خلق بغایت هوا خواه او گشتند ، و او بنیاد معدلتی نهاده بیخ جور و ظلم بکلیه برکند ؛ و خواجه نظام الدین وزیر را در تاریخ سنه تسع و سبعین و ستمانه در مملکت فارس بوزارت نصب فرمود ؛ و از آثار رای مصیب و ترتیب و تدبیر او مبالغی توفیر در مملکت ظاهر گشت ، جمعی از ولات و حکام فارس بقصد استخراج خواجه نظام الدین وزیر متوجه اردو گشتند .

ذکر سید عماد الدین و شمس الدین ملک که برفع و استدراك
خواجه نظام الدین وزیر قائم مقام گشتند و آمدن
امیر طغاجار بشیراز

سید عماد الدین و شمس الدین از بهر تحقیق محاسبات خواجه
نظام الدین وزیر و استدراك او امیر طغاجار را برگرفتند، و بشیراز
آوردند، و نظام الدین وزیر را بمطالبت و مؤاخذت باز داشتند،
طغاجار، قوام الدین بخاری و سیف الدین یوسف را بر مملکت
مستولی گردانید، و شمس الدین یک فصل دیگر حکم کرد، و
وباتفاق در امور مملکت شروع نمودند، و بولغان براه باسقاق ملک
همچنان مباشرت مینمودند و السلام.

ذکر مخالفت طاشمنکو و حسام الدین پسر محمد
علی لر باتفاق شیرازیان با بولغان
و اخراج او از شیراز

حسام الدین بن محمد علی لر خاصه اتابکی نایب دیوان اعلی
بود، و طاشمنکو طرفی عظیم با اتابک ابش داشت، بولغان قصد ایشان
در خاطر داشت، و میخواست که دستبردی نماید، ناگاه بالشگری تمام
بساو و سلاح بسیار در شهر آمدند، و خانه حسام الدین بن محمد
علی لر را بحصار گرفتند، و بقصد آنکه او را هلاک کنند صباحی
که ترك یکسواره مهر از دروازه افق بیرون خرامید، بولغان با
اتباع از دروازه بیرون رفتند، چون دیدند که بولغان و اتباع وایلچیان
از شهر بیرون رفتند، و در اندرون شهر معاندی نبود، در دروازه
بر بستند، بولغان در آن معرض توانست اندیشید غیر آنکه باتفاق
قوام الدین بخاری و خواجه سیف الدین یوسف باردوروانه گردیدند

خزینهارا برگرفتند و باجمله متعلقان و اتباع که داشت بطرف خراسان روانه شدند .

ذکر تمکن نواب اتابک ابش بنت سعد بحکومت و سلطنت خطه شیراز

بعد از آنکه بولغان و اتباع باتفاق قوام الدین بخاری و سیف الدین یوسف بواسطه خروج شیرازیان بطریق هزیمت وارد و رفتند از حضرت اباقاخان حکم بنام اتابک ابش یاور شدند ، طاشمنکو با خزاین موفور متوجه بند کیش گشت ، اتابک ابش بجناح همت همای آثار همایون فر را بر بیضه مملکت آباء و اجداد خود بگسترید ، اهالی شیراز بقدم موکب منصور و اهتزاز لواء منشور ، رایت استبشار بر سپهر برین افراشتند ، و محلات و اسواق را بدین معنی آرایش کردند و آذین بستند ، بمبارکی اتابک در کاخ سلطنت کَالشَّمْسِ فِي الضَّحَى وَالْبَدْرِ فِي حِجِّ الدَّجَى نزول فرمود و حکم دیوان بر جلال الدین ارقان بن ملخان بن محمد بن زیدان بن سعد بن زنگی نامزد فرمود ، و حکم حقوق سابقه و مساعی متناسقه خواجه نظام الدین وزیر را بر وزارت اختصاص داد . و امور مملکت فارس بنظم تدبیر او مسلم گردانید . خواجه نظام الدین وزیر در دها و کفایت و کاردانی نظیر خود نداشت ، و از خالصات املاک اتابکان بِيَضِ اللَّهِ غَرَّتْهُمْ در خور دیوانی که با افراد و افراز آن حکم یرلیخ رفته بود ، مفروز نهاد . بدان موجب امور مملکت مستقیم بود و رعایا مرفه حال و آسوده

ذکر قضیه سید عماد الدین ابوتراب و ابتداء حکومت او باستقلال و تاریخ قتل او

سید عمادالدین ابوتراب بی اجازت عازم اردو گشت و در تضعیف آن حال مخالفتی میان سلطان احمد و شاهزاده ارغون واقع گشته بود و دست سلطنت بارغون اختصاص یافت ؛ و ظهور این صورت بتاریخ جمادی الاولی سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه بود ، بعد از وفات اباقلخان بدو سال و شش ماه ، (وفات اباقلخان سنه تسع و سبعین ستمائه بود ،) سید عماد الدین بحضرت دستبوس ایلخان استسعاد یافت ، شاهزاده ارغون حسن تفرسی عظیم داشت ، شمائل بزرگ زادگی و سیماء سیادت در حسن صورت او مشاهده کرد ، و شهادت و حسن طاعت او در خاطر ایلخان جائی و موقعی بدید گردانید ، از حکم یرلیغ حکومت فارس بر و بحر بی مشارکت بوی تفویض رفت ، و یرلیغ فرمود که اتابک عزم توجه بانطرف مصمم گرداند ، و منصب استیفاء بمعهودیکه بجانب خواجه سیف الدین یوسف مقرر فرموده بودند بجانب سید عماد الدین هم بر آن قرار مسلم داشت ، خواجه سیف الدین دوسال باینواسطه ملازمت اردو کرده بود ، سید عماد الدین چون حدود فارس رسید استرفاع محاسبه آغازید ، ابوبکر خواجه را که در شیراز بشحنگی موسوم بود گرفته در دو شاخه کشید ، بیست و دوم رمضان سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه نزول فرمود و بزبان حال این بیت می گفت .

از روزگار نیست جز اینم مراد هیچ

یارب تو این مراد بزودی بما رسان

چون ارتفاع دایره افق هلال شوال مانند ابروی ربات حجال
شکل مقوس بنمود ، سید عماد الدین با کوبه عظیم سواره و پیاده

در بازار کلاه دوزان در گذار بود . اتفاقاً اعدادی چند از مماليك اتابكي بايكديگر برابر افتاده ، سراج الدين افضلي سر بسراپش باز ايستاد . و گريان گرفته از اسبش بزير انداخت ، جمله چشم و خدم سواره و پياده هر يكي از گوشه بدر رفتند ؛ يكي از ايشان خنجر بر كشيده و سرش را از گوش باز بريده ، و تن را در ميان بازار بينداخت و ذلك في الحادي والعشرين من شوال سنه ثلث و ثمانين و ستمائه .

از آن كافتاب سخا بود چرخ ز روی زمين سايه برداشتش جهان را همين يك جوانمرد بود فلك هم حسد برد و نگذاشتش و بعد از واقعه او مدت سه سال امساك باران بود ، رعيل جراد كه نمودار قهرقهار است بر كشتهها مسلط گشتند ، و اكثري عوام سايه را از اثر واقعه سید عماد الدين دانستند ، و هم در آن مدت بود به تاريخ شعبان سنه ثلاث و ثمانين و ستمائه شمس الدين صاحب ديوان را شهيد كردند .

ذكر هجوم حسام قزوینی بتفحص خون سيد عماد الدين

ابوتراب و تاريخ مقتل جلال الدين ارقان

چون خبر مقتل سيد عماد الدين را ياد و بردند ، حضرت ايلخاني را از اين صورت وحشتي رسيد ، حسام قزوینی را بالشگري حقه تحقيق اين قضيه بشيراز فرستادند . و حكم يرليغ شد باخراج اتابك و استخراجات متوجهات ديواني ، اتابك ابش متوجه طرف اردو گشت ، حسام قزوینی ملك جلال الدين كه هم از انشاد دولت سلغريان بود ، و تا غايت از جهت اتابك ابش بر منصفه سروري و مسند حكومت

تکیه کرده ، بعد از چند روزش انتقام او را بدو پاره کردند ، مدت حیات **اتابک ابش** بیست و دو سال بود ، و در تاریخ سنه خمس و ثمانین و ستمائه در جرنداب وفات یافت ، و برحمت حق پیوست .

ذکر تاریخ مقتل خواجه نظام الدین وزیر و خواجه

سیف الدین یوسف و حکومت شمس الدوله بشیراز

بعد از آنکه **اتابک ابش** بطرف اردو رفت . و **ملك جلال الدین** را بقتل آوردند ، مدت سه سال دیگر درمسند حکومت و دست وزارت نوبت دولت بگذرانید ، و **خواجه سیف الدین یوسف** بقاعده منصب استیفا را مباشر بود ، تا چون نکوهش اصحاب و حکام شیراز در حضرت **ایلخانی** آغازیدند ، و ذکر بقایاء متوجهات **ممالك فارس** که سبب استبداد این طایفه در **ملك مستخلص** نميگردد ، مقرر فرمودند که **شمس الدوله** در خدمت **جوشی** بتدارك تقصیراتی که رفته بود و تحصیل واستخلاص بقایا و معاتبه اصحاب دیوان بشیراز آید و بعد از الزام جرم بر طرف حکام مملکت چند روز مقید بودند ؛ و درشهر سنه ثمان و ثمانین و ستمائه بار دو آمد ، و وفات شهزاده **ارغون فی** سادس ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه در آنجا بود ، و ملازمت سده سلطنت مآب **کیخاتو** کرد ، و یکسال دیگر بحکم **کیخاتو خان** مباشر حکومت شیراز شد ، و دعوی میگرد که قلاذه اسلام را مقلد است ، شیرازیان او را **ملك جهود** میخواندند . وفات **کیخاتو بن اباقا خان** سنه ثلاث و تسعین و ستمائه بعد از **ارغون** ثلاث سنین .

ذکر حکومت سید قطب الدین انجو درسنه خمس و ثمانین

و ستمائه زمان سلطنت شهزاده **ارغون**

نقطه دایره سیادت ، دوحه شجره نبوت ، سید قطب الدین انجو که بشمایل شهزادگی و آزادگی از سایر سادات جهان ممتاز بود و بنظر رأفت ایلخانی اختصاص داشت ، حاکم و صاحب ایالت مملکت فارس شدوی رجوع و مشورت با نواب او هیچ امری کلی و جزئی در فارس متمشی نمی گشت و زمان دولتش تراخی و تمادی پذیرفت .

ذکر حکومت مجدالدین اسعد رومی در شیراز در سنه

ست و ثمانین و ستمائه

مجدالدین رومی جمله الملك شیراز بود و در آن مدت مبرات بسیار ازو در وجود آمد ، و همواره در زمان دولت ایام را در نیکنامی صرف کردی ، و در هنروری و هنر پروری روزگار گذرانیدی ، و همیشه مضمون بیت حکمت آمیز طغرائی :

ذَخِيرَةُ الْمَرْءِ فِي أَيَّامِ دَوْلَتِهِ ذَكَرَ جَمِيلٍ وَ أَحْسَنَ يَقْدِمِهِ

بر روی صحیفه دولت طغرا زده بود : از جمله آثار خیرات او در شیراز رباطی است بر دروازه اصطخر بمجد رومی شهرت دارد ، و چند قطعه زمین بر آنجا وقف کرده و بر گوشه رباط مناره عالی ساخته و در آن چند مدت یفتاد

یککی دیگر در محله سراجان مدرسه کرده همچنین ملکی چند بر آنجا وقف کرده ، و در راه اصفهان رباطی ساخته ، و در جنوب شیراز بل فسا گذرگاه خلاق خللی یافته بود معمور گردانید ، و قطره شهریار را با حال صلاح آورد ، و بر شمال شیراز در قریه دینکان پلی ساخته ، و در راه بیضا هم بر آن نوع پلی بنا کرد و در دارالملک

قبریز گویند که مدرسه ساخته بود هم بمجد رومی اشتهار دارد ؛ و این زمان در جنوب شیراز از طرف بزم دیله بستانی هست که بمجد رومی اشتهار دارد ، و آن نیز هم از آثاری است که در اقطار و اصقاع مملکت فارس هنوز از فواضل حسنات آن صاحب خیر باقی است . و در تاریخ سنه ثمان و ثمانین و ستمائه بدست جوشی شهید گشت ، و مدفن او در مجد رومی است که هم بناء خیر او بود .

ذکر حکومت ملک سعید جمال الدین ابراهیم طیبی

و اولاد نامدار او غفر الله لهم و تجاوز عنهم

از ابتدای تاریخ سنه احدی و تسعین و ستمائه تا بشهور سنه خمس و عشرين و سبعمائه مملکت فارس و محروسه شیراز در قبضه ایالت و حکومت ملک سعید شیخ جمال الدین عرب و اولاد او بود ، و در اول عهد سلطنت غازان محمود و ذلك فی سنه اربع و تسعین و ستمائه ، بعد از وفات بایندوبن کیخاق احوال مملکت تبدل یافت ، و در سنه خمس ، شیخ جمال الدین عرب چون سالی گذشته بود از جلوس او ، مزید استظهاری پذیرفت ، چنانچه مدت سه سال دیگر بعد از وفات سلطان غازان امور مملکت در قبضه تصرف نواب او قرار مستمر ماند ؛ و در سنه اربع و سبعمائه صاحب دیوان ملک شمس الدین محمد بن محمد جوینی رحمه الله او را در حکم و شهریاری مستولی گردانید ، و در ماه ربیع الاول سنه ست و سبعمائه وفات یافت ، و از اولاد نامدار او ملک اعلم شمس الدین محمد و ملک اعدل عز الدین عبدالعزیز قائم مقام گشتند ؛ و بعد از وفات غازان محمود فی شوال

سنه ثلاث و سبعمائه ، ملك عزالدین بجلوس الجایتو سلطان محمد مستظهر گشته بود ، مدتی ملازمت سلطنت پناه نموده ، بعد از وفات پدرش شیخ جمال الدین حکومت فارس بکلی باورجوع کردند ، و حکومت و ایالت اولاد شیخ جمال الدین دربر و بحر و سایر اصقاع مملکت فارس استمرار گرفت ، و شمول و شیوع پذیرفت ؛ و هم در آن تاریخ که ابتداء ایالت شیخ جمال الدین بود ، امیر صادق باسقاق گشت ؛ و مدت هفت سال از آن تاریخ در شیراز اقامت ساخت ، و حکومت کرد ؛ و بعد از او امیر اشتو را در عهد سلطان محمد بشیراز فرستادند ، و مدتی در شیراز حکم کرده ؛ ملك عزالدین در اردو وقعی و مرتبتی عظیم داشت و بعزل اشتو سعی نمود ، و اشتوباز گردید ، و ملك مستبد و مستقل گشت . اشتو بخضمی ملك حکم حاصل کرد ، و ناگاهان بیگمان متوجه شیراز شد ، و در تاریخ دهم ماه ذیقعده سنه ثلاث و عشر و سبعمائه و لوله عظیم و آشوبی تمام در شهر افتاد ، و صورت قضیه بظهور پیوسته بود ، توڑع اندیشه‌های حکام و صواحب در آن روز آن خلق را عظیم متفرق داشت ، از یکطرف امیر اشتو توقف نکرد و هم در روز از دنباله ملك عزالدین براند ، و علی کل حال بر ملك فرصت نیافت ؛ ملك نوبتی دیگر بعظمت و جلالت هرچه تمامتر بشیراز مراجعت کرد ، و بر قرار بر دست مملکت تکیه زد ؛ و این ماجراجمله در زمان سلطنت ابوسعید بوده . وفات سلطان محمد سنه ست عشر و سبعمائه ابتداء جلوس سلطان ابو سعید بهادرخان . و در تاریخ سنه خمس و عشرین و سبعمائه میان ملك عزالدین عبدالعزیز و میان امیر مظفر الدین سلغر شاه محاربتی عظیم افتاد ، و آخر الامر

سلفرشاه طریق فرار اختیار کرد ، و در سنه اربع عشر و سبعمائه در
 آخرایام سلطنت الجایتو خواجه عزالدین قوهلی رحمه الله بشیراز
 آمد ، و بجهت اصلاح احوال مملکت و تنفیذ قانون معدلت در شهر بود ،
 و ملک عزالدین بتاریخ آخر ذی قعده سنه خمس و عشرين و سبعمائه
 در محروسه نیریز بسعایت و مشق خواجه بن جویان بقتل آمد ، و در
 شهر شیراز بجوار پدرش شیخ جمال الدین ابراهیم در اندرون قبه
 که بر سر او ساخته بودند مدفون گشت . و بعد از آنکه ایام دولت
 اولاد شیخ جمال الدین منقضی گشت ، ملک شمس الدین محمد
 مدتی در اردو سعی نموده و هیچ مفید نیفتاد ، و هم در آنجا وفات
 یافت ؛ و برادران ملک جلال الدین عبدالکریم و ملک قوام الدین
 عبدالله و ملک بدر الدین فضایل و ملک رکن الدین محمود هر یکی
 باستقلال والی و متصرف رکنی از ارکان مملکت بودند ، چه از بر و
 چه از بحر ، تا بطرف معبر و بصره و قیس و هرموز و واسط و دیراب
 و مجموع اصقاع فارس در قبضه ایالت ایشان بود .

تَأْمَلْ إِلَى مَنْ مَاتَ قَبْلَكَ وَاعْتَبِرْ فَلَمْ يَبْقَ مَمْلُوكٌ وَلَمْ يَبْقَ مَالِكٌ

طبقه پنجم

در ذکر سلطنت ملک اعظم سعید شرف الدوله و الدین

محمود شاه و تاریخ حکومت اولاد نامدار او

از ابتداء ایام سلطنت سلطان محمد بن ارغون بتاریخ سنه

سبعمائه ثلاث و ملک اعظم سعید شرف الدوله و الدین محمود شاه بن محمد

فضل الله که بفضل ارومئطیه بنسب مبارک **عبدالله انصاری** علیه الرحمة اتما داشت، و بکمال اُتھت و معالی همت از ملوک بنی غسان قصب السبق ربوده، و بشیر دلی و بویۀ جهانبانی آل بویه را در خوی خجالت انداخته، در مملکت فارس و حوالی متصرف گشت؛ و دیگران بمراد ورأی او خوض میکردند، و در تاریخ سنۀ خمس و عشرين و سبعمائه در مجموع فارس باستقلال نافذ الحکم گردید، و بلوکات متحد گشت، **انجو و دله** هر دو یکی شد؛ کار مملکت بر نهج مستقیم قرار گرفت، و دست ظلمه را چه از ترك و چه از تاحیک در دور و نزدیک بالکلیه ازین دیار بر بست، پای سران و سروران از رکضت در میان حکومت فارس بیکبارگی فرو شکست. اولاد نامدار او **ملك اعظم جلال الدين مسعود شاه**، و **ملك اعظم غياث الدولة والدين كيخسرو**، و **امير اعظم شمس الدين** هر یکی در مملکت داری بی نظیر و در سلطنت و جهانداری مملکت گیر بودند. **ملك جلال الدين مسعود شاه** بتاریخ سنۀ عشرين و سبعمائه در محروسۀ شیراز باستقلال صاحب فرمان شد و در امور مملکت مستولی، و در تاریخ سنۀ خمس و ثلثین و سبعمائه **ملك غياث الدين كيخسرو** در قضایاء **ملك** شروع فرمود، و مدتی امور سلطنت در قبضۀ ایالت و حکم او بود، بعد از مراجعت **امير جلال الدين مسعود شاه** نواب نامدار او خواستند که در حل و عقد مملکت شروع نمایند، **ملك غياث الدين كيخسرو** صباح يوم السبت منتصف شعبان سنۀ ثمان و ثلثین و سبعمائه بمناقضه **فخر الدين پيرك** را که وزیر خاص **امير جلال الدين مسعود شاه** بود بقتل آورد، میان برادران محاربت قائم گشت، آخر الامر **غياث الدين كيخسرو**

مقبوض گشت ، وامور ملك براى نواب امير جلال الدين مسعود شاه استقرار واستمرار يافت . ودر تاريخ رجب سنه تسع وثلثين و سبعمائه امير غياث الدين كيخسرو وفات يافته ، و حكم سلطنت بالكلية بجانب نواب امير مسعود شاه مختص گشت . ودر سنه ثمان وثلثين و سبعمائه بنابر توهى كه در خاطر داشت امير محمد برادر رادر قلعه اسفيد در بند داشت ، بعد از مدتى از قلعه بگريخت ، چون لشكر پير حسين متوجه شيراز گشت . خود بايشان پيوست ، و باتفاق بتاريخ ثامن و العشرين شوال سنه اربعين و سبعمائه باعمال شيراز رسيدند ؛ امير مسعود شاه بالشكرى عظيم استقبال فرمود ، ودر سروستان هر دو لشكر بمحاربت در افتادند ، لشكر امير مسعود شاه هزيمت گرفت ، بعد از يك هفته پير حسين بشهر در آمد ، و مدت يست و نه روز حكم كرد ، و در تاريخ ثامن و العشرين رمضان سنه اربعين و سبعمائه امير محمد را بقتل آورد ، و شيرازيان غلبه كردند ، و بر پير حسين بدر آمدند ، و دست تاراج بر آوردند ، و لشكر هزيمت گرفت ، و زبون ماند ؛ پير حسين با چند سوار معدود از شهر شيراز بگريخت . امير جلال الدين مسعود شاه بسمملك آمد ، ديگر بار پير حسين لشكرى باهم آورد ، و سال ديگر بترتيب و تزينى هر چه تمامتر بشيراز آمد ، امير مسعود شاه ديگر باره كناره گرفت ، و بطرف لرستان بيرون رفت ، شيرازيان امتناع نمودند ، و چهره تعصب بر افروختند ، و رايت محاربت بر افراختند ، درهاى دروازه بر بستند ، و بطريق جنگ روى نهادند . مدت پنجاه روز ميان لشكر پير حسين و شيرازيان محاربات متواتره و متقاتلات متعاقبه واقع گشت كه در احوال شيرازيان قطعاً اثر ضعفى

بظهور نیوست ، و در امور معاندت مصر بودند ؛ بعد از وضوح فضوح و ظهور مظاهرت از طرفین طریق صلح اختیار افتاد ، و در روز چهار شنبه شانزدهم جمادی الاخر بدروازه شیراز نزول فرمود ، و نواب نامدار و مولانا اعظم سعید شمس الدین صاین قاضی و صاحب سعید ظهیر الدین ابراهیم در امور مملکت براه وزارت شروع نموده : چهار شنبه بیست و ششم ز ماه ربیع

ز هفتصد و چهل و یک بغز وحشت و ناز

رسید موکب نوئین عصر پیر حسین

باتنقام دیگر باره بر در شیراز

بعد از مدت پنجاه روز ملاحمت بممالحت انجامید .

همه دشوار چرخ آسان شد کار گیتی همه بسامان شد مدت یکسال و هشت ماه کار سلطنت بر رای نواب او استمرار پذیرفت ، که همت و نیت ایشان جز در آرایش و نمایش و طراز جامه علم و عمامه و ساز مثقل و مرکب مجلل مصروف نبود . می پنداشت که اعتدال بهار آن دولت از صرصر خزان عزل و اقطاع دور است ، یا صبح آمال را شب هنگام زوال در پیش نیست ، تا آخر ذی حجه سنه اثنتین و اربعین و سبعمائه خبر رسید که ملک اعظم اشرف در خطه اصفهان نزول فرمود ، چون آوازه هجوم لشکر ملک اشرف مسامع لشکر پیر حسین را طنین آگین گردانید گفت :

الطَّلَبُ رَدَّ، الطَّرِيقُ سَدَّ

من رستم کان کشم اندر طریق دهر خوش باد خواب غفلت افراسیابشان سواد لشکر شب یلدا نمایش را جز بشعاع کوکب بیضاء ظلمت

زداء من انهزام پذيرد ، وچين و گره اين حادثه جز بجين گشاده
 من گشاده نگردد . حاصل الامر آنهمه دعويها بپاد آمد ، و در اوائل
 محرم سنه ثلاث و اربعين و سبعمائه قدر بيست هزار سوار لشكري
 چون كوه آتش زبانه پاش جمع كرد ، و در پيش لشكر ملك اشرف
 باز شد ، چون بدو منزلى اصفهان رسيدند ، نواب نامدار و امراء
 تيغ گذار بتوسط پيش آمدند ، شب يكشنبه سلخ ماه صفر سنه ثلاث
 و اربعين و سبعمائه چون طلایه لشكر شام در انهزام رومى روز
 روى آورد ، پير حسين با جميع معاشران بساط نشاط در كشيد ،
 جمعى نزديكان دور انديش و طايفه از اناقان بى عهد و كيش ، بستر
 دلى از بيم جنك شمشير اورا بگذاشتند ، و بطرف اشرف ملك اشرف
 پيوستند . آوازه غدر در ميان لشكر پير حسين در افتاد . پير حسين
 مخوف گشت ، و طريق انهزام گرفت . خرده گيرى پير طريقت سپهر
 گردون پير حسين چوپان را بغرامت پايى ماچان نكبت باز داشت
 خانه داران زخوف خانه بران خانه خویش مانده با دگران
 مير عاجز چو شیر بى دندان طوق زنجير و ملكت زندان
 هم تهى گشت گنج آگنده هم سلاح و سپر پراگنده

طبقه ششم

ذكر حضرت سلطنت پناه شاه اكاسره جهان پناه اهل ايمان
 جمال الدنيا والدين امير شيخ ابو اسحق بن محمود شاه و قضاى
 چند كه در عهد دولت او ظهور يافته
 هر چند در ذكر ايام سلطنت آن شاه دين پرور ، و عهد جهانگيرى

حضرتش در دو مجلد کتاب تاریخی اتفاق تصنیف افتاده ، و بشرف عرض رسیده ، و از جمله تألیفات این ضعیف عمدة التواریخ است که مشحون بذکر سلطنت آن حضرت است ، و امری چند که در ایام دولت او از مقتضیات طالع آنحضرت اتفاق افتاده ؛ اما در این کتاب که بشیراز نامه مسمی گردانیده ام شطری از احوال سلطنت و امور مملکت آن حضرت لازم بود نمودن ، و شرح حالاتی چند که در مبادی احوال آنشاه جهاندار سnoch یافته

ذکر توجه ملك اشرف باتفاق شهنشاه جهانبان بطرف شیراز بعد از مراجعت پیر حسین ، غره ماه ربيع الاول سنه ثلاث و اربعین و سبعمائه ، ملك اشرف را شرفات شرف باوج کیوان رسیده ، بمعاضدت استظهار لشکر جرار سلطان دولتیاری جمال الدین شیخ ابو اسحق خلدالله ملکه ، مرحله بمرحله و منزل بمنزل در تنعم و عشرت و ناز بمحروسه شیراز توجه نمود ، غافل از شعبده چرخ لعبت باز ، جمعی از ارکان دولت و وزراء مملکت بطریق الحیل و تضریب ، مزاج ملك اشرف را در معاهده که با حضرت سلطنت پناه امیر شیخ خلدالله ملکه کرده بود متغیر گردانیدند ، و بر شکستن عهد عزم درست کرد ؛ مرکب غدر را تنگ ، تنگ در کشید ، يك شب روی عزم بهزم لشکر امیر شیخ آوردند ، و در کسوت غدر بمفاوضه صورت تاراج و غارتی بنیاد کردند ، هم در آن شب طارف و تلید و حواشی و مواشی و آنچه آرایش کوکبه سلطنت بود جمله در معرض تلف آوردند ، و بر درگاه سلطنت پناه جمعی موکلان بیراه معین کردند ، و بعد از چند روز معدود بدر محروسه شیراز رسیدند ،

روز شنبه آخر ربیع الاخر صدای کوس ملك اشرف گوش گران کوه را سبک گردانید ، بهظمتی و کوبه هر چه تمامتر بصحراء جعفر آباد بیرون دروازه اصطخر نزول فرمود ، مجموع صحرا مصلی و جعفر آباد را سرا سر خیل و حشم گرفت .

ذکر تاراج کردن شیرازیان پرده گاه ملك اشرف را
شب هنگام که اطباب دود اندود شام را باوتاد چرخ ازرق فام
بستند

شبى کانشب سیه تر بود از قار شبى تیره چو روز دورى یار
جهان تاریکتر از روی زنگی چو چشم مور بر عاشق ز تنگی
جمعی شیرازیان پیاده ، چون رندان کار افتاده همچون شفق دامن
بخون آلوده ، و صبح آسا جیب و آستین پاره کرده ، جان بر کف
و حیات در معرض تلف نهاده ، از پیش قرض کرده و وعده طالان
ملك اشرف داده

بِحَرِّصِ احْرُ مِنْ النَّارِ وَقَلْبِ اقْسَى مِنَ الْحَجَرِ

هر شیرازی بچه یکی تیغ هندی در دست هوا تاراج مغلی بر سر ، از
دروازه بیرون تاختند ، مشتی ضعیفان برهنه سینه بطاق ، با ترکان قنچاق
شلتاق بنیاد نهادند ، پیاده چند روستائی ترکان یغمائی را یغما میدادند
گروهی بخيال خزینه سینه را که مورد خزینه جان است هدف ناوک
فتنه ساخته ، برات میکائیل نا یافته باجبرئیل بخصومت در افتادند ،
و همچون طل طلایه بر دریای مواج میکشیدند ، و جماعه حمل صولت
تیر زحل را دفع میکردند ؛ در یای فتنه در شیراز باز حرکت درآمد ،
شب چون نامه عاصیان سیاه و چون زلف معشوقان دراز

فَقَصَّارُهُنَّ مَعَ الْهَمُومِ طَوِيلَةً وَطَوَالِهِنَّ مَعَ السُّرُورِ قِصَارًا

لشکر از راه رسیده نه روی گریز و نه دست آویز ستیز ،
 نا دمیده صباح دولتشان بشبانگه رسید نوبتشان
 زود مدت چو نوبت ژاله تنك دولت چو دولت لاله
 همچنان باهزار محنت و بیم دهلی میزدند زیر گلیم

جمله بروج سیر یکی کرد و در اذیال و حیوب جنوب و شمال
 و کھوف و جبال بر هیئت پروین جمع آمدند ، ملك اشرف شب همه
 شب چون شب مار گزیدگان و صبح ماتم رسیدگان خاك آن صحرا بفرمال
 تضرع مییخت و باین آیت زبان بگشاد . لَئِنْ اَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ
 لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

روز دیگر بامداد ملك اشرف بر شرفات قصر نظر کرد ، بیاض
 صحراء جعفر آباد را دید چون روی بخت هزیمتیان از سوادسیاه
 شهر از سپاه چون لشکر مور بر تختگاه سلیمانی گرد آمده ، ترکان
 نيك بتك آمدند ، رای نواب و وزراء مملکت بر آن قرار گرفت
 که جمعی سواران جنگجوی در میدان با شیرازیان بمبارزت درآویزند ،
 و گروهی نازنینان از میان بدر گریزند ، دینه و خزینه و مواشی و
 مراکب و حواشی از پیش روانه سازند ، و بتدریج رد و حمل می نمایند
 تا بشب هنگام طریق فرار اختیار کنند .

ذکر هزیمت ملك اشرف از شیراز

شب هنگام که کیخسرو مهر بر شرفات قصر فلک از هیئت آهنگ
 لشکر زنك بهزیمت روی بشهرستان غرب نهاد ، سواد لشکر ملك

اشرف در طریق هزیمت ید بیضا نموده ، و بسوداء و بیضاء بطریق سرعت اسب برانگیختند .

همه را در بهانه راه گریز تیغها کند گشت و تکها تیز
 جمله لشکر زجان خود بستوه همه آواره گشته کوه بکوه
 لشکری را ز ترس خنجر تیز تا بجیحون رسید گرد گریز

ذکر نزول امیر جلال الدین مسعود شاه بعد از هزیمت

ملك اشرف از محروسه شیراز

بعد از هزیمت ملك اشرف از بی سری کار مملکت سرسری
 گشت ، و از پس فتنه عام جوش دریا با قینه بجوش آمد .

مثل زتند که صد ساله ظلم و جور ملوک

به از دو روزه شر عام و فتنه و غوغاست

شب دیجور محنت باصبح صادق بدمید ، و خزان فتنه رانو بهار

عدل در رسید ، امیر جلال الدین مسعود شاه از طرف لرستان بطالم
 مسعود باز بشیراز آمد .

سپاس و شکر خدا را که میر فخر بخت

خدایو مملکت آرا شه غریب نواز

بسال هفتصد و چل باسه در تجمل و ناز

به تختگاه سلیمان رسید دیگر باز

ذکر قدوم یاغیستی بشیراز

در آن تاریخ که امیر جلال الدین مسعود شاه در نواحی لرستان

بنابر مصلحت ملك وقاعدۀ معدلتی که در ضمیر مبارکش بود اقامت

فرموده ، یاغیستی با لشکری معدود در آن طرف مستشعر بود . چون

کیفیت احوال مملکت فارس معلوم کرد ، و حضرت ملك جلال الدین مسعود شاه طریق موافقت و اتحاد مسلك افتاد ، چون عزیمت شیراز مصمم فرمود او را مصحوب خود گردانید ، و بوقت نزول صحراء جعفر آباد و قصریکه هم در آنجا بنا فرموده بود بهر مراکز خیام دولت یاغیستی معین گشت ؛ مدتی براین نوع آثار خلوص و مصادقت از ضمیر هر يك بظهور پیوست تا بعد از مدتی بتضریب جمعی مفسدان مزاج یاغیستی از حال صداقت متغیر شد ، طغیان نخوت بر مزاج او استیلا یافت ، اندیشه محال و سوداء سلطنت و استقلال در دماغ او بیضه نهاد ، قرض ذمه را دامن برزد و احقار عهد را در خاطر گرفت .

تاریخ قضیه میر جلال الدین مسعود شاه و

صورت غدر یاغیستی و اعوان ظلمه او

روز نوزدهم ماه رمضان سنه ثلاث و اربعین و سبعمائنه چاشتگاه سلطانی که جمشید خورشید نورانی تیغ آتشین در دست ، و سپر زرین یش روی ، بر روی جهان وقفار برهان ذوالفقار مینمود ، از گرمابه بدر آمد ، در میان کوكبه عظمت ملك اعظم سعید جلال الدین

مسعود شاه :

میرفت و هزار گونه باد اندر سر سودای هزار کیقاد اندر سر در میدان آمال فراخ ، جولان کنان از این طرف یاغیستی کمین کین گشاده ، باجمعی اعوان کینه اندوز گردن تسلط افراخته ، و چهره غضب بر افروخته ، همینکه مجال فرصت و توان امکان و مکنات یافتند ، بی توانی بر سر امیر مسعود شاه تاختند ؛ امیر از سگالیدن و هن و صورت غدر بیلمان بود ، از آن مضیق و مهلکه مجال گریز

ندید ، ناچار گردن تسلیم بحکم تقدیر بنهاد ، بنامردی نبردی با او میکردند ، و تیر بیرحمی زخمی براو میزدند ، آخر الامر غرهٔ بیضاء او که بیضهٔ غراء صبح سعادت بود بچشمهٔ خضراء تیغ بگذرانیدند ، آفتاب نور بخش را کلاه حشمت از فارق دولت در افتاد ، آسمان خون شفق از دیده افق باریدن گرفت ، صبح چون ماتم رسیدگان پیراهن چاک کرد ، نهان داشتگان برخاک تیره نشستند ، اهل شیراز خاص و عام ناله و شیون در پیوستند ، فریاد و فغان از گوشه نشینان بسقف آسمان رسید

میریکه از لطافت شخص عزیز او گوئی که آفرید خدای از روان پاک ناگاه رفت و از غم او در مصیبتش قومی بجای جامه همه جان کنند چاک

ذکر ابتداء سلطنت وجهانبانی شهنشاه جهانیان سلطان

کامگار کامران جمال الدولة والدین امیر شیخ

ابو اسحق خلدالله ملکه

در روز نوزدهم رمضان سنه ثلاث واربعم و سبعمائه که روزگار

کین گذار ، بدستی جراحات کرده و بدستی مرهم نهاده طغراکشان

قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمَلِكِ تَوْتِي الْمَلِكِ مِنْ تَشَاءُ وَتَزِعُ الْمَلِكِ مِنْ تَشَاءُ

منشور سلطنت و شهر یاری بنام سلطان جهان اسکندر زمان و دارای

دوران وارث ملک سلیمان پناه اهل ایمان ،

شاه دشمن کش گردنکش عالم فرسای

مالك ملك سليمان ملك جيم فرمان

جمال الدولة والدین امیر شیخ ابو اسحق خلدالله ملکه وایام

دولته موشع و موشی گردانیدند ، سایه چتر معدلت گستر را بر جهانیان

بگسترانید ، ذیل دیباچه معدت گسترش فهرست روزنامه یکخسروان جهان گشت ، چهره حیت برافروخت ، و گردن شجاعت را برافراخت ، در ساعت تیغ انتقام برکشید ، و روی بردشمن آورد ، تا بهنگام آنکه رخسار آفتاب چون چهره مصیبت زدگان خیزران رنگ گشت ، هنگامه نبرد گرم بود و کار پیگار و ملاحمت برقرار ، از بس خون دلیران ، عرصه زمین لاله آگین شد ،

ز بس خون که گرد آمد اندر مفاک چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک روز دیگر هم بر آن قرار کوس سنجری بنواختند و ریای سلطنت پناه ابواسحق برافراختند ، هم در اندرون شهر از دو طرف سپاه گرد آمدند ، جمعی از اعیان و اهالی شیراز بسبیل موافقت با **یاغیستی** طریق باطل اختیار کردند ، و بدان معنی اصرار نمودند . و فوج اعظم و اکثر پیادگان قلب شکن طریق حرب و ملاحمت بقاعده هر روز در پیوستند ، و جمعی عوام و اکابر شهر طرف حق گرفتند ، و در مقام حقگزاری (۱) ثبات قدم نمودند ؛ مدت بیست روز هم برین نوع در اندرون شهر **شیراز** هر دو لشکر با یکدیگر بمبارزت و ملاحمت اقدام مینمودند ، فریاد از نهاد خلق بر خاسته ، جمهور شیرازیان دست بدعاء **لَا تُحْمَلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا** بر داشتند . روز دهم شوال طایفه کردان جنگ آزمای ، جمعی سوار و پیاده از طریق غیر معهود روی آوردند ، و محلت بمحلت در حکم تسخیر میآوردند ، و آن يك نیمه شهر که مخلص و هوا خواه **یاغیستی** بودند جمله مسخروزبون گشتند ، و اکثر رنود و اوغاد روی بهزیمت نهادند ؛ هم در آنروز

دودمان شرع را چشم زخمی رسید، مثنی عوام سفاک دست بتاراج بردند
سد سکندر شرع را از تمحلات یاجوج و مأجوج فتنه رخنه بدید آمد .
یاغیستی طریق فرار اختیار کرد .

ذکر هزیمت یاغیستی

یاغیستی در نواحی پسا لشکری جرار از هر کران و کنار با هم
آورد ، و چون رایت سلطنت پناه از راه خرامه توجه نموده بود از
راه کرم جنوب سروستان روی نهاد ، بعزم آنکه در غیت حضرت
خلد ملکه بخطه شیراز بالشکری که ترتیب کرده بود منحدر گردد .
و همینکه از تنک سر بر آوردند ، از بس لشکر جمع آمده در آن
صحراء جهان فراخ بر ایشان تنک گشت . موکب عالی شاه اسلام را
دیدند در اطراف واکناف سروستان منتشر گشته ، یاغیستی چون
سواد لشکر بدان عظمت و شوکت دید فساد رای و شر مغیبه
حرکت خود معاینه کرد ، توقع محال محال ، وامکان مراجعت مستحیل
دید ، دل بر چنگ شیر و جنگ شمشیر نهاد ، چون مرغ ناکام خود را
در دام دید ،
بیچاره دلم چو مرغ وحشی همواره زچرخ دام روزی است

ذکر محاربت حضرت خلد الله ملکه کرت

دوم با یاغیستی در سروستان

چون داس حصار مزرعه امانی ، که عبارت از آن عید فطر بود
بر سبزه زار سپهر پیدا آمد :

قَدَانَقَضَى دَوْلَةَ الصَّيَامِ وَقَدْ بَشَّرَ سَقَمَ الْهَلَالِ بِالْعِيدِ

امیر علی بن الملك الاعظم المرحوم محمود شاه علیهما الرحمة
آن علی شوکت شیردل ، از بند قلعه سفید همچون لعل سرخ روی

و گرانمایه بدرآمده بود، بالشکری آراسته متوجه گشت، ازدو طرف سوار و پیاده چون ستاره در سواد شام و سیاره روز غمام در حرکت آمدند، آسیاب اسباب طعن و ضرب گردان شد، آتش حرب بالا گرفت زبان تیغ از کام نیام بدر افتاد،

بیک ره تیر بدشادند بر هم بیک ساعت در افتادند در هم جهان پنهان شد از گرد سواران هوا تاریک شد از تیر باران

آخر الامر بحکم و ما رمیت اذ رمیت و لیکن الله رمی تیراندازان شست تقدیر از جعبه قضا لیقضی الله امرًا کان مفعولاً تیر تغییر را پرتاب دادند، و نیزه گران چرخ چنبیری، از قراب قدرت و نیام ایام تیغ نکبت بر جان دشمن راست کردند، حقیقت آیه :

النَّ یُکَفِّیْکُمْ اِنَّ یَمْدَکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِکَةِ مُسَوِّمِینَ
بظهور پیوست و مضمون : و ما جعله الله الا بشری لکم و اتطمئن قلوبکم حسب حال حضرت سلطنت پناه گشت، بشارت : قهزموهم باذن الله در اقطار و اصقاع جهان انتشار یافت : لشکر یاغیستی

روی بهزیمت نهادند، قرعه شکست بر قلب لشکر دشمن افتاد، هرچه بدست تدبیر بهم نهاده بودند گردان مرد شکر همه را پشت پای زدند، آن عرصه دولت را نوبتی دیگر باز چیدند .

ذکر انتهاز لشکر یاغیستی کرت سیم باتفاق

ملک اشرف و قضیه ابرقوه و شرح تاراج آنجا

چون بمبارکی و طالع سعد حضرت سلطنت پناه شهنشاه اعظم جمال الدنیا والدین امیر شیخ ابو اسحق بن محمود شاه خلدالله

ملکه بعد از انهزام امیر زاده **یاغیستی** بمرکز عزت مخیم چشم باز گردید ، خطه فارسی بمیان وصول رایات عظمت شعارش مقبوطر و ضه ارم آمد ، طریق مخالف و طرز شقاق میان اهل شیراز بکلی مسدود گشت ، شاه در دست سلطنت بنشست و دست ظلم و بیداد از مملکت بر بست ، هم برین نوع چند ماه تمام از روزنامه ایام گذشت : از آن طرف چون امیر زاده اعظم **یاغیستی** از شیراز باز گشت ، همچون عاشق سودا زده دست در دامن خیال زد . کمند طلب از هر طرف می انداخت و در جمع شمل و شتات لشکر سعی مینمود و فوجی عظیم از اعیان مملکت و طبقه حکومت با او متفق الکلمه گشتند و چون جناب اشرف ملک اشرف از ارفاع انتهاز امیر زاده **یاغیستی** وقوف یافت با او نیز در مراصد عزیمت متفق الرأی گشتند . در اوائل ماه رجب سنه اربع و اربعین و سبعمائه با کوبه لشکری عظیم عزیمت توجه شیراز مصمم فرمودند ، و اتفاق مر در طرف ابرقوه افتاد . صباح روز پنجشنبه ثالث و العشرین رجب سال مذکور لشکری جان شکر در شکوه چون کوه انبوه پیرامن خطه ابرقوه چون دایره بگرد نقطه مرکز درآمدند ، خاک ابرقوه که مرقد طاوس و مهبط انوار ناموس بود ، فردوس صفت هرگز ازو دود معصیت بر نیامده بحصار در آوردند ، گروهی پیشه کاران و محترفه که آئین رزم سازی و طرنیزه بازی ندیده بودند ، نفس خلاف و آئین مبارزت از خنجر گذاران شیراز و نیزه داران اصفهان گرفتند

وَلَيْسَ حَدِيثُ النَّفْسِ غَيْرَ ضَلَالٍ

ندانستند که از درّاعه عمل درعی نیاید و سرخ بره که شاهینی

کند پرش بخون حلق سرخ گردد وزاغ چون خواهد که زغن
شود گردنش بشکند فی الجمله نادانسته بمقاومت با آن لشکر گران
برخواستند ، و در سطوح باروها تحصن نمودند ؛ طایفه که نه زره
داودی از خود عادی میشناختند و نه سپر مکی از نیزه خطی میدانستند
برسر بارو رو آورده مبارزت آغاز نهادند ،

بلا بر سر خود فرود آورد که با یاد مستان سرود آورد
دوسه روز برین نمط برادر شهر ابرقوه خیمه زدند و طناب
کشیدند . اهل ابرقوه را از بیم نفس در گلو مانده بختجر گذاری
روی آوردند . ترکان بمغافسه هجوم نمودند ، همچنین رجوم
شیاطین آتش فتنه در اساطین مملکت ابرقوه انداختند ، ابرقوهیان
کار نا افتاده بودند ، سلاح و ساز از دست بینداختند و هریکی در
کنجی خزیدند ؛ سواران باندرون شهر در آمدند ، شیر ثریان در
میان رمه چگونه کامیاب و نخجیر افکن باشد ، و شاهین گرسنه با
کبکان خوشخرام و کبوتران در دام چه تنعم راند ؟

عقاب چون توئی اندر ازای طاقت من

حدیث حمله شیر است و حیلت روباه

ابرقوهیان همچون توسن گسته رسن ، هر يك را ترکی کمند
افکن در پی ، از گوشه بگوشه حیران و سر گشته میدویدند و
نداء : **وَ اَوْرَثَكُمْ اَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ تَطَوُّهَا** در میدادند ،
بسیاری از مخدرات و اطفال و پیران و گوشه نشینان در آن دستبرد
پایمال آن واقعه فظیحه گشتند و ضیم و شریف را در ربه مذلت . ۶۰۰

بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ از مساکن مالوفه بدر میکشیدند و آیه لَا تَبْقَى وَلَا تَذَرُ در آن دیار و اصقاع فرو میخواندند چون ظلمه در انواع غارات خان و مان مسلمانان و افشاء مغانم و غنائم دست گشوده داشتند موج قلزم غم باوج رسید ، کشتی جان درویشان بلای بلا فرو رفت ، در آن تند باد بیداد نکباء نکبت وزیدن گرفت ، کسی که چاشت نداشت بخروار گوهر داشت و آنکه گوهر داشت بخروار شام نداشت جمعی چون تذرو رنگین منقار بر مروارید مالیدی . چون خوشه ، دانه نیاز در دهان در بدر میگردیدند گروهی که همچون یوسف در کنار یعقوب مراد تکیه داشتندی در آن واقعه قحط زده و بینوا فریاد مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ خوانان روی بشهر نهادند ، از آن طرف انتقام ایام در کار بود ، ناگاه مسرعان خبر واقعه شیخ حسن بن تیمور تاش که رابطه عقد آن بود بگوش داعیان آن لشکر رسانیدند ، لشکری که همچون عقد ثریا بر هم آویخته بودند ، در آن ساعت چون بنات النعش در شمل و شتات بمقام تفرقه درافتادند ، در حال و ساعت احوال مملکت دیگرگون و مزاج آن دیار از حال اعتلال باز آمد ، عواصف قهر درخت نهاد ظلمه از بیخ بر کندند اِذَا قَرِحُوا بِمَا أُوتُوا اخَذْنَا هُمْ بِغَتَّةٍ فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ بگوش عالمیان در دادند ، و مفاوز از غائله لشکر ایمن گشت ، و سرحد ها از مستلطان خالی ماند ،

لَا تَظْلِمَنَّ إِذَا مَا كُنْتَ مُقْتَدِرًا فَالظَّالِمُ آخِرُهُ يَأْتِيكَ بِاللَّدِمِ

نَامَتْ عِيُونُكَ وَالْمَظْلُومُ مُنْتَصَبٌ يَدُ عُوْ عَلَيْكَ وَ عَيْنُ اللَّهِ لَمْ تَمِ

این خاکدان عرضه زوال و تغیر و پذیرای تغیر و تبدیل است ،
سلطنت این جهان چون روشنائی برق بی ثبات و بی دوام است ، همچون
شهد مسموم ذوق او اگر چه کام خوش کند عاقبت بغزل و انقطاعش
مشوش کند

چند از این گونه گونه های غلط فذلک زهر بیشمار این است
غم کاری مخور که بار دل است چون سرانجام کارو بار این است
ای ز جام حیات مست غرور مستی عمر را خمار این است

ذکر طایفه از اعیان و اساطین که در ایام دولت ملک سعید
شرف الدولة والدین امیر محمود شاه هر یک بنوعی متصدی
حکومت شیراز گشتند

در تاریخ سنه اربع عشر و سبعمائنه صاحب اعدل خواجه
عزالدین قوه‌دی جهت تنسیق امور سلطنت و تعدیل قانون مملکت
فارس بشیراز آمد ، و در آن مدت حل و عقد ممالک فارس باستقلال
در نظر ایالت نامدار او بود و در تاریخ سنه ملک اعظم
شیخ بهلول از برای ضبط مملکت بشیراز آمد و او مردی بسیار
بزرگ و کار دان بود ، مدتی قلندری کرده و شهر بشهر گشته و بتدریج
تجارب روزگار حاصل کرده بود ، و مدتی که در شیراز تدبیر و ترتیب
مملکت برای او مفوض بود اوضاع پسندیده در شیراز از کمال شہامت
و حسن تدبیر او بظهور پیوست و بر سر روضه شیخ کبیر قطب الاولیاء
والمحققین ابو عبدالله بن الحطیف قبه عالی از خالص مال خود بنا

فرمود و این زمان از آثار مرضیه او در شیراز آن قبه مانده . و در تاریخ سنه تسع عشر و سبعمائه که امور ممالك بکلیه مفوض برای جهان آرای خداوند زاده گرد و جین بنت اتابک اجلی بنت سعد بود ، نوین اعظم امیر طغی که همشیرا او بود براه باسقاقی و نظم شتات ملک در سنه عشرين و سبعمائه بشیراز آمد و از آثار معدلت اوچند عمارت پسندیده بظهور پیوست ، از جمله بیرون دروازه بیضا بستانی بساخت مقدار سیصد فیحان و این زمان بیاغ طغی اشتها را دارد و بعد از مراجعت باردو وفات یافت و او را نقل کردند در شیراز و در مدرسه خداوند زاده گرد و جین مدفون است . بعد از مدتی بتاریخ ... حاجی طغی پسر امیرستی در شیراز باسقاق بود و باستقلال حکم کرد ، و سلطان خاتون خواهر زاده گرد و جین با شوهر قرا محمد بتاریخ ... متصدی امر حکومت شیراز گشتند .

ذکر آمدن مسافر بیک بطرف شیراز و نواحی

مسافر بیک و شاذکلاهی در سنه خمس و ثلثین و سبعمائه عهد سلطان ابو سعید بشیراز آمده براه حکومت و امور مملکت را در حوزه تصرف خود کشید و در آن وقت متصدی امور مملکت نواب ملک اعظم سعید امیر غیاث الدین کیخسرو علیه الرحمه بود و با وجود او مسافر را در مملکت داری روتقی بظهور نمی پیوست ، و امور مملکت داری بر نواب او استمرار نمی یافت . مدتی در شیراز بود ، کار ملک و مملکت باو متمشی نمیشد و در تاریخ ربیع الاخر چون خبر وفات سلطان ابوسعید در شیراز

منتشر گشت و هنی عظیم در امور مسافر يك بظهور پیوست، شیرازیان غلبه کردند، امیر غیاث الدین کیخسرو علیه الرحمه چند روز اورا باز داشت و آخر الامر بطرف اردو مراجعت کرد و در تاریخ منتصف رجب سنه ست وثلثین و سبعمائه چون ملك اعظم شهید شرف الدین محمود شاه در ایام سلطنت اربّه خان شهید گشت، تابوت اورا در شهر سنه سبع وثلثین و سبعمائه بشیراز آوردند، جمله اهل شیراز از ضیعی و شریف و خرد و بزرگ جامه سوگ در پوشیدند و در پیش تابوت باز آمدند. آن روز مصیبتی در شیراز بظهور پیوست که در هیچ عهد کسی نشان نداده بود.

اصل دوم

در ذکر اعظام مشایخ و اعیان شیراز وائمه و افاضل مشتمل بر شش طبقه .

طبقه اول

در ذکر قطب الاولیاء و المحققین ابو عبدالله بن حنیف و معاصران او و تاریخ وفات ایشان بدانکه جمعی از ائمه سلف تسبیح بلیغ نموده اند و اسامی دوست شیخ صاحب مکاشفه از شیراز مثل محمد بن خلیل و احمد بن یحیی و ابوالقاسم بن محمد و ابوالعباس شیرازی در طبقات و مشیخه و کتب تواریخ مدون گردانیده اند و اگر تفحص رود در هر قرنی و هر طبقه زیادت از دوست نفر بضبط توان آورد ولیکن اگر در شرح هر یکی شمه قلمی گردد مؤدی شود باسهاب و املا

بنا برین بر ذکر بعض از مشایخ شیراز ایجاز و اختصار نموده آمد
 قَبْصَرَةً لِّمَنْ قَبَصَرَ وَتَذِکْرَةً لِّمَنْ ارَادَ اَنْ یَّتَذَکَّرَ

اَسَامِیَا لَمْ نَزِدْهُ مَعْرِفَةً وَ اِنَّمَا لَدُنَّ ذِکْرُهَا

منهم الشيخ الكبير ابو عبدالله محمد بن حنیف

تاج تارك ارباب تصوف ، سلطان سراپردۀ تعارف ، نور حقیقۀ تمکین ، نور حقه یقین ، مزین بصنوف تفضیل و تشریف ، شیخ کبیر ابو عبدالله حنیف ، سن مبارکش صد و ده سال رسید و جمعی گویند صد و هفده سال بزیست . شیخ رکن الدین کنکی در سیرت مبارکش ذکر فرمود که یکصد و پنجاه سال در طاعت بگذرانید ، که پنج ساعت بخلاف رضای حق تعالی بر او نگذشت . اصلش از دیالمه بود اما در شیراز مولود گشت و در آن جایگاه انتما یافت ، مدتی بتحصول علوم و معارف مواظبت نمود و مدتی طریق مسافرت اختیار فرمود ، سه نوبت حج گزارده و در کرت دوم بصحبت شیخ جنید رسید و حسین منصور را دریافت . در کرت سومین چون ببغداد رسید شیخ جنید وفات کرده بود و ابو محمد رویم قائم مقام گشته ، شیخ کبیر خرقۀ تصوف از دست او پوشید و بمبادی حال در شهر بصره ابو الحسن اسعلی را دریافته بود و چون مراجعت فرمود زوے بطریق معارف آورد و هیجده پاره کتاب معتبر باندک روز گاری تصنیف کرد و در آن عهد سلطنت فارس و خطۀ شیراز به عضدالدوله اختصاص داشت ، عضدالدوله عظیم معتقد شیخ بودی و اکرم مهمات اهل استحقاق بدان واسطه بحسن اسعاف و انجاح مقرون آمدی

و در تاریخ لیلہ الثلثاء ثالث والعشرين رمضان سنہ احدى وسبعين و
ثلثمائه روح مبارکش از قفس قالب نزیک فردوس پرین گشت

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ : هَذَا التَّصَوُّفُ طَرِيقَةُ أَهْلِ اللَّهِ إِنَّ قَدَرَتَ فِيهِ

عَلَى بَدَلِ الرُّوحِ وَالْأَفْلا تَلَفَتْ بِتُرَاهَاتِ الصُّوفِيَّةِ ،

وَمِنْ معاصريه ابو محمد جعفر الحذاء

شیر یسئہ طریقت ، چابک سوار میدان حقیقت . شاهده صطبة
قبول ، شایستہ خلوتخانه وصول ، مبارز میدان معنی . خلوت نشین
سراجہ تجلی ، نیر آسمان وفا ابو جعفر محمد حذاء در زمان سلطنت
عماد الدولہ عم عضد الدولہ بود . از اهل دیالمه است و عظیم معتقد
شیخ بود و در آن زمان بوجود مبارک او افتخاز مینمودی . بتاریخ
سنہ احدى واربعين و ثلثمائه بجوار رحمت حق پیوست . شیخ عبداللہ
حغیف با او مصادقتی عظیم و مصاحبتی قدیم داشت و اکثر اصحاب
شیخ کبیر بر آتند کہ شیخ خرقہ تصوف از دست او پوشید و در طریق
شجرہ شیخ کبیر و ترتیب خرقہ چنین است او از شیخ جعفر حذاء
و او از شیخ ابو عمرو اصطخری ، و او از شیخ ابوقراب ہدخشی
و او از شیخ شقیق بلخی و او از ابراهیم ادهم و او از داود طائی
و او از حبیب عجمی و او از موسی یزید داعی و او از او یس
قرنی و او از حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین و امام المتقین
علی بن ایطالپ علیہما السلام و ایشان از حضرت مصطفی صلی اللہ
علیہ وآلہ شیخ بندار بن حسین کہ از جملہ مشاہیر بودہ در شأن
جعفر حذاء فرمودہ ما رأیت اتمَّ حالاً من جعفر عندي انه كان فوق

الشَّيْبِيُّ ودر کتاب شواهد منقول است که ابوبکر شبلی علیه الرحمه فرمود
مَا يَحْمِلُنِي إِلَى شِيرَازَ إِلَّا جَعْفَرُ الْحَدَّاءِ فَهُوَ أَسْتَاذُ الْأَوْلِيَاءِ

و من طبقه الاولی من عظماء شیوخ شیراز صاحب التفرید
کاشف اسرار التوحید ، مخزن الاسرار ، مظهر الانوار ،
ابوعبدالله الحسین بن محمد البیطار رحمه الله ،

یگانه روزگار و مقتدای مشایخ کبار بود ، در فنون علوم استحضر داشت
و با وجود آن خمول و فقرا اختیار فرمود ، مسافرت حجاز و عراق کرده و در
سفر طریق تفرید و سبیل مجاهدت سپرده و با شیخ کبیر قدس سره
صورت موافقت و مرافقتی در غایت داشتی و در اسرار فقر و علوم

تصوف با یکدیگر نفسی میرانند ، قیلَ كَانَ مَجْمَعُ الشَّاهِدَةِ وَ
الْمُكَاشَفَاتِ أَقْبَلَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْفَقْرِ وَقَالَ بَعْضُ مُحَقِّقِي زَمَانِهِ فِي

شأنه : كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَيْطَارِ صَاحِبَ الْمُنِيرِ وَالْمِحْرَابِ

وَالْوُكُلِ وَالْيَقِينِ. نقل است که هر کس شش نوبت قبر او را زیارت
کند ، سه نوبت در هر شب متوالی بر سر قبر او حاضر گردد و در سه
سه شب دیگر پیامی زیارت کند هر مرادیکه در خاطرش باشد مهیا
گردد و بتجرب افتاده ؛ و در شهر سنه احدی وستین و ثلثمائه وفات
یافته و بمزار مشهور در محلت مقاریضی مدفون است . قبر مبارکش
امروز مقبل لب طالب جهان است. خادم مزار او شیخ سالك ابو سعید
بن صالح معروف به بیطار از کازرون بوده . پدر او را شاه فیروز
کازرونی میگفتند ؛ در کازرون شیخ حسین را پخواب دید و او را

دعوت فرمود از پدر اجازت کرد و بشیراز آمد و طریق سلوک و خدمت بنیاد نهاد و باتمام رسانید و مدّة العمر در آن حضرت بسر برد و بتاریخ سنه سیم و سبعین و ستمائه وفات یافت و مرقد مبارکش در بقعه بیطار در پائین شیخ حسین است و امروز از جمله مشاهیر مشایخ شراز یکی اوست .

و منهم شیخ الزاهد العارف المتقن حسین بن محمد بن احمد المعروف بيازير

سالکی مرتاض و صاحب قدم بود و در فقر و تجرید مقامی مکین داشت ؛ در اوائل مسافرت بسیار کرده و زیارت مکه معظمه مکرر دریافته ، خرقه تصوف از حضرت شیخ کبیر پوشیده و سالها در خدمت و صحبت او رسوخ قدم نموده . شیخ ابو شجاع درمشیخه ذکر کرده که شیخ مرشد ابو اسحق ابراهیم بن شهریار خرقه تصوف از او داشت ، و در کازرون بسن هفت سالگی شهریارپدر او او را بخدمت شیخ حسین آورد . چون سیمای ترقی در جبین او تفرس فرمود هم جلیس خودش کرد و با خودش بشیراز آورد . و بعضی در نقل چنین آورده اند که هنوز شیخ کبیر در حیات بود و شیخ مرشد را بحضرت برد و بصحبت مبارک شیخ مشرف گردانید . تاریخ وفاتش سنه احدی و تسعین و ثلثمائه بوده و در آستانه رباط شیخ کبیر مدفون گشت و مزار او از جمله مشهورات است و اکنون قبه برسر قبر او برآورده اند

قَالَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَفِيفٍ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ : تَصَوَّفُ

الْحُسَيْنِ فِي مَسْحَانِهِ

و منهم الشيخ الكبير العالم المسند السالك المتقن الفضل بن محمد يعرف بابي احمد كبير

شيخ انجمن توقیر ، شیخ ابو محمد کبیر ، مصاحب و معاصر
 شیخ ابی عبد الله حنیف بوده و در مراسم خدمت و سیل خادمی
 خانقاه شیخ ثبوت قدم نموده و در تاریخ سنه سبع و سبعین و
 ثلثمائه و فات یافت . قَالَ الشَّيْخُ عَلِيُّ الدِّیْلَمِيُّ صَاحِبُ الْمَشِيخَةِ رَأَيْتُ أَبَا
 أَحْمَدَ عَلَيْهِ جَبَةٌ صُوفٍ غَلِيظٌ بِلَا سُرَاوِيلَ خَمْسِينَ سَنَةً شَتَاءً وَ
 صَيْفًا فِي الْبَرْدِ وَالْحَرِّ بِنِجَاهِ سَالِ زَمِسْتَانِ وَ تَابِسْتَانِ بِي سُرَاوِيلَ يَكُ
 جَبَهُ صُوفٍ مَرِقَعٍ بَسْرٍ بَرْدٍ ، كَمَا فِي آن مَدَّتْ جَامَهُ نَبُوشِيدَ .
 مَرِقَدِ مِیَارْکَشِ در جوار شیخ کبیر پس پشت او در اندرون قبه
 است . از آن دو قبر که متصل بقبر مذکوره شیخ است قدس سره
 اولین قبر اوست

و منهم الشيخ الزاهد الناسك الخادم السالك الحسن بن علي المعروف بابي احمد صغير

از جمله خادمان صاحب قدم بود ، شب همه شب بعبادت بسر
 بردی و روز همه روز خدمت شیخ کردی . قَالَ خَدَمْتُ الشَّيْخَ الْكَبِيرَ
 خَمْسًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً مَا مَعْنَا فِي الْيَتِّ ثَالِثٌ . ثَقُلَ اسْتِ از ابی
 احمد صغیر که يك روز از حضرت شیخ کبیر سؤال کردند که
 درویشی صابر که سه شبانه روز بجوع و گرسنگی بسر برد روز
 چهارم بقدر سد جوع بطلبد حضرت شیخ در شان او چه میفرماید

شیخ فرمود: **وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا مَكَّدٌ شَحَاذٍ**، فرمود آن نه درویش بود بلکه گدائی بی انصاف بود. مدت هفتاد سال در فقر و خدمت بسر برد و بتاریخ سنه اربع و ثمانین و ثلثمائه وفات یافت و هم درجوار شیخ کبیر در پس پشت امیر احمد مدفون گشت و قبر مبارکش متصل بقبر او و هر دو قبر با قبر منکوحه شیخ متصل است.

و منهم الشيخ العارف المحقق شيخ الشيوخ ابوالحسن سألة بن احمد بیضاوی

بشیخ الشیوخ اشتهار یافته، فقیری سالک صاحب خیر بوده، چهار نوبت سفر حجاز در یافته و مدتی در طرف هندوستان اقامت و بعد از مراجعت سبیل فقر و طریق تصوف اختیار کرده و در آخر حال شیخ کبیر قدس سرّه اوایل احوال او بوده. **قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ فَقَبَّلَ صَدْرِي وَانَارَى مِنْ خَلْفِي كَمَا أَرَى مِنْ أَمَامِي**، یکشب بخواب دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سینه او را بوسیدی و از آنمدت دیده دلش چنان روشن گشت که در عالم ظاهر غایب و حاضر بر وی یکسان نمودی و جمله را بچشم سر میدیدی. تاریخ وفاتش در رمضان سنه خمس عشر و اربعمائه بوده و در بیضا مدفون است در پشته زمینی که بتل بیضا معروف است و در آن عهد نوبت سلطنت در فارس بخسرو فیروز بن عضد الدوله بتفویض قادر بالله خلیفه منتهی گشته بود، پیوسته متردد بخدمتش بودی و بهمت او مستظهر

و منهم الشيخ الزاهد المتورع صاحب الالهامات جامع الفضل

والتقوى ابو عبد الرحمن عبدالله بن جعفر الارزکاني

که در قدیم بفضل و کمال و علم نظیر نداشت ، و زهد و تقوی در عهد خود یگانه بود ، اصل مبارکش از طرف خراسان بوده و بازرگان که در قدیم محلی بود انتشار و اشتهار یافته و در شهر سنه اربعین و ثلثمائه بشیراز آمد و اقامت فرمود و آخر عهد در حومه شیراز مسکن ساخت بیرون دوازه شهر شیخ کبیر قدس سره مدتی تردد بخدمتش فرمود و هر روز از محلت درب حقیف متوجه میگشت ، و در علوم حدیث سبقی میخواند و از جمله استادان و شیوخ شیخ کبیر یکی خدمتش بوده هم در شیراز در مقام مألوف وفات یافت و این زمان هم در آن جایگاه مدفون است و مزار مبارکش بازرگان مشهور گشته و اکنون از جمله قری الاعلی از رکان دهی معمور و مشهور است .

و منهم الشيخ الامام الاجل الزاهد اسوة الابدال ابو عبدالله

محمد بن عبد الرحمن المقاریضی

علمی وافر و فضلی زاهر و اعتقادی راسخ داشت و در طریق ورع و کمال دین پروری از اقران و اکفاء قصب السبق ربود و از زمین مستهل صبی و طفولیت تا بایام کمال حال و اوان رجولیت بنظر تربیت و صحبت شیخ کبیر قدس سره پرورش یافته بود و در مسجد باهلین که مسکن مألوف او بود پیوسته وعظ فرمودی و خلق را بزهد و طاعت ترغیب و تحریض نمودی و مدتی در علم حدیث نبوی و ضبط شوارد اخبار مصطفوی بر طرز مشایخ سلف

مجهود بتقدیم رسانید و در آن عهد خاص در این فن مشارالیه و معتقد فیه طلاب گشته بود و بتاریخ سنه احدی عشر و اربعمائیه بجوار حق پیوسته و هم در فضای آن مسجد مدفون است و تا غایت اتفاق بنای عمارتی در آن مسجد نیفتاده ، و آن مسجد بر کنار مقبرهٔ باهلان واقع است بر رهگذر درب کازرون و این ضعیف از پدر بزرگوار خود شیخ الاسلام شهاب الدین حمزه زرکوب **طَاب ثَرَاهُ** استماع نمودم که از شیخ شیوخ قدوة العارفين نجیب - الملة و الدین علی بن بزغش علیه الرحمه که مقتدای ارباب سلوک بود روایت فرموده که در شان مزار مقدس شیخ ابی عبداللّٰه مقاریضی می گفت که قبر او در قضای حوائج خلق بمرتبهٔ تریاک اکبر است بهر حاجت که متوجه گردند مقصود را در حال مترصد باید بودن . پدرم فرمود که بکرات در اینصورت امتحان کردم و به تجربه افتاد و آن معنی که اشاره بدان فرموده بود از روح مبارک او معاینه یافتیم و عنقریب مقصود حاصل آمد ؛ **وَلَيْسَ ذَلِكَ مِنْ أَهْلِ اللَّهِ بِمُسْتَكْرٍ** و دو فرزند نامدار از محمد بن عبد الرحمن باز ماند اول **ابو سعید عبد السلام** ، صحبت شیخ کبیر را در یافته قائم مقام پدر گشت . در علم و فضل یگانه وقت بود و در سنهٔ اربع و عشرين و اربعمائیه وفات یافت ، دوم **ابو الفتح بن محمد بن عبد الرحمن** فقیهی متدین بود و در علوم احادیث استحضاری نیک داشت و در فن اسرار تصوف و نکات مکاشفه نظیر خود نداشت ، صحبت شیخ مرشد در یافته ، و مدتی با او مجاورت داشت .

و منهم الشيخ الامام العالم الارشد صاحب الحالات الغريبه و المكاشفات العجيبه ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن عبيد الله المعروف بياكويه

در فنون علوم متبحر بود و بکمالات فضلی متحلی ، باستجماع
خصال حمیده متخصص ، در ریعان شباب و عنفوان عمر در شهر
بصره بخدمت ابی الحسن اشعری رسیده و در مجلس او بمشافه
بحث کرده و موقع ارتضا و تحسین یافته . شیخ ابو سعید بن ابی -
الخیر در نیشابور صحبت او رسیده و ابو العباس نهانندی را که
از خلفاء شیخ کبیر بوده در نهانند دریافته و میان ایشان مناقشه
ها رفته در نکته های تصوف و طرز معارف . آخر الامر بوفور
فضل و کمال حال او اعتراف فرموده اند و بعضی بر آتند که از
معاصران شیخ کبیر بوده و در مبادی حال صحبت او دریافته بعد
از آن طریق مسافرت اختیار کرده و چون مراجعت فرمود در
کوهی که صبوی شیراز افتاده اقامت کرد و هم آنجا وفات یافت و
مدفن او اکنون در شیراز مزاری معتبر است ، و بیاباکوهی مشهور
است . وفات ابو سعید بن ابی الخیر جمادی الاولی سنه اربعین
و اربعمائه بوده و وفات شیخ ابو عبد الله محمد باکویه سنه اثنتین و
و اربعین او ثلاث و اربعین و اربعمائه بوده .

و منهم الشيخ الامام الفاضل الزاهد کاشف الحقایق منبع الدقایق ابو ذرعه عبد الوهاب بن محمد بن ایوب الاردبیلی

ظاهر و باطن را بعلم و عمل آراسته ، در زمان شیخ کبیر
قدس سره بشیراز آمد و صحبت مبارک شیخ را دریافت و در جامع

شیراز و عظم فرمودی و مقبول القول بوده و عوام و خواص جمله معتقد او گشتند ، چنانکه کرامات ظاهر از او میدیدند و بدان متیقن بودند و هم در شیراز بتاریخ سنه خمس عشر و اربعمائه وفات یافت ، در سرگورستان باغ نو در بقعه که به ابی ذرعه اشتهار دارد مدفون است .

و منهم الشيخ الزاهد الورع ذوالواردات العجبيه

احمد بن حسين الساج

طریق تصوف و طرز زهد و کوشه نشینی جامه بود بر قد قدر او دوخته و شمعی در گلشن عبادتش بر افروخته ، همواره در معرض تعرض نفحات قدس فارغ البال و متمکن الحال بودی و درین چهار دیوار ارکانی و شش جهات استخوانی جز بنفحات واردات ربانی اعتماد نکردی و درین خرابه دنیا مدت العمر تکیه گاهی نساخت . شیخ کبیر ابو عبدالله بن الحفیف قدس سره در مبادی حال متردد خدمتش بودی و همواره از انقاس قدسی آثارش استمداد نمودی و بتاریخ سنه اربعین و ثلثمائه بجوار حق پیوسته و درجوار مشهدام کلثوم مزار مبارکش مشهور و معروف است .

و منهم الشيخ الامام ابو شجاع الحسين بن منصور

در بدایت احوال از قابله اقبال و دایه افضال شیر توقیر مزیده و در مهد عهد برضاع جذبات قدسی پروریده ، در مضمار طریقت مرکب اجتهاد دوانیده و از اقران و اکفای گوی سبق ر بوده ، از جمله معاصران و صاحبان شیخ ابی عبد الله بن حنیف بوده و بتاریخ سنه احدی و خمسين و ثلثمائه وفات یافته ، در سر

مقبره حنیف در مزاری معروف بمزار شیخ منصور بن ابی علی
که حلیف و رفیق او بوده مدفون است .

و منهم الشیخ الامام المحقق العارف منصور بن ابی علی علیه الرحمة

علی وار دنیای دنی را سه طلاق بر گوشه چادر بسته بود
و صدیق صفت **إِدَّ خَرْتُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ** سرمایه روزگار ساخته ،
همواره در دل عزیز اهل الله و سلاک عصر جایگیر آمده و در
دیده خدا بین اهل طریقت در آمده . ابو عبد الله بن حنیف
و نظراء او در آن عهد با او انسی عظیم داشتند و بتاریخ سنه
اربع و خمسین و ثلثمائه وفات یافت و در مزار مذکور مدفون است و
قبر او بقبر ابی شجاع متصل است .

طبقه دوم

در ذکر شیخ ابی اسحق ابراهیم بن شهریار و طایفه از
ائمه و مشایخ که معاصر او بودند
الشیخ المحقق والامام المدقق العارف المعروف الفاضل العطوف
الوائق بالوصول الناطق بالاصول المکرّم الکریم ابواسحق
ابراهیم بن شهریار الکازرونی
سرباز سراندازان طریقت و سردار انجمن حقیقت، ابراهیم

غار، موسی طور انوار، ابواسحق بن شهریار

سَقَى مَقَابِرَ قَدْ ضَمَّتْهُ تَرْبَتُهُ بَوَاكِرَ الْمَزَنِ رَوِيَهَا وَاِيَاهُ

وَدَامَ مَشَاهِدُ بِالرَّيْحَانِ مُكْتَفَا مَكْحُولَةٌ بِلِقَاءِ اللَّهِ عَيْنَاهُ

مولد مبارکش از نُورِ دَکازرون ، پدرش شهریار در بدو حال مسلمان شد و مادرش بانویه نام داشت و دولت اسلام در یافته بود ، محبوب همه ملتی و مقبول همه فرقتی، چون ابراهیم بود در میان همه اولیاء ، برکات اقدام مبارکش باطراف و اصقاع جهان رسیده ، مشایخ عراق و حجاز و کرمان را دریافته ، شصت و چهار خاتقاه را اساس فرموده و هریکی را سفره مرتب داشته و بر سر آن شخصی گماشته بودی که بمصالح آن بقعه قیام نمودی و آن خوانق را جمله مرتب و معمور میداشتی ، بیست و چهار هزار شخص از گبر و یهود بدست او مسلمان گشتند . همواره در جهان باطوایف گبران و لشکر کفار مبارزت میفرمود ازین معنی او را شیخ غازی میخواندند . سن مبارکش بهفتاد و سه سال رسید و اکثر مشاهیر و فضلاء آن عصر بوجود مبارکش مفتخر بودند و بجناب مقدسش مباهات مینمودند . و شیخ ابو سعید بن ابی الخیر با او معاصر بود و میان ایشان مکاتبات رفته . و در آن عصر سلطنت و ایالت مملکت فارس بعد از واقعه با کالنجار و انقضاء مملکت خسرو فیروز بن عضد الدوله بخلف نامدار او سلطان الدوله فنا خسرو بن خسرو فیروز قرار گرفته بود و تاریخ وفاتش ذی قعدة سنه ست و عشرين و اربعمائه و مزار مبارکش چون قبله اهل اقبال مقبل لب طلب جهانیان افتاده و همچون کعبه معظمه در عجم مطاف اسلامیان آمده .
و من جملة الشيوخ الذين ادرکوا صاحبہ الشیخ الامام الحبر الهمام

منبع الفضائل کاشف الحقایق هادی الطرائق الشیخ ابواسحق ابراهیم بن علی بن یوسف الفیروز آبادی رحمه الله علیه
 فهو الامام الواحد الفرد العلم تاج الفقهاء، وسراج الادباء، واسطه عقد فضل و تقطه پرگار علوم بود؛ طراز آستین تمکین، و درّی برج تقوی، مراسم علوم و معارف و معالم شرعیات نبوی را احیاء فرمود، که جان علماء سلف بدان بنازیده، و شرع مطهر بدو مباهات نموده و هنوز دست از آستین بلوغ بدر نکرده بود که جوامع علوم شرعی و دینی او را حاصل گشته؛ چهل و چهارپاره کتاب تصنیف داشت در فنون علوم و کتاب مذهب فقه چهار مجلد از مصنفات اوست. و در اوائل حال چون عزیمت سفر بغداد جزم فرمود استجازه از حضرت شیخ مرشد ابواسحق کازرونی کرده و التماس همت و دعائی از حضرتش فرموده؛ نقل است که در شان او این دعا فرمود: **اَللّٰهُمَّ فَقِّهْهُ فِی الدِّیْنِ وَ اجْعَلْهُ اِمَامَ الْمُسْلِمِیْنَ** و در بغداد مفتی و مدرس گشت و امور شرعیات آنجا موقوف برأی او بود، او را ابو اسحق شیرازی می گفتند و در ایام خلافت المقتدی بامر الله تابا و بیعت نکرد و رخصت نداد امر خلافت بر او استمرار نیافت و در تاریخ سنه تسع و سبعین و اربعمائه و فات یافت و در مدینه السلام بغداد نزدیک امام الحرمین مدفون است بمزار مشهور که قریب درب خلیج است.

و منهم الامام الفاضل التحریر امام المجتهدین ابو طاهر

محمد بن عبد الله بن الحسین الفزاری

قاضی قضاة فارس بود، متکلم در فنون علوم و در مبادی حال

مسافرت حجاز و عراق فرمود و در چهار مذهب فتوی دادی .
مدت پنجاه سال در شیراز حکم شرع مصطفوی موافق و مطابق
شریعت بتقدیم میرسانید ؛ وَ نُقِلَ أَنَّهُ مَا قَامَ خَصْمَانِ مِنْ مَجْلِسِهِ
إِلَّا بِالرِّضَا . توفی سنه اثنین و تسعین و اربعمائه .

و منهم الشيخ الامام الموحّد والعالم المتفرد ابو حیان علی بن
محمد النوحیدی البغدادی

امام مجتهد بود جامع علوم و معارف ، و در طرز مکاشفات نظیر
نداشت ، کتاب البصائر فی الذخائر از جمله تصانیف اوست و در
طریق توحید زبانی خاص داشت و پیوسته در بحث و قانون مجادلت
بلغاء عهد و فصحاء زمان را الزام و اسکات فرمودی و در تاریخ سنه
اربع عشر و اربعمائه وفات یافت .

نقل است که شیخ ابوالحسن بن احمد سالبه که شیخ شیوخ
عصر بود ابو حیان را در خواب دید پرسید مَا فَعَلَ اللَّهُ بِكَ ، قَالَ
غَفَرَ اللَّهُ لِي عَلَى رَغْمِكَ ، روز دیگر باصحاب گفت تا او را بشیراز برند
چون محفّه او را بشیراز آوردند بر سر قبر ابو حیان حاضر گشت
و بر او نماز گزارد و اشارت فرمود تالوحی بساختند و بر سر آن
قبر نوشتند : هَذَا قَبْرُ أَبِي حَيَّانِ التَّوْحِيدِيِّ و بر سر قبر او نهادند ، شیخ
ابوشجاع المقاریضی در کتاب مشیخه بدین نوع ذکر فرموده اما
این ضعیف از پدر خود شیخ الاسلام شهاب الدین ابو الخیر بن
حسن بن مودود المشتهر بزرکوب شنیدم که ابو حیان التوحیدی
البغدادی بر درب حقیف بر مقبره که بر قبلی مزار شیخ کبیر افتاده

مدفون است ، چون تتبع کردم لوحی دیدم بر آن نوشته که هَذَا قَبْرُ
أَبِي حَيَّانِ التَّوْحِيدِيِّ تُوْفِيَ سَنَةَ سِتِينَ وَثَلَاثَمِائَةٍ

و منهم الشيخ العالم المتكلم والامام المتفرد المتبحر

ابومحمد بن الحسين بن علی بن هشام الخبری

عالمی متورع بود و در فنون علوم بسی نظیر و مشارالیه ، چند
پاره کتاب تصنیف کرده و کتاب عیون التفسیر از جمله مصنفات
اوست و منصب وعظ و تذکیر در جامع شیراز بوی اختصاص داشت
و برادرش شیخ ابوبکر الخبری بعد از او قائم مقام او گشت و پسراو
ابوالقاسم بن ابی محمد بر لشکر اسلام حکم داشت و منصب امارت
جوق غازیان باو اختصاص یافته بود و در تحت ایالت او بودند و
ابوسعید برادرش بعد از او قائم مقام عم و پدر گشت. توفی ابومحمد
الحسن بن الحسین سنة ست و عشرين و اربعمائه و در محلت بالرود
بمزاری که بجزری اشتها دارد مدفون است .

و منهم الشيخ الامام المفرد المتسك المحدث ابوبکر

احمد بن محمد بن سلمه رحمه الله .

شخصی کریم ، سویداء قلب طریقت و سوداء عین حقیقت
بود ، جامه عصمتش گوئی در کار گاه طهارت بافته بودند، نگین
تمکینش نقش ولایت داشت ، شیخ کبیر را دریافته بود و از بدو
حال و عنقوان صبی با شیخ ابی عبدالله مقاریضی طریقه اخوتی و
صحبتی آگنده داشت ، عمرش بصد سال رسید ، هفتاد سال در
رباط مقاریضی اقامت کرد که از طرز معارف و طریق تصوف اصلا

انحراف نمود ، با امام وقت ابو طاهر محمد فزاری که قاضی قضاة
آن عهد بود محبتی عظیم حاصل داشت و با وجود فضل و کمال علم
و محل اجتهاد و حکومت بخدمتش متردد بودی و استماع کلمات و
معارفات از وی میفرمودی و بتاریخ سنه سبع و اربعین و اربعمائه وفات
یافت و در رباط مقاریضی مدفون گشت .



فصل

در ذکر شیخ ابوالقاسم عبدان و شیخ ابی عبدالله الحریصی
و نظراء ایشان

الشیخ الامام القدوة المحدث سید المتکلمین اسوة المحدثین
ابوالقاسم الحسین بن محمد بن عمر بن عبدان

واسطه عقد فضل و ساقیه دریای طریقت و نقطه پرگرفتوت بود؛ مراسم
طریق تصوف را بنوعی احیاء فرمود که سجاده طریقت بدو مباهات نمود،
در جامع شیراز مجلس قرائت و املاء احادیث باو اختصاص گرفت
و احياناً بر سر منبر وعظ فرمودی، مدتی در مبادی حال مجاورت
حرم کعبه فرموده بود، قریب ده سال امامت آنجا کرده و در تاریخ سنه
تسع وثلثین واربعمائه وفات یافت. و در آن روز که شیخ ابوالقاسم
وفات کرده بود باکالنجار که از سلاطین دیالمه بود بحسن اعتقاد
و کمال معدلت در آن عهد بر سر آمده بود، فرمود که: ذَهَبَ مِنْ
دَوْلَتِنا بَرَکَةُ، سال دیگر باکالنجار وفات یافت.

الشیخ الامام جریدة العلم و بحر المعرفة فارس القرآن

صاحب البرهان ابو عبدالله احمد بن علی المقرئ الحریصی

تا بوده نهال فضل و آزاد مردی گشته، و عقلی نژاد روح را مدتی
در میدان حقیقت رام ساخته، همواره خاطر تیزبوش بطبع گوهر
زای مجلس ارباب طریقت را پرگهر کردی، از روایات عالیله او
در احادیث بنوی کران و دامن مستظرفان پر از شکر گشتی، اصلش
از شهر نیشابور بود و شیراز را بمقدم شریف مشرف گردانید و تاهل

ساخت ، روایت احادیث و کتب تصوف از ابی عبدالرحمن السلمی داشت و ابونصر سرائی امام عهد و یگانه زمان از جمله تلامذه او بود و از حضرت او روایت احادیث میفرمود و در شهر سمنان اربع واربعماه هم در شیراز وفات یافت و در محله دزک بر بام مشهور بمشهد حریصی مدفون است.

و منهم الشيخ الزاهد العارف بحر المعارف اس الحقایق

ابوبکر هبة الله بن الحسن المعروف بالعلاف

یگانه عهد و مشارالیه زمان بوده ، همچون خرد پیش دان و پیش بین بود ، نظر گاه کمالش چون آینه علم یقین عکس انداز گشته ، گردون پشت دوتا کردی تا آستین و آستانه او را بوسه دادی و دولت دل را باو یکتا داشتی تا مراد از او در کنار نهادی .

رِضَاهُ يَصْرِفُ عَمَّنْ يَسْتَجِيرُ بِهِ صَرَفَ الزَّمانِ اِذَا مَنَابَهُ صَرَفَا

و در شهر سمنان ثمانین واربعماه وفات یافته ، قبر مبارکش معروف و مشهور بر درب اصطخر بمزار شیخ حسن کیا اشتهار دارد و این زمان از فواضل عارفه عمیمه صاحب اعظم ، دستور اعدل اکرم ، ولی الایادی و النعم ، و الی خطه الجود والکرم ، مفیض الخیرات ، مؤسس مبانی المبرات ، مههد قواعد الحسنات ، حاجی قوام الدولة والدين اعز الله انصاره بر سر قبر مبارکش قبّه عالی بر آورده اند و طاق و رواقی بر کشیده اند چنانچه امروز مهبط رحال آمال زمره طالبان جهان افتاده و طبقات مشایخ و ائمه و سادات و علما و هنرمندان هر یکی را علی قدر هم و حقهم در آن بقعه مدخلی بدید فرمود و رسمی و جهتی معین کرده و از

جمله آثار آن جناب در شهر شیراز یکی آن عمارت است ..

الطبقة الثالثة

فی ذکر الشیخ الامام المحقق هادی الطرائق کاشف

الحقایق ابو شجاع محمد بن سعدان المقاریضی و نظرائه

الشیخ العالم الکامل الزبانی ، جرمعاف والمغانی ، المحقق المدقق شیخ الشیوخ الزمان ، کهن الاوتاد ، سید الاولیاء ابو شجاع المقاریضی قدس سره ، تاج تارک ارباب تعرف ، ساقیه بحر تصوف ، در درج تقوی ، در ری برج معنی ، در طرز معارف و شیوه تحقیق نظیر خود نداشت ؛ و در فنون علم مستحضر بوده ، از تصانیف او امروز چند باره کتاب معتبر مشهور و متداول است . از جمله کتاب مشیخه مقاریضی که موشح و مشحون بذکر افاضل و مشایخ وائمه است در سه طبقه جمع فرموده و اکنون ترجمان و معرف قوم است ، بتاریخ سنه تسع و خمسمائه روح مبارکش در مکن علین نزول فرمود و در رباط مقاریضی مدفون است ..

و منهم الشیخ المحقق و المفرد المدقق سراج الدین

محمود قدس سره ابن شیخ الشیوخ خلیفه عبدالسلام

بن شیخ الشیوخ احمد سالبه قدس سره

مقتدای جهانیان و اسوه عرفا و مشایخ دوران بود ، در کشف حقایق و نکات توحید ربانی شانی و بیانی عجیب داشت ، صفدر ارباب عرفان شیخ روز بهان قدس سره با وجود دوام شهر و کمال حال خرقه ازو داشت ، و رموز توحید و حقایق تفرید از معارف او استخراج فرموده ، و در عهد ولایت او ایالت و ساطنت شیراز باتابک سنقرا

اختصاص داشت ، و بتاريخ سنه اثنی و ستین و خمسمائه بجوار حق پیوست ، و خلف نامدارش شیخ عالم قطب الدین احمد قائم مقام گشت .

و منهم الشیخ العارف الکامل کھف الائمہ المتورعین
قطب العارفين کاملین ملاذالاسلام و المسلمین العالم
اللیب و الامام الخطیب اوحدمحدثین ابوالمبارک

عبد العزیز بن محمد بن منصور بن ابراهیم

یگانه عصر و مقتدای جهان بود . قطرات فوائد بحر علوم او در اصداف سینہ طلاب درهای شب افروز بنهاده ، سحاب فضلش حوصلہ طبع سلاک را پر غرر و درر ساخته ، خطابت و امامت مسجد جامع شیراز بجانب آن جناب فضل مآب اختصاص داشت ، هر روز در جامع - شیراز ازائمه و فضلا و اعیان مملکت حاضر میگشتند ، و احادیث نبوی از خدمتش استماع میفرمودند ، و بتاريخ سنه تسع و خمسین و خمسمائه وفات یافت ، و در در سلم مدفون است ، و در آن عهد اتابک زنکی بن مودود و برادر زاده او اتابک سنقر پادشاه بود .

و منهم الشیخ الامام العالم ابوشجاع المبارک بن محمد بن
المبارک يعرف بیاغ و بستان رحمه الله

از جمله مشاهیر فضلاء وائمه عصر بود و در علوم و حدیث و معرفت اسانید در عصر خود نظیر نداشت : امام شیخ کریم الدین ابی المیمون رشید شاهی از جمله تلامذه او بود ، و روایت حدیث از حضرت او میفرمود و او صحبت شیخ ابی شجاع محمد بن سعدان المقاریضی رحمه الله یافته بود ، و از خدمت او اجازت حاصل کرده بود ، و بتاريخ سنه ثمان و ثمانین و خمسمائه وفات یافت .

و منهم القاضی ابو منصور عبدالرحیم بن محمد بن یحیی

القاضی الشرایب رحمه الله

در شیراز بفضل و تقوی نظیر خود نداشت ، و در فن علوم سیما احادیث نبوی تصنیفات معتبر دارد : کتاب تبیین فی علوم الدین که از مصنفات شیخ ابی عبدالله الحریصی است ، روایت از مصنف میفرمود ، نیره قاضی شرایب بود ، و حکم قضاء ممالک فارس از پدر وجد بتوارث باو رسیده ، و بشهور سنه سبع وثلثین و خمسمائه پجوار حق پیوست ، و در جوار اجداد خود مدفون است .

و منهم الشیخ الامام الزاهد کشف الائمة المتورعین عبدالرحمن بن محمد سعید الاقلیدی

از جمله زهاد عصر و صاحب مکاشفات زمان بوده و در علوم ظاهر روزگاری سعی فرموده ، همواره عزلت و انزوا اختیار داشت ، و بتاریخ سنه سبع و ستین و خمسمائه وفات یافته ، و بدر سلم احمد بن الحسین هم در اندرون مزار مبارک مدفون است .

و منهم الشیخ الامام ابوطاهر محمد بن ابی نصر الشیرازی رحمه الله

از جمله مشایخ شیراز بفضل و تقوی بر سر آمده بود و بتاریخ سنه ثلاث و خمسين و خمسمائه وفات یافته و بدر سلم بطرف اعالی قبر شیخ سلم مدفون است .

و منهم الشیخ الامام المفتی شیخ الاسلام قطب الدین

ابو محمد عبدالله بن علی بن الحسین المکی

شیخ شیوخ فارس و مقتدای قوم بود ، و در طرز معارف و طریق

توحید و نکته گزاری بیانی شافی داشت ، در طور حقایق و اثبات
 خوقیات برهانی بکمال مینمودی ، وجوه مشایخ و ائمه شیراز و اعیان
 آن مملکت بوجود او مستظهر بودندی ، و در میان قوم بشیخ الاسلام
 اشتہار داشت ، و در عصر او از مشایخ اطراف سلطان العارفين
 سیدی احمد اکبر قدس سره در معبدیه و شیخ ضیاء الدین ابو نجیب
 مهرور دی و عبدالمقادر جیلی در بغداد خدمت او مواخاتی داشتند ،
 غایبانه با یکدیگر محبتی مینمودند و در شهور سنه اثنتین و ستین
 و خمسمائه جوار حق پیوسته و مزار مبارکش بکوچه مختو در
 در محلت کج پزان مشهور است بدرجه شیخ الاسلام

و منهم الشیخان المقدمان قدوة الطالبین مرشد السالکین
 حسام الدین محمد بن عبدالله و شهاب الدین روز بهان
 از اولاد نامدار شیخ الاسلام مذکور هر دو بر سر آمده بودند ،
 و بعد از او قائم مقام گشتند ، و هر یک پیشوای جهانی بودند ، و بشهور
 سنه ثمانین و خمسمائه در گذشتند ، در جوار پدر بزرگوار بمزار معروف
 بشیخ الاسلام مدفونند .

الطبقة الرابعة

فی ذکر الشیخ العالم العارف روز بهان بن ابی نصر والذین
 فی عصره

شیخ شیوخ الزمان سید جلساء الرحمن شطاح فارس میدان
 ابو محمد روز بهان بن ابی نصر البقلی قدس سره
 مقتدای ارباب طریقت و پیشوای اصحاب حقیقت بود ، در فنون
 علوم نظیر نداشت و تصانیف او آنچه مشهور و متداول است و
 باصقاع و اقطار ممالك اسلام انتشار یافته قریب سی پاره است ،

که در خاطر عرفا و اهل الله آنرا وقع سی باره است ، علو مقامات و عجایب حالات او از آن برتر است که در شرح شطوی از آن شروع توان نمودن ، و از مشایخ عظام که شرف صحبت مبارك او یافته بودند شیخ علی لالا و شیخ بهاء الدین اسعد یزهی و شیخ مبارك كمهری و شیخ ابوالقاسم خاوی جمله صحبت مبارك او استسعاد یافته بودند ، و اثنابك سعد زنگی و اثنابك ابوبكر بن سعد که در آن عصر بسلطنت و ائالت مملکت فارس اختصاص داشتند ، بمحاورت و معاصرت آن حضرت مستبشر و مفتخر بودندی . سن مبارکش بهشتاد و اند سال رسید ، و در شهر سنه ست و ستمائه روح مقدسش نزول بفردوس اعلی کرد و خاک پاکش امروز مقبل لب زوار جهان ، و قبله گاه عاشقان روی زمین و سلاک زمان است .

و من الشیوخ الذین وسموفی عصره بحلیة الولاية شیخ الاسلام السعید عز الدین مودود بن محمد بن معین الدین محمود المشهر بزرکوب الشیرازی

جناب قدس اشارش مقبل اصحاب حاجات و معول ارباب مهمات بود ، غریبان را همچون پدر مهربانی کردی و خستگان را بجای دارو و درمان مرهم بودی ، جداو معین الدین محمود که از اشراف و اعیان دارالملک اصفهان بود بتاریخ سنه اربع و خمسين و خمسه در طریق مسافرتش با حضرت سلطان العارفين سیلی احمد کبیر قدس سره اتفاق مصاحبتی افتاد ، مدتی ملازمت آن حضرت کرده روی انه قال واللّه کانی اری من صلب اخي معین الدین

وَلَدًا صَالِحًا يَتَّبِعُ آثَرِي وَيَكُونُ خَلِيفَتِي فِي الْعَجَمِ بَعْدِي يَخْدُمُ الْفُقَرَاءَ
وَيَجْلِسُ مَعَهُمْ وَچون در تاریخ سنه اثنین و ستین و خمسمائه شیخ شیوخ
مذکور مولود گشت، میخایل رشد و آثار نجابت در سیماء او مشاهدت
افتاد، اکثر و اغلب اصحاب قلوب فرمودند که خلیفه که سیدی احمد
از غیب نشان باز داده که در عجم مولود خواهد گشت، بیشک
این فرزند مبارک است، و آثار بهروزی بکمال استعداد یوما
فیوما در احوال او ترقی و تضاعف می پذیرفت. بعد از وفات
هین الدین محمود پدر او خواجه ابوالفضل محمد بن معین الدین
بتاریخ سنه سبع و سبعین و خمسمائه او را بشیر از آورد، و عهد سلطنت
اتابک سعد بود، بنا بر آنچه تعلق قرابتی با شیخ روزبهان بن ابی نصر
قدس سره داشت، خواست که بآن قرابت قرابتی مغنوی دیکر
منضم گرداند، لاجرم جسدانی که در اصل بود، خواست که
بملوحت روحانی ملاصق شود، او را برگرفت و حضرت شیخ
برد و قصه هین الدین پدرش و بشارتی که سلطان العارفین
سیدی احمد کبیر فرموده بود عرضه داشت، شیخ قدس سره
چون سیمای ولایت در ناصیه او تفرس فرمود، دست محبت در
حجره دل شیخ رخت یگانگی بنهاد، و در ولایت جان سکه ولایت
بنام او زدن گرفت، و بر فور این دو بیت انشاء فرمود
جانا بر ما خوی نکوت آوردست یا آن کرم فرشته خوت آوردست
نیک آمده که آفرین بر قدمت اینجانه تو آمدی که اوت آوردست
تعویذ محبتش بر بازوی بست، و در پهلوی خودش بنشاندمطارحات

انوار ملکوتی ؛ و عکس تجلیات لاهوتی از جمال حال و
چهره نورپاش او دمبدم در دیده دل روزبهان عکس انداز میگشت
قَالَ مَرَجَا بِكَ وَبِأَمَّاكَ

چون تو نمودی جمال عشق بتان شد هوس

رو که از این دلبران کار تو داری و بس
بیا که ما را کاسی دیگرگون دادند ، و اساسی دیگرگون
نهادند ، بیا که ما باتو یک پیرهن و یک پوست گشتم نَحْنُ رُوحَانِ
حَلَمْنَا بَدَنًا

دردیده دل نشستی و جای گرفت و اندوه توام ز فرق تپای گرفت
فی الجملة صورت محبت او در حجر الاسود سینه منقوش ساخت ،
و سورت عشق او را در پیکر جان مر کوز گردانید . سی
سال مجاور شیخ گشت ، و از جمله کلمات شیخ روزبهان قدس سره
که در حق شیخ فرمود یکی آن است که در وقت مطارحات انوار
قدس ذات لم یزل بمجاهدت زیادت از سیصد بار در جمال چهره
مودود شهود تجلی ذات جل جلاله معاینه یافته ام ، بعد از وفات
شیخ روزبهان نوبت اول چون بعزیمت سفر حجاز توجه فرمود ،
او را بخدمت شیخ الشیوخ اوحاد الدین کرمانی و شیخ رکن الدین
سنجانی مراققت و مواخاتی عظیم دست داد . کثرت دوم در بغداد
حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی با کرام ثنوی او مجهود
مبذول فرمود و بر مضمون حَقُّ الْقَادِمِ اَنْ یُّزَارَ تجشم نمود ، و بعد از
مراجعت بشیراز ایالت و سلطنت از آل سلغر منتهی باتابک ابوبکر بن

صاحب گشته بود ، پیوسته بخدمتش متزدد بودی ، و بمعاصرت حضرت او مفتخر ، و در آخر عهد اقامه حقوق تربیت و انظاظ عنایت شیخ روزبهان قدس سره بتازگی با شیخ الاسلام صدر الملة و الدین روزبهان ثانی علیه الرحمه وصلت فرمود و دختر خود را بوی داد و هفت فرزند شایسته که همچون هفت سیاره در آسمان ولایت و فلک بزرگواری تابان بودند در وجود آمدند و بعد از آنکه سن صد و یکسال رسید ، در شهر سنه ثلاث و ستین و ستمانه وفات یافت ، و در خانقاه معروف که محط رحال مسافران ، و مستانس قدیم صوفیان ، و منتهی اقدام صدیقان است مدفون گشت و منهم الشیخ امام المذهبین نجم الدین عبدالرحمن بن ابی بکر المعروف

بابن الصالح الیضاوی

شیخ شیوخ عهد و مفتی زمان بود ، در شرعیات و مسائل دینی بهی دو مذهب استحضان داشت و فتوی دادی ، و در علوم احادیث نبوی و ضبط امالی و مسایند در آن عهد مشارالیه بوده ، و اغلب و اکثرائمه و اعظم شیوخ از اطراف با جازات و اسانید حضرت او افتخار فرمودندی و استظهار نمودندی ، روایت حدیث از حافظ ابو موسی ملبنی میفرمود و اکثر احادیثی که در کتاب کتر خفنی ایراد رفته بجنبه اخبار و اسفاد از او است ، و این نیز منصبی است که بر مزید فضل و کمال مرتبت آن بزرگ دلالت داده ، و در شهر سنه ثلاث عشر و ستمانه وفات یافت ، و اولاد نامدارش شیخ شهاب الدین ابی بکر و موفق الدین محمد هر یک علامه عالی بودند ، شیخ الشیوخ شهاب الدین ابوبکر قریب ده سال مجاورت کعبه معظمه

فرمود، و بعد از تحصیل علوم و کمالات بشیر از آمد، و در رمضان سنه ثمان و اربعین و ستمائه وفات یافته، در مزاریکه قبلی مسجد عتیق شیراز افاده در محلت سراجان مدفون است، و اولاد نامدار او امروز بر سر سجاده تقوی خاگاه را بوجود مبارک معمور میدارند، و شیخ موفق الدین محمد برادرش مجاور مسجد عتیق شیراز بودی، و بتاریخ سنه ست و ثلثین و ستمائه بجوار حق پیوست و در جوار پدر بزرگوار بدرسلم مدفون است.

و منهم الشیخ الامام العالم صفی الدین عثمان الکرمانی

اورع علما وائمه عصر بود، کسوت ورع ولباس نقشف بر قامت استقامت او طراز صبغة الله داشت، و دست تصرف غایه تکلف بردیباچه چهره وجود نکشیده، در فنون علوم بهره مند بوده، و در علوم احادیث و امالی نظیر نداشت. کتاب کنزخفی که در علم آداب و احوال سیر بنی و صحابه و تابعین مشحون گشته و در این اقطار مشهور و متداول است از مصنفات اوست، و از غایت اعتقادی که اشراف وائمه عصر را باجناب تقوی شعار آن حضرت بود، مطالعه و قرائت و استخاره و استساخ آن مزید رغبت می نمود، و بتاریخ سنه اثنی و ثلثین و ستمائه بجوار حق پیوسته و در مصلی شیراز بمزار مشهور مدفون است.

و منهم الشیخ شمس الدین محمد بن صفی علیه الرحمه

خلف صدق شیخ صفی الدین عثمان از کبار ائمه و مشایخ شیراز بوده، اصل مبارکش از کرمان بود، و مولد و محدث شیراز، صاحب حدیث و تفسیر، و در علوم تصوف و نکات توحید بی نظیر، در علم

اسانید و روایات حدیث خصوصیتی داشت ، و در طرز مکاشفه با آن علوم منظم گشته ، چنانکه مشهور است در تفرد احوال آن جناب که هر آنزمان که در اسناد حدیثی از احادیث نبوی شبهتی باز دید میگشت ، روح پاک مصطفوی حال بر او کشف میشد ، اشارت بصدق و صحت آن حدیث یا بکذب آن و تدلیس میفرمودی ، و در شهور سنه اثین و اربعین و ستمائه وفات یافت ، و قبر مبارکش پیش روی بدر بزرگوار او شیخ صفی الدین عثمان است بمصلی در مزار مذکور .

ومنهم الشيخ الامام العلامة فریدالدین روز بهان الفسوی قدس سره علامه جهان و سرآمد مشایخ و وعاظ زمان بود ، و در فن تصوف و تذکیر و دقائق حدیث و تفسیر نادره دهر و علامه عصر بود . نفس شریفش نقش تخته عبارت تازی و حجازی گشته ، اسباب طریقت و آداب حقیقت فراهم آورده . و بساط ترفع از مکمن شعری برتر افکنده ، بمراتب و مراسم علوم شرعی دستگاهی حاصل فرموده ، و بوظایف و مراسم و معارف و حقایق قدسی استظهاری آورده ، و منصب وعظ و تذکیر و افادت و تحقیق در جامع عتیق بجانب رفیع او اختصاص داشت ، و دیگری با او مساهم و مشارک نبود ، و بشهور سنه ثمان عشر و ستمائه وفات یافت و قبر مبارکش در مصلی شیراز قریب حظیره خواجه شمس الدین صفی است .

ومنهم الشيخ الامام العالم عزالدین محمد بن فریدالدین روز بهان در کمال علم و عمل بی نظیر و فرزانه بود ، و بعد از وفات خواجه

فریدالدین ماضی قائم مقام گشت ، و منصب وعظ بجامع عتیق و افادت و تذکیر و تحقیق بعد از پدر تعلق باو گرفت ، مدت یازده سال بعد از پدر بزیست ، و در سنه تسع و عشرين و ستمائه بجوار رحمت حق پیوست ، و در جوار پدر بزرگوار در حظیره که منسوب است بایشان مدفون است .

ومنهم الشيخ الامام العابد الناسك المتورع المتقى قطب الدين مبارك كمهری قدس سره

مشهور آفاق و مشارایه بکمال احوال و علو مقامات بوده ، و معالی قدر و رفعت درجات آن یگانه از شرح و بسط مستغنی است ، و مشهور است که در مبادی حال در کوه رحمت که قریب بقصبه فاروق است در مقام سکر و تدله بروجذبه چنان رسید که مدنی دهن و از سراسیمه متحیر بازماند ، چنانکه منج در دهان او آشیانه ساخت بعد از چهل سال چون بتمکین و اقامت درجه استقامت یافت ، اورا حواله بقصبه کمهر فرمودند ، بناء خاتقاه مبارک فرمود ، و طریق خدمت اختیار کرد ، و در تاریخ سنه سبع و ستمائه بجوار حق پیوست و در کمهر بخاتقاه مشهور و معروف مدفون است ، و شیخ الشیوخ سراج الدین عمر مبارکی که جداین اخلاف نامدار بوده خادم او بود ، و بعد از وفات شیخ متولی و شیخ خاتقاه گشت ، و در شهر سنه احدی و سبعین و ستمائه بجوار حق پیوست .

ومنهم الشيخ الشیوخ مفتی الامه مقتدی الائمہ معین الملة و الدین ابوذر محمد بن جنید بن روزبه الککائی مفتی جهان و مجتهد عهد و زمان بوده ، اخلاف نامدار او شیخ

الشیوخ روح الدین عبدالرقيب واسوة الائمة شرف الدین عبدالمهيمن در کمال منصب و علو مقام از اکفاء و اقران بر سر آمده بودند ، و منصب شیخ شیوخی فارس در آن عهد بجانب رفیع الشان و اختصاص داشت ، و قد توفي فی شهور سنة ثلث و خمسين و ستمائة . مرقدمبارکش در جوار مزار شیخ کبیر بخانقاه مشهور و معروف است .

و منهم الامام العالم الاديب المحدث المفسر سعد الدین محمود بن محمد بن الحسین يعرف باديب صالحاني

صالحان محلی از محلات اصفهان است ، از جمله تلامذة ابو موسی مدنی بوده ، و در فنون علم تصنیف داشت ، بشیراز آمد و در محلات در سلم خانه بنا کرد و در شهور سنة اثنی عشر و ستمائة بجوار حق پیوست ؛ اولاد نامدار او افضل الدین محمد بن محمود و یحیی بن محمود و عماد الدین حسین بن محمود ؛ اما یحیی از کبار ائمه و مشایخ عهد بوده ، او را وجد و حالاتی غریب دست داده ، و در شهر شیراز مقامی رفیع و قبولی عظیم بگرفت ، نزدیک خانه پدر مسجدی بزرگ بنا فرمود که این زمان بمسجد یحیی اشتها دارد ، و چنان رفعتی و اشتها ی بیافت که محسود ائمه و اعظم شیراز گشت ، و در تاریخ سنة ثلاث و عشرين و ستمائة وفات یافت ، و در جوار مسجد بمقبرة که پدر و برادرانش مدفونند مدفون است ؛ اکنون او را مضاف مسجد ساخته اند ، و برادر زاده شیخ یحیی امام عالم خواجه سعید الدین محمود بن عماد الدین حسین بن محمود الصالحانی از جمله اکابر ائمه زمان بود ، و مقبول خواص و عوام شیراز . پیشمار فضل و تقوی حجاب مبارک آراسته داشته ، مدتی برسم خطابت در آن مسجد مواظبت

فرمود ، ائمه و افاضل با اعتقاد و رغبت اتباع و استماع میفرمودند ، و در ربیع الاول سنه سبعمائه بجوار حق رسیده ، هم بان مزار در جوار جد نامدار خود مدفون است .

و منهم الامام العالم الارشد ارشد الدین علی بن محمد التیریزی مقتدای ائمه و مشایخ عصر بود ، در فنون علوم سیما حدیث و تفسیر نظیر خود نداشت ، روایت احادیث و مسانید محیی السنه جمله از امام ائمه جهان عماد الدین ابوالمتایل نورالدین الدیلمی علیه الرحمه میفرمود ، و مشاهیر مشایخ و ائمه فارس استفاده از خدمت او کرده اند ، و روایت احادیث از آن حضرت معتبر دانسته و بدان مفتخر بوده اند ، و از تصانیف او آنچه مشهور و معتبر است چند پاره گناب در فنون علم متداول است ، از جمله کتاب مجمع البحرین در حقایق تفسیر بده مجلد ساخته ؛ و منقول است که چهار سال در مناره مسجد عتیق اعتکاف فرمود ، و در زمان اعتکاف کتابهای پر فوائد قیس تصنیف کرد ، و در آن عهد شیخ شیوخ شیراز شیخ روزبهان قاضی قضاة فارس سراج الدین مکرم فالی مقتدای عرفا و سلاک وقت عزالدین مودود زرکوب و خان او ابوالفضل محمد بن مودود زرکوب که فارس میدان ادبیات بوده ، و مصنف کتاب حلیۃ العارفین فی التوفیق بین العقل والدین است و مقدم و مفتی ملک معین المله والدین ابوذر جمله از تلامذه حضرت او بودند ، و امام و خطیب مسجد جامع عتیق شیراز بودند نسخه خطب غراء و منشآت دلربایی او در اقطار و احصاق جهان منتشر گردیده ، بتاريخ یوم الاربعاء ثلاث و العشرين

شعبان سنه اربع و ستمائه بجوار رحمت حق پیوست و قبر مبارکش در مصلی شیراز است .

و منهم العالم العلامة عماد الدین ابوطاهر عبدالسلام بن ابی ریح صاحب اسانید و روایات بود ، روز نامه فضل و جریده تصانیف بالقباب مبارک او در اقطار موشح گشته ، و در مدینه السلام بغداد مدتی اقامت فرمود ، و بصحبت شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی مشرف گشته ، اسانید و روایات عالیّه او در جرائد ائمه فضاء عصر سیّما مشایخ و اصحاب حدیث محروسه شیراز مبنی و منبى بر فضل شایع و علم زاخر آن یگانه است .

تَلَا فِي أَيَّامِهِ الْمَجْدُو الْعَلِيَّ وَ شَرَفَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْكُتُبَ وَالصُّحُفَ
بتاریخ سنه احدی و ستین و ستمائه بجوار رحمت حق پیوسته و قبر مبارکش در در حقیف نزدیک رباط شیخ قدس سره است .

و منهم القاضي جمال الدین ابوبکر بن یوسف بن ابی نعیم المصری قاضی قضاة ممالک فارس بود ، باوجود منصب قضا و کمال فضیلت حلیّه ابدال و زی اولیا داشت ، از تصانیف او که در اقطار اشتها و انتشار یافته یکی شرح مقامات حریری و یکی شرح مصابیح است اتابک ابوبکر عظیم معتقد سیرت حسنه و آداب و اخلاق مرضیه او گشت ، و چون فضائل و کمالات باطریق اخلاق حمیده جمع داشت ، منصب قاضی القضاتی فارس را برو مسلم فرمودند ، و در مجلس درس و افادت او اکثر ائمه و افاضل عصر حاضر میگشتند ؛ روزی در اثناء خطبه درس یکی از فضلا که بحسن انشاد و انشاء و

حلیه اختراع و ارتجال موسوم بود قصیده مصنوع املاء فرمود. این
دویت از آن اتفاق اکتساب افتاد: **وَالْقَلِيلُ يَدُلُّ عَلَى الْكَثِيرِ**
بِضَاعَتِي الْمَرْجَاةَ مَوْلَايَ فَاقْبَلْنِ **فَإِنَّ عَزِيزُ الْمَصْرِ بِلَ وَاحِدِ الْعَصْرِ**
وَأَوْفٍ لَنَا كَيْلُ الْعِنَايَةِ مُفْضِلًا **يَزِدُّكَ رَبِّي بِسَطَةِ الْجَاهِ وَالْقَدْرِ**
بتاریخ سنه ثلاث و خمسين و ستمائه بجوار حق پیوست ، و بمدرسه معتبر
مشهور که در بازار گیوه دوزان میانه شهر شیراز بنا فرموده مدفون
است ، و آن مدرسه بقاضی جمال الدین مصری اشتہار پذیرفته .

و منهم الامام العلامة قاضی القضاة سراج الدین مکرم بن ابی العلاء الفالی
قاضی قضاة ممالک فارس و جامع اصول و فروع الہیات و طبیعیات و
جدلیات و ادبیات بوده ، در تحصیل کمال دولت و ترقی بمعارج قصوی
ہمت ، و تقصی از لوازم سمو رفت درجہ یافت کہ غبار آثار و اخبار
او در دیدہ مناقب فضلاء اہل ، و چشم جهان بین ہنروران جهان ، بمرتبہ
انسان العین آمدہ ، و از جملہ اشعار دلفریب او این یک بیت دیدم
فَإِنْ لَمْ يَكُنْ أَصْلُ زَكِيٍّ وَمَنْصَبٌ **فَنَفْسُ عَصَامٍ شَارَفَتْ لِلْمَنَاصِبِ**
و بشہور سنہ احدے و عشرين و ستمائه وفات یافت . قبر مبارکش
در مصلی شیراز است ،

و منهم المولی الامام السعید قاضی القضاة فی عصرہ مجد الدین
اسمعیل بن مکرم الفالی

جد بزرگوار مولانا اعظم سلطان القضاة و الحکام . افضل نحاریں
الدنیا ، جامع الفضل و التقوی ،

عَلِيمٌ بِأَعْقَابِ الْأُمُورِ كَالْهِدْيَةِ بِمَخْتَلَسَاتِ الظُّنِّ وَالْغَيْبِ قَادِرٌ

مجد الحق والشریعت والدين، محیی مآثر سید المرسلین، ابی ابراهیم اسمعیل
اعلی الله فی الخافقین شأنه واعزاز صاره واعوانه ، علامه جهان ونادره
دوران بود . قضا و حکم شریعت ومنصب قاضی القضائی در ممالک
واصقاع واقطار این دیار بجانب مبارک او مخصص آمده ، قریب چهل
سال در سره مملکت سلیمان باستقلال متصدی این منصب شریف گشته :
مَا قَامَ عَنْ مَجْلِسِهِ خَضَمَانِ الْإِبَالِ رَضًا واین زمان صد و پنجاه سال است
که شرعیات و امور دینی و حکومت مملکت فارس به حکم وراثت و
استحقاق علی الاطلاق - تعلق باین خاندان مبارک که بفضل و تقوی
همواره محلی و مزین بوده تعلق گرفته ، والحمد لله که کوکب
فضل و اقبال ، وستاره سعادت و افضال ، در عهد مولانا اعظم مذکور
اعلی الله شأنه بذروه اعلاى اعتلا پیوسته ، و آفتاب سروری بمکانت
آن جناب تقوی شعار باوج ارتقا اقتران یافته

فَالِدِينَ مُسْتَبَشِّرٍ وَ الْمَجْدِ مُبْتَهِّجٍ وَالْمَلِكِ مِنْهُمْ وَالْشَّرْعِ مُفْتَخِرٍ

توفی جده المذکور فی تاریخ الرابع والعشرين من رمضان سنة ست
وستین و ستمائة و والده المولى الاعظم السعيد قاضى القضاء الاعلى
الشهيد الصارف عمرة فى انفاذ شریعة سید المرسلین رکن الملة
والدين یحیی ابو محمد فى الرابع والعشرين من رمضان سنة سبعمائه
و در مصلی شیراز قریب رباطی که بنام مولانا سعید رکن الدین یحیی
مذکور مشهور بوده مدفونند . و اکبر ائمه و فضلا و اعیان شیراز مثل

مظهرالدین رملانی قریب آن حظیرہ در جوار مرقد ایشان هر يك در حظیرہ مدفوتند ، و علی الحقیقہ آن قطعہ زمین عرصہ از بہشت برین است کہ اجساد چندین علماء اعلام نامدار در آنجا متفتت گشتہ یا خود آسمانی است کہ مرقد چندین عالم هر يك ستارہ صفت بر آن سطح عکس انداز آمدہ :

سَقَى مَقَابِرَ قَدْ ضُمَّتْهُ تَرْبَتُهُمْ بَوَاكِِرَ الْمَزَنِ يَرْوِيهَا وَيَايَاهُمْ
وَدَامَ ذَلِكَ بِالرَّيْحَانِ مَكْتَفَا مَكْحُولَةً بِلِقَاءِ اللَّهِ عَيْنَاهُمْ

و منهم الشيخ الامام السعيد الحسين بن محمد بن سليمان
الکوفجالی

از کبار مشایخ و ائمه عصر بودہ ، سلاطین عصر و اتابکان عظیم معتقد و معتنی بودند ، اخذ علوم حدیث و مسائل شرعی از شیخ شیوخ ابو الحسن علمی بن عبد اللہ کردہ ، و بنا بر مواخاۃ و محبتی آگندہ کہ باشیخ شیوخ خواجہ عزالدین مودود زرکوب قدس سرہ داشت در تاریخ سنہ عشرین و ستمائہ بخانقاہ مبارک او مدت چہار ماہ از ابتدای جمادیہ الآخرہ تا غرہ شوال ، شیخ شیوخ المحدثین امام ائمہ المتورعین کریم الدین ابی المیمون رشید بن محمد الشاشی کہ در علوم حدیث و علوم اسناد و روایات یگانہ جهان بودہ ، و روایت کتاب مصابیح و تصانیف امام محی السنہ از عماد الدین ابی المقابل مناویر فر کوه الدیلمی و امام اورع وحید الدھر نور الدین ابی المکارم فضل اللہ البومانی میفرمودی حاضر میگشت و بقراءت امام مذکور شرطی از کتاب مصابیح را درس میگفتی و اکثر ائمہ و مشایخ آن عصر بر سیل تبرک حاضر

میداشتند ، و در حقایق و لطایف علوم بتلفیق و تدقیق نکتها میرانند ، و آنچه از احوال آن یگانه اشتها یافته از فضل ظاهر و کمال زهدات طایفه از جن باو معاهده داشتند ، و در احضار طوایف پریان واصحاب غیب قدرتی داشت ، و در آن صورت متبعم و مطاع بوده ، جماعت مصروعان متبوع را از انقاس او یشك شفا میرسیدی ، و طایفه که از جنیان نوع آزاری مییافتند و معاینه افعال جنیان در ابدان ایشان بظهور می پیوست بهزیمتی ودعائیکه از اسماء عظام یافته بود احضار ایشان فرمودی ، و بآن واسطه خلاص و نجات آن طایفه حاصل آمدی ، و در شهرور سنه اربع و ستین و ستمائه وفات یافت ، و قبر مبارکش در خاقتاهی که بحضرت او منسوب است در محلت بالا کفد افتاده .

و منهم الشیخ السالك المرشد رکن الدین عبدالله بن عثمان القرزینی

سالکی صاحب رویت بوده ، بعد از احراز کمالات ، و تلبس بشعار فضل و تقوی ، بنظرات فیض الهیت ، و جذبات حضرت قدوسیت محظوظ و مخصوص آمده ، و بالهام و مکاشفات صمدانیت محلی و مزین گشته ، در بیان معارف و طرز حقایق مقامی عالی داشت ، در طریق سلوک و طرز ریاضات تالسی بآثار و احوال شیخ شیوخ مبارک کمهری نموده ، نقل است که ابو عبدالله اسمعیل حاکم خراسانی در زمان سلطنت و مبادی عهد اتابک ابوبکر بشیر از آمد ، مناظری متبرّز بوده ، و با وجود فضل و کمال جاه عظیم معتقد صلحا و گوشه نشینان بودی ، در شهرور سنه عشرين و ستمائه بعد از مراجعت با خراسان ، یکی از سلاطین عصر تفحص احوال محروسه شیراز کرده بود ، فرمود که بیضه شیراز با وجود ایالت اتابک سعد و حصافت عمید و حضور ائمه و

مشایخ نامدار چنان یافتیم که قیام و مدار آن مملکت بدو وجود است ، و آندیار بآن دو وجود محروس و مانوس افتاده : یکی شیخ و مقتدای جهان عزالدین مودود زرکوب و شیخ نادره زمان رکن الدین عبدالله بن عثمان قزوینی که بلیات و طوارق از آن مملکت بهمت و خدمت آن دو بزرگوار مدفوع میگردد ، و بر در دروازه اصطخر بناء خاقاهی فرمود ، و دائماً بخدمت صادر و وارد قیام مینمود ، و در تاریخ سنه ثمان و خمسين و ستمائه وفات یافت ، و جاشاه مذکور مدفون است .

الطبقة الخامسة

فی ذکر الشيخ المرشد نجیب الملة والدین علی بن بزغش قدس الله نفسه و طیب رسمه

حاوی علوم تصوف ، و فائز بصوالح اعمال بوده ، و در ورع و سلوک مقدمات متقدمان را در طی انداخته ، سائق سفاین ازلی بمقتضای
وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

از قاطبه : سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ الْحَسَنَىٰ مَنْشُورِ وَلَايَتِ بَنَامِ او محلی و مزین فرمود ، هر آینه جذبات سعادت آثار جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تَوَازِي
عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ بِحُكْمِ اعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ اورا حوالت و دلالت بحضرت قطب الاولیاء شهاب الدین عمر سهروردی قدس سره فرمود ، بعد از تصفیه و تجلیه و تزکیه چون حسن ارشاد و کمال استعداد بایکدیگر انضمام یافت ، سیر او در اطوار و ادوار ، و سفر روح مقدس اودر عالم استقرار ، و مراتب استبداع ، و ظهور او بصورت معانی و حقایق ،

و بروز او بکشف حضرات معشوق و عاشق مشاهده فرمود ، اورا حوالت بشیراز کرد ، و کتاب عوارف المعارف که از منشات حضرت مبارک اوست ، باجاست درس و افادت آن با خدمتش روانه گردانید و بطریقت تکمیل و ارشاد اورا دلالت نمود ، و رخصت فرمود ؛ بعد از آنکه دارالملک شیراز بوجود مبارک او قبة الاسلام گردید ، زمره مستر شدین و فوج طالبان را بحسن ارشاد دلالت میفرمود ، و چندین هزار کریم النفس زکی الطبع علی القدر رفیع المحل ازدولت او بر خاستند ، و هر یک مقتدای قومی و پیشوای شهری گشتند ، و از میا من انقاس عالیه او بمراتب سنیه و درجات علیه فائز گشتند ، ولادت مبارک کش بتاریخ سنه اربع و تسعین و خمسمائه بود و درشهور سنه ثمان و سبعین و ستمائه وفات یافت ، و قبر مبارک کش درخاقاه مشهور معروف قریب محلات باغ قتلغ از محلات شیراز است ، و درین نزدیکی حضرت عظمت پناه مخدومه معظمه بلیس عهد و زمان ، نادره دوران ، مؤسسه قواعد المکرمة و الاحسان ملک خاتون ابنة الملك الاعظم شرف الدولة والدين محمود شاه زیدت عصمتها و تقبلت حسناتها بر سر آن قبر قبه عالیه بر آورده ، و بمدرسه مجدده متصل گردانیده ، و عماراتی بسیار در اکناف و ارجاء آنجا بظهور پیوسته ، و ذلك دون مراتب قدره العالی و کمالات فضله المتالی

و منهم شیخ شیوخ الزمان حجة الله على عباده المؤمنين برهان المحققین
صدر الملة والدين ابو المعالی المظفر بن الشيخ الامام سعد الدين
محمد بن مظفر بن روز بهان يعرف بياغ نو
علامه جهان و مقتدای زمین و زمان بود ، منصب فضل و تقوی او همواره

از تعرض دانت مصون بوده و از غواشی و همیه بیت مقدسه را
صیانت فرموده

لَهُ الْقُدْحُ الْمُعَلَّى فِي الْمَعَالِي إِذَا أَرْدَحَمَ الْكِرَامَ عَلَى الْفِدَاحِ

و در فنون علوم تصانیف داشت ، و آثار مساعی و مقامات عالیه او ،
و تبرز آن جناب در صرف فضل و کمالات از آن روشن تر است که
بمزید وضوحی حاجت پذیر گردد .

يَغْنَى الْكَلَامُ وَلَا يُحِيطُ بَوْصْفِهِ اِيْحِيطُ مَا يَغْنَى بِمَا لَا يَنْفَدُ ؟

چون آنحضرت از راه نسب جد مادری این ضعیف بوده ، باستقصاء
در شرح شطری از معالی مقامات علیه او شروع نموده ، تا حمل بر
تکلف و تعسف کرده نشود ، تاریخ وفاتش در سنه احدی وثمانین
و ستمائه بوده ، و ولادتش بتاریخ سنه سبع و عشرين و ستمائه ، هفت
فرزندشایسته که همچون هفت کوب در مدارج زمین هر يك علامه زمانی و مقتدای جهانی
دند شیخ شیوخ جلال الدین مسعود قطب الاسلام حاجی رکن الدین منصور
شیخ الاسلام ظهیر الدین اسمعیل شیخ شیوخ زین الدین طاهر شیخ
شیوخ زین الدین عمر شیخ شیوخ ضیاء الدین عبدالوهاب شیخ شیوخ
سعد الدین محمد پیش از وفات پدر وفات کرده بود شیخ شیوخ الاسلام
صدر الدین مظفر مذکور در رباطی که بناء او بوده در محلت باغ نو
مدفون است ، و از اولاد نامدار او پنج فرزند در جوار اوست ملک
سعید قطب الدین ملک هرموز بر سر قبر ایشان قبه عالی ساخته ، و
حقیقت در محروسه شیراز از آن قبه عالی بمثابت کعبه معظمه افتاده
و آن مزار مبارک مزار زمرة طالبان جهان آمده ، پدر و عم بزرگوار

و شیخ شیوخ عصر امام ائمه زمان سعد الدین محمد ابی منصور و شمس الملة
والدین عمر ابی المفخر ابی روزبهان هر دودر فنون علوم بر سر آمده
بودند ، و خاص بطرز احادیث نبوی ، بطریق اسانید عالی و غرایب امالی
اختصاص داشتند ، چنانچه روایات و اجازت خدمت ایشان اکنون در
میان افاضل و اصحاب حدیث عظیم معتبر است و هما یرویان عن الشیخ
شمس الدین عبدالرحیم السروستانی و عن ابی الفتوح العجلی و
عن تاج الدین ابی سعد محمود بن محمد الکمال السامی و الشیخ
عبد الوهاب بن سکنه البغدادی و قد توفی احدا لاخوین المذکورین
سعد الدین محمد بن المظفر سنه اربع و ثلثین و ستمائه و اخوه الاخر
الامام محیی الاولایه شمس الدین عمر بن المظفر بن روز بهان سنه
اثبتین و ستین و ستمائه و والد هما الامام محیی الشریعه زین الدین
مظفر بن روز بهان بن طاهر سنه ثلاث و ستمائه و تربت مقدسه ایشان
در مقبره باغ نو بحظیره ایست که محاذی مزار شیخ جعفر حذاء افتاده
و السلام .

الشیخ الامام مظهر الشریعه کشف الالامه مقتدی اصحاب الطریقه امام
الدین داود بن الامام السعید عز الدین محمد بن الامام العلامه

فرید الدین روز بهان

مقتدای ائمه عصر و عمده افاضل و اعیان زمان بوده ، مکارم اخلاق
و ملکات مک انارش چون گزاری آراسته ، جهانیان از شمائل الطافش
همواره تبسم می نمودند و کمال الطاف و اعطاف شامش همچون بحر
محیط ، عالمیان از آن مشرب عذب اغتراف میکردند

وَلَيْسَ اعْتِرَافُ الْجَاهِدِينَ لِفَضْلِهِ شَيْءٌ سِوَى اَنْ لَيْسَ يُمْكِنُهُمْ جَعْلُهُ

اتايك ابوبكر از غایت اعتقادیکه بان جناب منیع داشت تفویض امامت خاصه و احتساب شهر شیراز بخدمتش کرده بود ، و مدتهای مدید بنفس مبارک خود بدین منصب قیام فرمود ، و بموجبی که معهود اولیاء نامدار و فضلاء سلف بوده در محروسه شیراز لایزال بامر معروف و نهی منکر مواظبت نموده ، و در عمارتیکه بتجدید در خاندان قدیم خود بنا فرموده بود ، بارشاد خلق و نصیحت و اشفاق مسلمانان ، برسم احتساب همیشه قیام مینمودی ، و در شهر سنه احدی و سبعین و ستمائه بجوار حق رسید ، و قبر مبارکش در آن خاقله مشهور و معروف است خلف نامدارش شیخ الاسلام افصح المتکلمین فریدالعله والدين عبدالودود خلیفه عهد و قائم مقام آن اسلاف بزرگوار است و اکنون مقتدای قوم و شیخ الاسلام شیراز است **متع الله المسلمين بطول حياته**

الشيخ الامام والخبير الهمام اسوة المحدثين قدوة المشايخ والافاضل سراج الدين الحسين بن شيخ الاسلام عز الدين مودود زرکوب الشيرازی

از جمله کبار افاضل و ائمه عصر بوده صحبت شیخ الشيوخ شهاب الدين عمر سهروردي را دریافته ، و شیخ العارفين اوحده الدين کرمانی را دیده بود و حدیث از قاضی قضاة جمال الدين يوسف بن ابی نعیم مصری میفرمودی و همچنین مصابیح و صحاح جمله از عمادالدين ابی ربيع استماع کرده بود ، و خرقة تصوف از دست شیخ الشيوخ معین الدين ابی ذرکنکی پوشیده و بشهور سنه اربع و ستین و ستمائه بجوار حق پیوست ، و در شهر نوبندجان بمزاری معروف که در سر میدان نوبندجان افتاده مدفون است .

و منهم الامام الولی افاضی القضاة افضل ائمه الطبقات قاضی امام الدین
ابو القاسم عمر بن قاضی القضاة السعید فخر الدین ابی عبدالله بن
محمد بن القاضی صدر الدین ابی الحسن علی البیضاوی

مقتدای ائمه و افضل عصر و علامه زمان بود ، مدتی مدید قاضی القضاتی
فارس بجانب مبارک او اختصاص داشت ، و حکم شرع مطهر کما
امربه الشارح و وصی علیه بی هیچ شایه و هن و قصور بتقدیم رسانیده
بعد از تمسک بعروة وثقی تقویم و اعتصام بجبل متین درس بفتوی و
ورع و کمال تدین و خویشداری و تعفف اشتهاوی بموقع داشت ،
و روایات عالیہ او از ابی الفتوح عجلای و ابی الفرج بن علی جوزی
و ابن سکنه بغدادی و کریم الدین شاشی و موفق الدین کازریانی و
شهاب الدین عمر سهروردی و نجم الدین ابوالجناح احمد یعرف
بکبر الخوارزمی حاصل فرموده بود ؛ خرقه تصوف از شیخ حجة الدین
ابهری ستده ، و بشهور سنه ثلاث و سبعین و ستمائه وفات یافته ، و
در مدرسه مغربی که بمحلت بازار بزرگ شیراز واقع است مدفونست
و خلف نامدار او امام ائمه المجتهدین افضل المتأخرین قاضی ناصر الدین
عبدالله بن عمر که علامه عالم و مقتدای افضل و ائمه بنی آدم و مصنفات
حضرتش آنچه مشهور و متداول است از کتاب غایة القصوی و تفسیر
قاضی و شرح مصابیح و منهاج اصول فقه و طوابع و مصباح
در اصول کلام و نظام التواریخ باقصی بلاد اسلام اشتهاار یافته ، و
در تاریخ ثمان و سبعمائہ شهر تبریز وفات یافته ، و در مقبره جرنداب
مدفون است.

الشیخ الامام المفی المحدث شمس الدین محمود بن محمد القروینی

استاد قراء عصر و مقتدای اهل حدیث و اصحاب و روایات بوده و
از ائمه و افاضل اطراف اجازات معتبره حاصل کرده ، و بتاریخ سنه
سبعین و ستمائه وفات یافت و در مصلى شیراز مدفون است

الامام الزاهد الشیخ المتورع ذوالمقامات العالیه و الکرامات المتوالیه نجم الدین محمود بن محمد معرف بسردوز

واعظی صاحب رویت و مقبول القول بوده ، و اوقات را باوراد و
طاعات مصروف داشته ، و یکی از معتقدان بجهت او خاقلای بزرگ
و معتبر بنا کرد ، و در آنجا یگانه وعظ فرمودی و ارشاد طالبان کردی ،
بشهور سنه ست و تسعین و ستمائه وفات کرد و هم در آن خاقلای مشهور
مدفون است ، پدر بزرگوار او یگانه عصرالادیب الناسک مقدم الدین
محمود بن محمود المؤدب بتاریخ سنه اربع و خمسین و ستمائه وفات
یافته ، و در جوار فرزند مدفون است و السلام

الشیخ الامام العالم اسوة الافاضل و الائمة المتبرزین ملک المشایخ الواعظین جمال الدین محمد بن الامام المبقری الامام بالمسجد البغدادی

از کبار ائمه و افاضل عصر بوده و در فنون علوم از احادیث و علم کلام
و عربیه تصانیف معتبر داشت ، توفی سنه اربع و سبعین و ستمائه و در
رباطیکه قریب دروازه کازرون افتاده مدفون است

الامام العلامة افضل المجتهدین شرف الدین بن بهرام زکی
نادره عصر و اعجوبه زمان بود ، و اغلب و اکثر علماء مشایر شیراز

از قضاة و ائمه و اکابر آن عصر از مستفیدان و مترددان حضرت او بودند و بوجود او استظهار و اعتضاد داشتند ، بتاریخ سنه سبع و سبعین و ستمائه وفات یافته و قبر مبارکش در مدرسه بنجیر خوزی (۸) بصفه جنوب افتاده ، و امام عالم اسوة الافاضل المتورعین اصیل الدین ابو عبد الله جعفر بن امام نصیر الدین محمد معروف بصاحب لوح که از اکابر زمان و مشاهیر فضلاء عصر بود و از جمله تلامذه آن بزرگ ، هم در جوار او بر بابط بنجیر ؟ مدفون است

الشیخ العارف ملک المشایخ الزاهد اسوة الطالبین معین المسافرین جمال الدین حسین بن محمد یعرف بسرده

از جمله کبار مشایخ زمان بوده ، و بعد از کشف و حال و وصول مقامات عالیہ و درجات سنیہ خدمت فقرا و قاطبه صادر و وارد اختیار فرمود و در محلت در حقیف خانقاهی عالی بنا کرد ، و مدته العمر در خدمت صالحا و خدمت فقراء بسر برده ، و در تاریخ سنه ثمان و اربعین و ستمائه وفات یافت و بخانقاه مشهور معروف بزایه سرده مدفون است خلف نامدار او شیخ شیوخ العارفین خادم الفقراء و کھف المساکین عزیز الملوک و السلاطین شیخ شمس الدین محمد سرده بعد از او مدتی قائم مقام پدر گشت ، و بطریق خدمتی پسندیده قیام نمود و بتاریخ سنه احدی عشر و سبعمائه وفات یافته و بجوار پدر بزرگوار مدفون است ،

العالم العامل والامام الكامل المتکلم المتطبب صاحب الاخلاق
الحمیده والعقیده السلیمة کمال الدین ابو الخیر بن مصلح المتطبب
حکیمی مثاله و طبیبی متدین بود ، که در عصر خود نظیر نداشت و

علوم شرعی و دینی استحضار کرده ، و اعتقادی عظیم در باره مشایخ عصر داشتی ، و از انقاس ایشان استمداد مینمودی شیخ الحکما و صفوة الافاضل المتورعين زين الحکماء المتألهين شيخ زين الدين علي خلف نامدار شيخ الاسلام قطب الطريقة عز الدين مودود زرکوب الشيرازی باستجازه پدر بزرگوار ملازمت خدمت او کرد ، و کلیات و بعضی از کامل الصناعة در خدمتش بخواند و بتاريخ سنه تسع و خمسين و ستمائه وفات یافته و در بقعه باهلیه مدفون است

الشيخ الامام العارف صاحب الاوقات جامع الكمالات نجيب الدين محمد بن علي الشيرازی

از جمله عرفای زمان و اصحاب حالات عهد بوده ، صاحب کشف و الهام و مقبول خواص و عوام ، انتساب و اتماء او بشیخ الاسلام عز الدين يزدی بوده ، و در سنه تسع و خمسين و ستمائه وفات یافته ، بر باطیکه شيخ الاسلام عز الدين مودود زرکوب بجهة اصحاب خلوات و سلاک زمان بمصلي شیراز بنا فرموده بود مدفون است ، و استماع دارم از جمعی صلحاء که زیارت او در دفع تب سه روز عظیم مجرب و مفید است ، شيخ الشيوخ فقيه حسين سلمان در مشيخة که تصنيف فرموده ذکر مزایای او بشرح نموده والعهد عليه

فصل

در ذکر مشایخ کازرون و دیگر ولایات شیراز

**الشیخ الامام العارف سیدالعرفا والمشا یخ السالکین کھف الاولیاء
المحققین اصیل الدین عبداللہ بلیانی**

بلیان قریۃ از قراء کازرون است شاهد مشاهد غیب ، و حامی جومه کرامت و والی ولایات ولایت بوده خورشید اسا و صبح سیما در مکاشفه حضرت صمدیت و تجلیات الوهیت استغراق یافته ، و نہال محبتش از سر چشمه عنایت ازلی سیراب گشته ، گل وصلش بہبوب نسایم جذبات قدسیہ در گلزار اسرار شکفته ، در اظہار کرامات و کشف مغیبات ملہم بودی ، و خاطر خطیرش چون صفحہ لوح محفوظ سرا سر نقوش غیب عکس دادی ، و ہر معنی کہ بظہور و حصول آن اشارت فرمودی البتہ از آن متخلف نگشتی چنانچہ عرفاء عصر زبان حق گوئی اورا ترجمان لوح محفوظ گفتندی ؛ سن مبارکش بہفتاد سال رسیدہ در شہور سنہ ثلاث و ثمانین و ستمائہ بجوار حق پیوست ، و در خاتقہ معروف در بلیان مدفون است پدر بزرگوارش برہان الذاکرین عضد الواصلین خواجہ امام الدین مسعود بن الشیخ الامام نجم الدین محمد بن علی بن احمد بن الشیخ علی الدقاق النسائی از اسباط شیخ العارفین علی دقاق بودہ و در علوم توحید و کمال تفرید از اکفاء و اقران بر سر آمدہ و در فارس بشہامت رای و معالی قدر و فضیلت ذات متفرد گشت ، و بعد از نود سال کہ در طریق

تحقیق بکندرانید بشهور سنه خمس و خمسين و ستمائه وفات یافت،
و شیخ خرقه و پیر تربیت او مقتدی الطوائف جامع الطوائف اسوة
السالکین اصیل الدین محمد الشیرازی از کبار مشایخ زمان رکن الدین
ابی الغنائیم سنجاسی بوی رسیده ، و او از شیخ قطب الدین از خلفاء
شیخ شیوخ ابی نجیب سهروردی بوده ، و خرقه ابی نجیب بروایتی
از طرف شیخ ابوالعباس نهاوندی بشیخ و مقتدای جهان ابی عبداللہ
حنفیہ میرسد و بروایتی از احمد غزالی بشیخ جنید می پیوندد .
قل است کہ شیخ اصیل الدین محمد شیرازی از معاصران شیخ شیوخ
روز بہان قدس سرہ بوده ، و هموارہ با آن حضرت طریق انکار
می ورزیدی ؛ بجهة آنکہ جمعی جوانان صاحب جمال لایزال در
صحبت شیخ متردد بودند و بدان واسطہ مجال طعن یافتہ بود اتفاقاً
روزی بمیان مجلسی افتادہ ، و شیفہ جوانی نو خاستہ گشت چنانچہ
بزام اختیارش از دست برفت ، مدتی سردر ربقہ انقیاد و مطاوعت
آن جوان کشید و تسلیم او شد و خدمت آن پسر بجان اختیار کرد
روزی بحکم ابتلا ظرف خمر بردست او داد و بحمل آن او را
تحکیم و تکلیف نمود شیخ شیوخ روز بہان با او برابر باز آمد فرمود
کہ شیخ این بار بکش تا بعد از این انکار درویشان نکنی ، شیخ
اصیل الدین ظرف خمر بینداخت و در قدم شیخ افتاد و معلوم کرد
کہ آن صورت از حضرت عزت امتحانی بود و ترک کرد ، و در تاریخ
سنہ ثمان عشر و ستمائه وفات یافت در بلیان بخانقاہی معروف مشہور
بخانقاہ شیخ اصیل الدین شیرازی مدفون است

الشیخ الامام العالم زین الدین علی بن مسعود بن نجم الدین محمد

از جمله افاضل ائمه و کبار مشایخ عصر بوده ، پدر شیخ شیوخ الافاق
مقتدای مشایخ الامام امین الدین در فنون علوم سعی میفرموده ،
کتاب مصابیح و کتب احادیث در خدمت قاضی القضاة السعید مجدالدین
رکن الاسلام اسماعیل بن بنکروز خوانده ، و تحصیل علوم در خدمت
امام عالم مجدالدین فرغانی و شمس الدین ابی سعید محمود بن یعقوب
القزوینی کرده و در شهور سه ثلاث و تسعین و ستمائه و فات
یافت ، و در کازرون بخاقاه خلف نامدار او شیخ الاسلام امین
الدین مدفون است در جوار قبر شیخ زاهد ابوبکر همدانی

الشیخ الامام العالم ابوالقاسم عبدالرحیم بن محمد السروستانی
از جمله افاضل و مشایخ عهد بود ، پیوسته با فادت درس علوم مواظب
و مشغول بودی ، اتابک ابوبکر عظیم معتقد خدمتش بودی . و هروقت
که اتابک بخدمتش رفتی او را وجد و حالی روی نمودی که اصلا
التفات باو نمیکرد ، و در تاریخ سه عشرین و ستمائه و فات یافت
و در مقبره سلم بحظیره شیخ شیوخ حسن گردد مدفون است

الشیخ الزاهد عقیف الدین محمد بن قطب الزمان عبدالرحمن
مقتدای زمان متحلی بجلیه اشفاق و احسان بوده ، و مقامات عالیه
و کرامات متلایه آن حضرت در اقطار و اصقاع مزید اشتھاری
گرفته که در شرح و بسط آن حاجت بتکلف تقریر و بیان نیست
و بشهور سه ست و سبعین و ستمائه بجوار حق پیوسته و در قصبه
فاروق بخاقاهی که بناء اتابک ابوبکر سعد بوده و اکنون موسوم
و منسوب بحضرت اوست مدفون است ، و بعد از او برادر زاده او امام
زاهد شیخ شیوخ تاج الدین اسماعیل بن محمود بن عبدالرحمن

قائم مقام گشته ، و در شهر سنه ثمان و تسعين و ستمائه وفات یافته ، و بعد از او خلف نامدار او شیخ شیوخ ملك الافضل عز الدين عبدالرحمن الملقب به نمره قائم مقام پدر گشت ، و بتاريخ سنه ثمان و عشرين و سبعمائه بجوار حق پیوست ، و در خاتمه مذکور بجوار پدر و عم پدر مدفون است

طبقه ششم

در ذکر طایفه از اعیان ائمه و اکابر شیوخ نامدار که از اعداد مشایخ شیراز بوده اند و این ضعیف بصحبت مبارک ایشان مشرف گشته و حق استادی بر بن ضعیف ثابت فرموده اند و منهم شیخی و خالی و من افتخر به فی جمیع احوالی

شیخ شیوخ الاسلام تداى ائمة الانام عضد الطالبین كهف الواصلین
شد السالکین افتخار زوار بیت الله الحرام و السائرین حاجی رکن
الدین منصور المظفر بن روزبهان بن طاهر نور الله تربته

فهرست شمائل و فضائل عالمیان ، و دیباچه مناقب و مآثر جهانیان
بوده . قریب هفتاد سال بارشاد و نصیحت خلق مواظبت نمود ، که
در طرز مناصحت آنچه وظیفه حق گوئی و بلاغ باشد اهمال نفرمود ،
شمه از فضیلت خاندان مبارک و قدمت دودمان شریف او در طبقه
پنجم ذکر کرده آمد ، و این ضعیف صحیح بخاری بقراءت شیخ
شیوخ المتورعین فخر الملة و الدین ادام الله انقاسه القدسیه از خدمتش
استماع کرده ، و کتاب مصابیح در نزد او خوانده و اجازات عالیه

از او حاصل کرده و استظهار دینی و دنیاوی بدانت . و در تاریخ
سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه وفات یافت ، و در قه که مرقد پدر
بزرگوار اوست مدفون است .

و منهم الشيخ الامام العالم المرشد ملك المشايخ والافاضل المتورعين
ظهیر الملة و الدین عبدالرحمن بن علی بن بزغش علیه الرحمة
از کبار مشایخ و ائمه عصر بوده نباهت ذکر و وجاهت قدر او از
آن روشن تر است که بمزید وضوحی حاجت افتد . و آثار مساعی
و مقامات جموده او در صرف احوال و صرف اقوال از آن زیاده
تر است که به بیان اقتناعی مجزا و مجزی گردد . و این ضعیف بعضی
از کتاب عوارف در تاریخ سنه اربع عشر و سبعمائه در حضرتش
خوانده ، و بخط مبارک او اجازت حاصل کرده ، و در تاریخ سنه
اربع و عشرين و سبعمائه وفات یافت و در جوار پدر نامدار مدفون
است .

و منهم الشيخ العالم كهف الائمة المحدثين ركن الملة والدين
یونس بن صدر الامام العالم السعيد شمس الملة و الدین محمد صفی
بزرگوار دین و زبده اهل یقین و مقتدای ائمه حدیث و تفسیر بوده ،
و در فن حدیث و علوم اسناد و روایات از اکفاء و اقران بر سر
آمده این ضعیف کتاب كنز الخفی از مصنفات جد بزرگوارش
صفی الدین عثمان کرمانی در خدمتش خواندم و کتاب مصابیح من
اوله الى اخره بعضی بسماع و بعضی بقراءت پیش خدمتش بحث
کرده ام ، و در تاریخ سنه عشرين و سبعمائه بخوار حق پیوست :
و منهم الامام العالم الربانی نور الدین محمد بن الحاج الخراسانی

اورع ائمه عصر و ازهد علماء ایام بود ، و از قبه صباح تار کبه
رواح بدرس و فتوی و صلاح و تقوی مشغول بودی ، و در اصول
شرعیات و فقه دین استحضاری تمام داشت این ضعیف کتاب حاوی
بتاریخ سنه عشرين و سبعمائه در خدمتش خوانده و مدتها استفادت
از آن جناب تقوی شعار نموده ام و در تاریخ سنه اثني و اربعین و
سبعمائه وفات یافت ، و در طرفی از مسجد صاحب زاهد فخرالدین
فخر اور مدفون است .

ومنهم الهوالی الامام العلامة المجتهد قدوة اعظام المجتهدین قطب
الدین ابوسعید محمد السیرافی

امام ائمه جهان و افضل علماء و فضلاء عصر بوده ، در فنون علوم
و تقوی متبحر و در صنوف درس و فتوی متبرز . تصانیف او از تفسیر
و توضیح کشاف و شرح لباب نحو و شرح قصیده عمید و غیرها
در اکناف و اقطار جهان انتشار یافته . این ضعیف از اول کتاب
توضیح کشاف تا عشر و یسئلونک عن المحیض استماع از آن
حضرت کرده ام ، و کتاب مفتاح العلوم فی المعانی و الیان
بتمام در حضرتش خوانده ام ، و بشهر سنه احدی و عشرين و سبعمائه
بجوار حق پیوست ، و پدر بزرگوارش امام ائمة الدنيا صاحب الحکم
و الفتی صفی الدین ابو الخیر مسعود بن محمد و دین ابی الفتح السیرافی که
او را در هر باب حصل سیاق بر اطلاق معین بوده ، و جمال فضل
و آداب او بگلگونگی تقوی و تدین مزین ، بیرون از منصب درس
و اجتهاد مدتی از طرف اتابک سعد کوچک وزارت مملکت فارس
بوی مخصوص آمده و کتاب تنقیح کشاف بچهار مجلد از مصنفات

اوست ۰ و در تاریخ منتصف رجب سنه ثمان و سبعین و ستمائه وفات یافته و بمصلی شیراز در جوار حضرت مولانا اعظم اقصی القضاة السعید رکن الملة والدین یحیی مدفون است .

و منهم الامام ناصر الاسلام ممهد قواعد الاحکام استاذ الائمة ناصح الامة تاج الملة والدین ابراهیم الزنجانی قدس سره امامی متورع و فقیهی متدین بود ، مؤلفات مولانا اعظم سعید قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمران علیه الرحمة از کتاب غایت و طوابع و منهاج و مصباح هر یکی را شرحی مفید و معتبر نوشته و خود باوجود فضل و منصب تدریس و فتوی اعتقادی عظیم بطرف ملجاء و گوشه نشینان داشتی ، و خرقة طریقت از دست شیخ شیوخ حسن بلغاری پوشیده بود و این ضعیف کتاب منهاج و طوابع هر دو کتاب را از اول تا آخر در حضرتش خوانده ام . و بشهرسنه اثنی و عشرين و سبعمائه عزیمت سفر دریا جزم فرمود ، و در شهر دلی با دلی پر حسرت وفات یافت ، پدر بزرگوارش افضل الائمة المتورعین شرف الملة والدین ابراهیم بدر دروازه نوبمزار شیخ سوسی مدفون است :

و منهم الشیخ الامام صاحب الکشف و الالهام ملک الطریقه عمدة هداة الطرقات قدوة مشایخ الطبقات سرالله فی الارضین امین الملة و الدین محمد بن علی بن مسعود سند المجتهدین محیی مائرسید المرسلین

شیخ شیوخ جهان و مقتدای اهل زمین و زمان بوده ، طبقات ارباب

طلبات و طوایف سلاك و اهل جذبات را در این عصر ملاذ و ملجاء
 بغیر آن جناب نمیدانستند ، و بحسن ارشاد ، و کمال ارقاد او مزید
 استظهار و اعتضادی تمام داشتند ، مقدمات متقدمان جهانیان درطی
 لسان انداخته ، هم در طهارت ذات و کمال ولایت و علو درجات
 زبده اقران آمده ، و هم در غزارت فضل و لطافت طبع و رجاحت
 خلق انگشت نمای جهان بوده و هم آوازه کمالیت ذات و صبت
 حسن ارشاد و بزرگواری او جهانگیر گشته ، درویشان و اصحاب
 و مریدان او تا بحدود چین و اصقاع مشرق و طرف دریا تابستقین
 و بلغار بحرمت وجود مبارك او معزز و مکرم اند ، و هریک پیشوا
 و مقتدای جهانی گردیده اند ، خرقة طریقت از دست عم بزرگوار
اوحد الدین عبدالله بلیانی قدس سره پوشیده و در طریق مسافرت
 حجاز جمعی از اهل الله وائمه را دریافته و باخلاق و آداب اینطایفه
 تأسی فرموده و این ضعیف بکرات و مرات که بشرف صحبت مبارکش
 استسعاد نموده ام ، بکلمات و انفاس روح پرورش استفاده کرده ام ،
 و بسبیل استطراف مسموعات و لطایف کلمات و فوائد از لطائف
 تفسیر و احادیث بنوی و اثار مشایخ و اشعار در کتابی جمع کرده ام ،
 و قدوة افعال و اقوال خود ساخته ام و در تاریخ غره رمضان
 سنه سبع عشر و سبعمائیه در **کازرون** تلقین ذکر از آن حضرت
 ستده ام ، و بدان معنی مستظهر و مفتخرم ، وفاتش بتاریخ سنه خمس
 و اربعین و سبعمائیه بوده و در **کازرون** در خانقاهی که موسوم بآن
 حضرت است قبر مبارکش اکنون مقبلب طلب سالکان و صدیقان
 روی زمین است .

خاتمه کتاب

بدو فصل ایراد کرده آمد :

فصل اول

در ذکر طبقات سادات عظام ، و طایفه اهل بیت نبوت و دودمان عصمت و طهارت ، که بمرقد مبارک و مقدم متبرک ایشان ، زمین شیراز مطیب و مشرف است .

فصل دوم

در ذکر طبقات مشایخ و مشاهیر ائمه و اعیانی که اسامی ایشان در افواه عوام شیراز بموجبی که از سلف بخلف رسیده ؛ و القاب و کنیت و اصل و انساب ایشان از هیچ مشیخه و هیچ نقل معتمد علیه معلوم نگشته است ، هم بدان موجب که اشتها پذیرفته ایراد کرده می شود .

فصل اول

در ذکر ائمه عظام و سایر سادات و اعیانیکه اعتزاء و انتساب ایشان بدودمان نبوت و خاندان طهارت بوده :

منهم الامام بن الامام والمزن بن الغمام والسیف بن الصمصام
والشبل بن الضرغام کشاف الضراء والباساء الامام احمد بن موسی
شرفات شرف مزار مقدس ، و معالی رتبت تربت معطرا امام زاده معصوم

كَأَشْمَسِ الشَّارِقَةِ بَيْنَ الْكَوَكِبِ وَالنَّجُومِ بِمَشْهُورٍ وَمَكْتُومٍ أَزْآنَ بَرْتَرِاسْتِ
كه بر زبان قلم سر زده تحریر رود .

قِيلَ لِي لِمَ تَرَكْتَ مَدْحَ بَنِي مُوسَى وَ الْخِصَالِ الَّتِي تَجْمَعُن فِيهِ

قُلْتُ لَا أَهْتَدِي بِمَدْحِ إِمَامٍ كَانَتْ جَبْرِيلُ خَادِمًا لِأَيِّهِ

وَقَدْ رَسَخَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ الْمُبَارَكَ الْمُبَارَكَ لِنَوَاصِي الْمُلُوكِ وَمَقَامَا لِلْقَسَمِ

عِنْدَ الْخُصُوصِيَّاتِ وَدَفَعَ السُّلُوكِ وَكُلُّ مَرِيضٍ أَثَرٍ عَلَيْهِ فَقَدْ انْتَعَشَ

وَكُلُّ مُخْلِصٍ زَارَهُ فَبِحِلَّةِ الْبَصْرِ انْتَعَشَ حَتَّى قِيلَ إِنَّمَا قَبْرُ الْإِمَامِ أَحْمَدَ بْنِ

مُوسَى تَرِيقٌ لِمَنْ لُدَّغَتْهُ الْبَاسَاءُ پدر نامدارش امام معصوم موسی

الكَظَامِ بْنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ بْنِ الْإِمَامِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ بْنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ

زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَطَهَرَ الظَّاهِرِينَ بَنِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حُسَيْنِ بْنِ الْجَسِيمِ

الْغَالِبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ دُرِّ شَهُورِ سَنَةِ

ثَلَاثِ وَثَمَانِينَ وَمِائَةٍ دَر مَدِينَةِ السَّلَامِ بَغْدَادِ وَفَاتِ كَرْدِ قَبْرِ مَبَارَكِشِ هَمِ دَرِ اِنْجَاسْتِ

دَرِ زَمَانِ خِلَافَتِ هَرُونَ الرَّشِيدِ بُوْدَه . وَ اَزْ كَتَبِ اَئِمَّهِ بَدِينِ مُوْجِبِ

مَنْقُولِ آمَدَه كِه هَفْدَه پَسَرِ وَ نَوَزْدَه دَخْتَرِ دَاشْتِ : اَسَامِی پَسْرَانِ نَامْدَارِشِ

عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ، حَمْزَةُ بْنُ مُوسَى ، اِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى ، عَبَّاسُ بْنُ مُوسَى ،

اِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى ، قَاسِمُ بْنُ مُوسَى ، جَعْفَرُ بْنُ مُوسَى ، هَرُونَ بْنُ

مُوسَى ، اَحْمَدُ بْنُ مُوسَى ، مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى ، حُسَيْنُ بْنُ مُوسَى ،

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى ، اِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى ،

زیدالنارین موسی ، فضل بن موسی ، سلیمان بن موسی . از این
 ائمه مذکور سه برادر در شهر شیرازند و تربت مطهره ایشان درین
 زمین مشهور و مین و انار ولایت و کرامات در مزارات ایشان بظهور
 پیوسته و بتواتر انجامیده .

اما امامزاده معصوم احمد بن موسی علیه السلام در میان شهر قریب
 مسجدنوا افتاده امیر مقرب الدین مسعود بن بدر که از خاصگان و مقربان
 اتابك سعد بن ابی بکر سعد بوده عمارتی در خاطر داشت ، و در
 آنجا یگانه قبری یافته اند مکتشف گشته ، شخص مبارك همچنان در
 حال اعتدال تغیر و تبدل در او تاثیر نا کرده ، خاتمی که در انگشت
 مبارکش بود احتیاط فرموده اند منقش بود بنام احمد بن موسی :
 ائمه و افاضل و عقلاء و اعیان شیراز جمع گشته و تحقیق کرده ،
 صورت در حضرت اتابك معروض داشتند اتابك ابو بکر شهدی بر
 آنجا ساخته ، و عمارتی فرموده ، و بمرور زمان اشتها یافته و خلق
 شیراز بعد از آنکه بکرات و مرات در حالت فروماندگی و حیرت
 التجابدان جناب کرده اند ، و استمداد نموده اند و مقاصد و مطالب
 ایشان محصل آمد و بدین منوال مشهد مبارك اشتها یافته ، تا در
 اینوقت که بتاریخ سنه اربع و اربعین و سبعمائه حضرت علیه بقیس
 عهد و زمان ناشر المعدلة والاحسان مؤسسه مبانی الخیرات ممهّد
 قواعد الحسنات از فواضل تصدقات مقبوله بر سر روضه مقدسه او
 قبه عالی بر آورده ، که در رفعت با چرخ چنبری برابری میکند ،
 و چه جای آنست که اگر با قمه عرش و سطح کرسی همسری کند
 روا باشد ، و مدرسه رفیع بآن ملاصق کرده ، و جماعتی از صالحا

و عباد و متصوفه و گروهی از ائمه و علماء عظام هر یکی علی قدر حالهم و مراتبهم در آن بقعه شریفه مقرر فرموده ، و اکنون در مجموع مواضع و مشاهد بدین روتق مزاری معتبر و معمور کسی نشان نداده ، امیدوارم که اثر قبول خیر بموقع ایام دولت فرزند نامدار اوشه‌نشاه اسلام ، فرمان فرمان هفت اقلیم ، اسکندر ثانی ، بانی مبانی جهانبانی ظل الله علی الاطلاق جمال الدنیا والدین شیخ **ابواسحق** خلدالله ملکه برسد انشاءالله وحده العزیز .

و دو برادر بزرگوار او یکی امامزاده **بحق محمد بن موسی** رضوان الله علیه برابر مزار بزرگوار او قریب بازار بزرگ مدفون است ، و یکی دیگر امامزاده **معصوم الحسین بن موسی** ، علیه الصلوة والسلام ، در محلت **باغ قتلغ** از محلات شیراز افتاده و بگنبد باغ اشتهار یافته چه در اوائل که شخص مبارکش ظاهر گشت ، در ایام سلطنت **اتابک** بوده و بر سر قبر او گنبدی ساخته بودند ، و بمرور ایام از حال خود بگردانیدند اما اسم گنبد بر آنجا بر قرار باقی است ؟

ومنهم المخدرة المعصومة الطاهرة المطهرة المحترمة المعظمة
ام کلثوم بنت اسحق بن زید بن امیر المؤمنین حسن بن امیر المؤمنین

علی بن ایطالب علیه السلام

پدر نامدار اورا **اسحق** میگفتند ، و از مشاهیر ائمه و سادات حسنی بوده ، و در زمان تعدی ظلمه اخر عهد مروانیان بشیراز آمد چه در آن زمان اکثر و اغلب اسباط و اولاد و احفاد معصوم از دیار مألوف خود جلاء وطن اختیار داشتند ، از بیم قتل و نهب و حرق و صلب و انواع بیداد که بر خاندان عصمت و دودمان طهارت میرفت

در جميع اصقاع و اطراف هر يك بنوعی متفرق گشتند ، ام كلثوم
 على نفسها المطهرة و روحها المقدس سلام الله باین زمین افتاد
 و در آن عهد سلطنت شیراز بایات عمادالدوله تعاق گرفته بود و از
 مشاهیر مشایخ فارس شیخ احمد بن الحسین بتقدم تمکن یافته ، چون
 از مقدم مبارك او وقوف یافت بمزید استبشار و استظهار نمود و بمراسم
 احترام حقوق خدمتگاری خاندان بتقدیم میرساند ، گویند که ظلمه
 در جميع اقطار استیلا داشتند و حضرت آن مخدومه مصومه در موضعی
 در گوشه های شیراز قریب دحات باغ نزدیک خانه احمد بن الحسین
 چند روزی مخفی گشت . جوقی ظلمه و وقوف یافتند تفحص طاب
 کردند ، اورا بدیدند در گوشه خزیده آن موضع را بازین راست
 گردانیدند . و این زمان هم در آن زمین مبارك مدفون است

و منهم الامام بن الامام الطود بن الشبر و البحر بن الصبر و البدن
 والاثر علی بن حمزة بن الامام موسى الكاظم بن الامام جعفر
 الصادق بن الامام محمد الباقر بن المعصوم الامام

زين العابدين علی بن امير المؤمنين الحسين بن
 امير المؤمنين علی بن ابي طالب صلوات الله عليهم

سَقَاهُمْ مِنَ التَّنِيمِ كَأَسَارِيَّةٍ وَ لَقَاهُمْ عَزَّاءَ بَدَارِ آمَانٍ

وَ آتَاهُمْ رَوْحاً وَ رِيحاً وَ بِهِجَةً عَلَى الرُّوضَةِ الْخَضِرَاءِ بَيْنَ جَنَانٍ

برادر پدر او علی بن موسی الرضی علیه السلام را در بغداد سینه ستین
 و ماتین زهر دادند رنجور گشت و عزیزیت ولایت خراسان فرمود و در
 مشهد طوس هم بر آن تاریخ بجوار حق پیوست ، علی بن حمزه

نومحاسته بود مامون نسبت باو غدیری در خاطر داشت ، از بغداد بگریخت و پیاده بشیراز آمد ، در عهد سلطنت مامون بود ، حکم مامون متعاقب بایذاء و افناء امام زاده میرسید ، جمعی از ملاعین ظلمه بر سر او تاختند و او را شهید کردند ، قبر مبارکش بیرون دروازه اصطخر بمشهدی که به علی حمزه اشتها دارد واقع گشته

ومنهم العبد المطواع والمنعم المطاع ابو الحسن زید اسود بن ابی اسمعیل ابراهیم بن ابی عبدالله محمد بن القاسم الرسی بن ابی ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن الحسن المثنی بن امیر المؤمنین الحسن بن امیر المؤمنین علی بن ایطال علیه الصلوة

از خاندان نبوت و دودمان طهارت و عصمت غصنی بود برومند ، از کبار ائمه و سادات جهان بر سر آمده ، بعهد ایالات و سلطنت عضدالدوله خوابی دیده بود ، و اتفاقاً مقدم شریف او با آنچه او را نموده بودند موافق آمد ، از سر اعتقاد با آن حضرت محبت نمود ، و دختر خود را بزنی باو داد ، اول فرزند یکه از ایشان مولود گشت ابو عبدالله الحسین بن زید اسود و بعد از کمال بلوغ و حصول رشد و ظهور نجات ایالات و حکومت شریعات و مناصب دینی علی الاطلاق بجانب رفیع او مخصص ، در زمان وفات وصیت فرمود که او را در آستانه مشهد علی بن حمزه دفن کنند ، و بعد از وفات هم در آن موضع مدفون گشت و دختر عضدالدوله که حلیه او بود پهلوی قبر مبارک او را دفن کردند ، و این زمان هر دو قبر بر در مشهد مقدس علی بن حمزه افتاده چنانچه قدم زایران اول بقبر ایشان هر دو میرسد و آنگاه باندرون مشهد میروند

و منهم نقيب القباء فی عصره ابو المعالی جوهر بن الحسین بن

محمد بن زید بن حسین بن زید اسود

از اسباط زید اسود بکمال ورع و تقوی و علو قدر و سمو منقبت بر سر آمده بود ، و هم اندرون مشهد کریم علی بن حمزه قبله گاه قبر مبارک او مدفون است .

و منهم المرتضی الامام السعید قاضی القضاة الولی قاضی

شرف الدین محمد بن عزالدین اسحق بن المعالی

چراغ دوده اهل بیت رسالت ، و واسطه قلاده نبوت و رسالت بود پنجاه سال در شهر شیراز صدائق شریعت را با ارقام اقلام فتوی آرای موشح و مرشح ساخته ، نبیره نقيب القباء ابی المعالی جوهر بن الحسین بود و پدر نامدارش عزالدین اسحق نقيب با مرتضی سعید مجد الدین اسمعیل که از اجداد کرام قاضی قضاة مرحوم سید قطب الدین محمد بود و قاضی شهاب الدین سه برادر بودند ، احکام شرعیات و قضا و تقابت و احتساب در آن عهد تعلق بان خاندان مبارک گرفته ، و ائمه مشایخ و اعیان آن عصر مثل شیخ شیوخ روزبهان و امام مرشد الدین علی نیریزی و شیخ المشایخ نجم الدین عبدالرحمن بیضاوی و سید الطبقات الصوفیه خواجه عزالدین مودود زرکوب جمله بخدمتش متردد و معتقد و مستظهر بودند ، و بشهور سنه احدى و اربعین و ستمائه وفات یافت و بمدرسه درس راجان مدفون است

السید الشریف النقيب الحسین نظام الدین احمد العلوی

مآثر و مفاخر حضرتش زیادت تر از آنست که در صدر بابی یاد بیاجه کتابی شرح توان داد ، و بشهور سنه ثلثین و خمسمائه وفات یافت ،

و در بازار گیوه دوزان بمحلت پیراسته بمدرسه شریفی مدفون است

و منهم الشریف المتکلم المحدث حیدر المنور الهاشمی

از جمله سادات و ائمه زمان بفضل و تقوی و درس و فتوی مشهور و معروف بود ، و در عصر اتابک سعد بن زنگی اشتها ری عظیم یافت چنانچه مشارالیه گشت و بشهور سنه عشر و ستمائه وفات یافته و بمدرسه منکو بر در حواری مزار ام کلثوم مدفون است

و منهم ابوالنساء بن اسحق الشامی

از سادات شام بود و در اوائل عهد سلطنت عضدالدوله بشیر از آمد و شعراتی چند از فرق مبارک حضرت رسول صلوات الله علیه از اجداد خود بتوارث یافته ، و با خود داشت ، و هنگام وفات وصیت نمود تا آن شعرات در چشم او نهند و با او دفن کنند ، و آن مویها با او در خاک نهادند ، و این زمان قبر مبارک او بدرسلم بموی رسول اشتها ر دارد

و منهم السید العالم التقی المتورع المحقق المتقرب فی الحق والدین

علی بن عربشاه بن امیرانیه

در علوم شرعیات و فنون ادبیات بی نظیر بوده ، و با وجود کمال فضل در شیوه تفرید و بیان توحید دستی عظیم داشت ، و مجلس حکم و قضا مدتی برای او قائم بود ، و در آخر عهد عزلت و انقطاع اختیار فرمود و بتاریخ سنه خمس عشر و ستمائه وفات یافت و بدرسلم مدفون است ، شجره طهارت آثار و اصل قویم او بدو غصن انفصال یافته ؛ از یکطرف مرتضی سعید عزالدین اسحق بن الامام ضیاء

الدین علی بن عربشاه که از جمله فضلاء عصر بعلم و تقوی بر سر آمده و در محلت دشتک مدفون ، و از طرف دیگر مرتضی سعید مغفور بهاء الدین حیدر بن عربشاه بن علی بن عربشاه که بکمال زیادت علم و علو مرتبت و سمو منقبت از امثال و اقران قصب السبق بوده بود ، تاج تارك علما و سادات زمان که امروز مقتدای ائمه و وعاظ مملکت ،

السید العالم الزاهد الورع قدوة الافاضل عصمة العباد اصیل الدین
عبدالله بن سعد العلوی

یگانه عهد و مشارالیه زمان بود صاحب تقشف و ورع در احکام شریعت نبوی باقصی الغایه و اوقات شریف را باحیاء مراسم سنت مصطفوی صرف فرمودی

لَيْسَ عَلَى اللَّهِ بِمُسْتَكْرٍ أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ

بتاریخ سنه خمس و ثمانین و ستمائه وفات یافته ، قبر مبارکش در مزار مشهور و معروف بمحلت سراجان افتاده همچون تریاک دوی دلهای غمناک است

ومنهم الصارف عمره في انواع القربات المرتضى الولی نقیب

النقباء تاج الدین جعفر بن ابراهیم الحسینی

نقیب النقباء بوده ، سن مبارکش بهشتاد و نه سال رسیده که بغیر از تقفد و طریق مردم داری و مراقبت گوشه نشینان اختیار نفرمود ، و با وجود کمال منصب و علو مراتب عظیم بتفقد صلحا و گوشه نشینان بودی ، و خاص تعلق ارادتی با حضرت شیخ شیوخ الاسلام خواجه عزالدین مودود زرکوب داشتی ، و خرقة طریقت از دست مبارک او

پوشیده بود ، و بدان افتخار فرمودی ، و بتاریخ سنه ثلاث و سبعمائه
وفات یافت و در طرفی از دار السیادت شیراز که ملا صبق مدرسه
مرتضی اعظم سعید سید مجدالدین ابوعلی است مدفون است و
مرقد مبارکش مزارى مجرب است.



فصل دوم

از خاتمه کتاب در ذکر اسامی مشایخ چند که در شیراز مشهور و معروف اند و آن مزارات در زبان عوام اعتبار و اشتهاری گرفته هر چند اسامی این جماعت معلوم و مثبت در کتایی یا مشیخه نیست بدانموجب که تا غایت باستفاضه مذکور گشته و در حیز تحریر درآورده میشود

منهم الشیخ رندان بن عثمان

مزاری بزرگوار است، و بهر حاجت که توجه بان حضرت نمایند مقاصد حصول پیوسته، و ائمه آن مزار مبارک را در استمداد همت معتبر دانسته اند، و اکثر طوایف گویند که از نسل عثمان میباشد، و آن مزار بزرگوار در محلت دشتک واقع است، در زمان مفخر آل سلمان فخر الدین عبدالرحیم بر سر مرقد مبارک او قبه رفیع و بقعه ملاصق مزار کرده تقبل الله عنه حسنا

و منهم الشیخ محمد بن الهیثم

قدوة مشایخ متقدم بوده و مزار او بمحلت پالانگران دشتک بعلمدار رسول مشهور است، و این ضعیف از پدر خود شیخ الاسلام شهاب الدین حمزه زرکوب قدس سره شنیدم که روایت فرمود از جد بزرگوار خود خواجه عزالدین زرکوب قدس سره که بتاریخ سنه ثلاث و اربعین و ستمائه فرموده بود که اولیاء و ابدال در شیراز از روضه شیخ محمد بن الهیثم غایب گردیدند باید که در آن مزار مبارک بادی قدم نهند که مقام ارباب حضور است

و منهم من ذر بن قیس

آن مزار مبارک در مقبره باغ نو افتاده محاذی رباط ابو ذرعه اردبیلی و زیارت حضرتش عظیم منجج و مفید است اما حقیقت او معلوم نباشته

و منهم الشیخ ابراهیم

مزار مبارک او در کرچه شیراز افتاده و از قدماء افاضل و مشایخ بوده بر صندوق او دیدم نوشته بود ، بتاریخ سنه احدی و ثلثمائه والله اعلم بحقایق الامور

و منهم الشیخ دولت

مزاری مشهور و معروف است در لوحی که بر سر مزار است برین نوع نوشته که از اولاد ابراهیم بن مالک اشتر بوده و حقیقت این معلوم نگشت

و منهم الشیخ عروه

مزاری است و آن محلات را بحضرت شیخ انتشار است بسیاری گویند که از صحابه بوده و بعضی گویند که از تابعین است و حقیقت این خبر مسطور ندیدم

معاذ بن جبل

از جمله مزار مشهور است و اکثر عوام بدین معنی قائل اند که جبل از کبار صحابه بوده و در دیار شام مدفون است از جمله مشایخ بوده و نام او موافق افتاده و اینصورت محقق است

منذر بن عبدالله منذر

اغلب بر آنند که از اولاد منذر قیسی بوده و او را شاه منذر گویند و حقیقت احوال مبارک او باین ضعیف نرسیده اما مزاری جلیس و

موضعی انیس است و بر سر محلت شیراز افتاده و ذکر ائمه مشایخ
باین مقدار مختصر کرده آمد و الله اعلم بحقایق الامور و صلی الله علی
سیدنا محمد و اله الطیبین الطاهرین اجمعین بر حمتک یا ارحم
الراحمین والسلام

آقای شعاع الملك یگانه ادیب فاضل که نسخه اصل شیرازنامه متعلق
بایشان است و شمع از شرح حال آن بزرگوار در سابق دفته آمد
در خاتمه این کتاب چند سطر شعری ایراد فرموده اند که حاکی
از تاریخ سال طبع این کتاب (یعنی سال ۱۳۵۰ هجری قمری) خواهد
بود و ماعیناً اشعار معزی الیه را نقل میکنیم

بهمن کریمی

به به شد ای کریمی شیراز نامه مطبوع
اغلاط کاتبان را کردند ازو چو مرفوع
تا بو که کم نشانند مجرم بجای مجرم
ای کاش دست کتاب گشتی زخامه مقطوع
دی از غلط نویسان تاریک بود و مخفی
این نامه که امروز مصقول گشت و مصنوع
وقتی بمجمع من بودند اهل دانش
این نامه اندر آن جمع تصحیح شد و مجموع
لیکن چو روز اول مقرون نشد بصحت
چون از خلایق فاخر یلباره بود مخلوع
از خامه کریمی پوشید جامه نو
شد نامه سعادت بانام او چو مرجوع
هر هفت کرده گفتم آمد مه دو هفته
گاهی ز نثر مصنوع وقتی بنظم مرصوع

ینبوع دانش آمد تالیف بن ای الخیر

ای تشنه فضائل سیراب شوز ینبوع

از این نسیم و تشبیب موضوع کار خیر است

برگشتم از حواشی داخل شدم بموضوع

تاریخ سال طبعش اول شعاع کف۳ :

« به به شدای کریمی شیراز نامه مطبوع »

شیراز یکشنبه ۲۴ ذیحجه ۱۳۵۰ هجری قمری

شعاع الملک



فهرست اماکن

استخر ۱۵ ار ۱۶ ار ۱۷ ار ۲۰ ار ۲۱ ار ۳۳ ار ۳۹ ار ۴۴ ار ۷۲ ار ۸۱ ار ۱۵۳ ار
الله اکبر ۵۰

اصفهان ۱۵ ار ۲۴ ار ۲۹ ار ۳۱ ار ۳۲ ار ۳۶ ار ۳۷ ار ۴۶ ار ۴۷ ار ۴۸ ار ۵۲ ار ۶۶ ار ۷۲ ار
۷۸ ار ۷۹ ار ۸۹ ار ۱۱۷ ار ۱۲۴ ار

ابرقو ۱۵ ار ۶۰ ار ۸۸ ار ۸۹ ار ۹۰

ارجان ۱۵ ار ۱۶ ار ۲۰ ار ۳۷ ار ۲۰ ارغان ۲۰

آب شیرین ۲۰ آذر بایجان ۳۱

ازرکان ۱۰۱

بغداد ۳ ار ۴ ار ۷ ار ۲۳ ار ۳۱ ار ۳۵ ار ۳۷ ار ۴۶ ار ۶۰ ار ۹۵ ار ۱۰۷ ار ۱۱۶ ار ۱۱۹ ار

۱۲۶ ار ۱۴۵ ار ۱۵۲ ار ۱۵۳

بصرة ۱۶ ار ۷۵ ار ۹۵ بازار امیر ۲۵

بند امیر ۳۲ ار ۳۳ ار ۶۰ باخ ۴۰

بشاور ۴۲ بقیه بیطار ۹۸

باغ طغی ۹۳ بیضا ۵۰ ار ۶۰ ار ۱۰۰

بند حصار ۴۳ بحرین ۵۶

برم دیله ۷۳ بازار گیوه دوزان ۱۲۷ ار ۱۵۵

بازار بزرک ۳۶ ار ۱۵۱ باغ قتلغ ۱۵۱

باغ نو ۱۰۴ ار ۱۳۴ ار ۱۵۹ بقیه باهلیه ۱۳۹

بلیان ۱۴۰ ار ۱۴۱ بلغار ۱۴۷

بابا کوهی ۱۰۳ بقیه بوذرعه ۱۰۴

تنبور ۲۰	تبریز ۷۳ر۷۵ر۱۳۶
تنک دنبه ۱۸	پیروزآباد ۱۸
پل گوار ۶۴	پسا ۸۷
چهرم ۱۸	جور ۱۸
جره ۱۹ر۱۶	جرنداب ۷۱ر۱۳۶
جعفرآباد ۸۱ر۸۲ر۸۴	جیلان ۳۰
جرجان ۳۲	جامع عتیق ۲۲ر۱۲۳
چین ۲۷	حاریه ۷
حجاز ۹۷ر۱۰۰ر۱۰۶ر۱۰۸ر۱۱۹	
خراسان ۲ر۳ر۴ر۴۰ر۶۴ر۶۸ر۱۰۱ر۱۳۰	
خرامه ۸۷	خطا ۲۳
خوزستان ۱۵ر۳۱ر۴۸ر۴۹	خشت ۱۹
خسویه ۱۸	دزکلاب ۲۰
دیرآب ۲۰ر۷۵	
دارابجرد ۱۶ر۱۷ر۱۸ر۳۷ر۴۲	
دشت بارین ۱۹	داراگرد ۳۷
دومان ۳۰ر۳۷	دروازه استیخر ۳۴ر۱۳۱
دروازه سلم ۲۸ر۳۴	داراکان ۱۸
درازه ۱۸	دیلیم ۳۲
دنیکان ۷۲	دروازه دولت ۶۱
دشتک ۱۵۸	درسلم ۱۴ر۱۵ر۱۵۵
دروازه کازرون ۱۳۷	دلی ۱۴۶

درب استخر ۱۱۲	دروازه نو ۱۴۶
درب کازرون ۱۰۲	درب خلیج ۱۰۷
رباط لالا ۴۴	دروازه بیضا ۹۳
رباط سابق ۵۰	رباط حقیف ۵۱
رباط ابوذرعه ۱۵۹	رامجورد ۴۳
رباط شیخ ۱۲۶	رباط مقاریضی ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳
رباط حریمی ۱۱۲	رباط بنجیز ۱۳۸
رباط آبش ۶۱۵۴	رباط شیخ کبیر ۹۸
رباط مظفری ۶۰	رباط کرك ۵۴
رباط جابر ۶۰	رباط عالی ۶۰
رباط شیخ جمال الدین ۶۰	رباط رزبان ۶۰
زاویه سرده ۱۳۸	زیدان ۲۰
سیرجان ۵۲، ۱۵	سقسین ۱۴۷
سیمستان ۶۶	سروستان ۷۷، ۸۷
سوق الامیر ۳۶	سیراف ۴۱، ۴۲
سجستان ۳۴	سرخس ۴۰
سهاره ۱۹	سمرقند ۲۲
	سنبران ۱۷
شیراز ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۶، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۷، ۴، ۳	
۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴	
۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰	
۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶	

۷۷ و ۷۸ ر ۸۰ ر ۸۱ ر ۸۲ ر ۸۳ ر ۸۴ ر ۸۵ ر ۸۶ ر ۸۷ ر ۸۹ ر ۹۲ ر ۹۳ ر ۹۴ ر ۹۵
 ۹۸ ر ۱۰۱ ر ۱۰۳ ر ۱۰۴ ر ۱۰۸ ر ۱۱۱ ر ۱۱۲ ر ۱۱۳ ر ۱۱۴ ر ۱۱۵ ر ۱۱۶
 ۱۱۸ ر ۱۱۹ ر ۱۲۲ ر ۱۲۴ ر ۱۲۵ ر ۱۲۶ ر ۱۲۷ ر ۱۲۸ ر ۱۳۰ ر ۱۳۲ ر ۱۳۳
 ۱۳۵ ر ۱۳۶ ر ۱۳۷ ر ۱۳۹ ر ۱۴۰ ر ۱۴۳ ر ۱۴۶ ر ۱۴۸ ر ۱۵۰ ر ۱۵۱ ر ۱۵۲
 ۱۵۳ ر ۱۵۴ ر ۱۵۷ ر ۱۵۸ ر ۱۵۹ ر ۱۶۰

شام ۲۳ شاپور ۴۱

صحرای گندمان ۴۸ صالحان ۱۲۴

طنزبو ۶۱

عراق ۱۵ ر ۳۱ ر ۳۹ ر ۴۴ ر ۴۶ ر ۴۹ ر ۵۱ ر ۵۲ ر ۵۳ ر ۹۷ ر ۱۰۶ ر ۱۰۸

عمان ۲۵ ر ۴۰ غزنین ۴۰

فارس ۱۲ ر ۱۴ ر ۱۵ ر ۱۶ ر ۱۷ ر ۱۸ ر ۱۹ ر ۲۰ ر ۲۴ ر ۲۵ ر ۲۶ ر ۲۷

۲۹ ر ۳۰ ر ۳۱ ر ۳۲ ر ۳۳ ر ۳۵ ر ۳۶ ر ۳۷ ر ۳۹ ر ۴۰ ر ۴۱ ر ۴۲ ر ۴۳ ر ۴۴ ر ۴۵

۴۷ ر ۴۸ ر ۴۹ ر ۵۱ ر ۵۲ ر ۵۳ ر ۵۵ ر ۵۶ ر ۶۲ ر ۶۵ ر ۶۶ ر ۶۹ ر ۷۱ ر ۷۲ ر ۷۳

۷۴ ر ۷۵ ر ۸۴ ر ۸۹ ر ۹۲ ر ۹۵ ر ۱۰۰ ر ۱۰۶ ر ۱۰۷ ر ۱۱۵ ر ۱۲۳ ر ۱۲۴ ر ۱۲۵

۱۲۶ ر ۱۲۷ ر ۱۲۸ ر ۱۳۶ ر ۱۴۰ ر ۱۴۲ ر ۱۴۵ ر ۱۵۲

فسا ۱۸ ر ۲۱ ر ۲۲ ر ۲۰ فرامنز ۲۰

فاروق ۲۳ ر ۱۴ قلعہ شکسته استخر ۱۷

قلعہ شکسته ۱۷ قلعہ تبر ۱۸

قلعہ سفید ۱۹ ر ۵۳ ر ۶۴ ر ۷۷ ر ۸۷

قلعہ قهندز ۲۶ ر ۲۷ قادسیه ۲۷

قهندز ۲۸ قصر زر ۳۱

قفچاق ۴۸ ر ۸۱ قلعہ اشکنان ۵۷

قلعه استخر ۶۳ر۶۲	قطیف ۵۶
قیس ۷۵ر۵۶	کعبه ۳ر۰۶ر۱۱ر۱۳۰
کازرون ۱۶ر۱۹ر۱۴ر۴۲ر۶۴ر۶۶ر۹۷ر۹۸ر۴۰ر۴۲ر۱۴۷	
کردفنا خسرو ۳۶ر۳۴ر۲۵	
کرمان ۱۵ر۲۵ر۳۴ر۳۵ر۵۲ر۵۳ر۶۶ر۱۰۶ر۱۲۱	
کمارج ۱۹	کوفه ۵۳ر۳۲
کوچه سختو ۱۱۶	کربال ۴۳ر۳۳ر۳۲
کیش ۶۵	گندمان ۴۹
گمهر ۱۲۳	لورستان ۸۳ر۷۷
محلّه بالا کفت ۱۳۰	
مسجد عتیق ۲۵ر۴۶ر۵۱ر۵۹ر۶۰ر۱۲۱ر۱۲۵	
محلّه درسام ۱۲۴	مسجد یحیی ۱۲۴
مصای ۶ر۲۲ر۴ر۳ر۸ر۱۲ر۲۲ر۲۶ر۲۷ر۲۸ر۳۷ر۱۳۹	
۱۴۶	
محلّه بال رود ۱۰۹	مدرسه قاضی جمال‌الدین ۱۲۷
محلّه دزک ۱۱۲	محلّه باغ قتلغ ۱۳۲
مدرسه بنجیز ۱۳۸	محلّه در خفیف ۱۳۸
مدرسه مغربی ۱۳۶	مشهد ام کلثوم ۱۰۴
مکه ۹۸	مسجد باهلان ۱۰۱
مدرسه قاضی فزاری ۴۴ر۳۵	مزار سوسی ۱۴۶
مقبره سلم ۱۴۲	مرو ۴۰
مسجد نو ۱۵۰ر۵۳	مسجد کوفه ۵۴

مدرسه مقرب ۵۹	مدرسه عضدیه ۶۱
مسجد جامع ۶۰	مدرسه لالا ۴۴
مدرسه قراج، ۴۴	مجله رومی ۷۲
مجله سراجان ۷۲ ر ۱۲۱ ر ۱۵۶	
مدرسه زاهده ۴۵	مدرسه تاجی ۳۸
مدرسه ستقریه ۵۰	مشهد علی بن حمزه ۱۵۳ ر ۱۵۴
مجله دشتک ۱۵۶ ر ۱۵۸	مجله باغ ۱۵۲
مشهد طوس ۱۵۲	مدرسه درسراجان ۱۵۴
مدرسه شریفی ۱۵۵	مدرسه منکو ۱۵۵
مزارام کلثوم ۱۵۵	مجله پالانگران ۱۵۸
محول ۷	
مهیروان ۲۰	مصر ۲۳ ر ۱۰
مسجد سلیمان ۲۶	مشکانات ۱۸
مجد رومی ۷۳	معبر ۷۵
مدرسه کردوچین ۹۳	مسجد جامع ۱۱۴
مجله مقاریضی ۹۷	مجله باغ نو ۱۳۳
مسجد فخرآور ۱۴۰۵	نورد ۱۰۶ ر ۱۹
نهایند ۱۰۳ ر ۲۷	نیشابور ۱۱۱ ر ۱۵۳
نوبندجان ۱۳۵ ر ۱۹	نوبتجان ۱۶ ر ۱۳۹ ر ۴۲ ر ۴۳
واسط ۷۵	هندوستان ۱۰۰
همدان ۴۴ ر ۳۱ ر ۷	هند ۵۶
هرمز ۷۵	یزد ۶۳ ر ۶۲

فهرست اسماء الرجال

- ابی منصور ۱۳۴ر۱۱۴
ابی الفتوح ۱۳۶ر۱۳۴
- ابی سعد ۱۳۴
احمد ۳۰ر۶۹ر۹۴ر۹۸ر۹۹ر۱۰۰ر۱۰۴ر۱۰۸ر۱۰۹ر۱۱۱ر۱۱۳ر۱۱۴-
۱۱۵ر۱۱۶ر۱۱۸ر۱۳۶ر۱۴۰ر۱۴۱ر۱۴۸ر۱۴۹ر۱۵۰
- ابو غانم ۳۶ر۲۸
ابومنصور ۳۹ر۳۸ر۲۶
- انوشیروان ۵۱ر۲۰ر۲۰
اتابک جلال الدین جاولی ۴۲ر۱۹ر۱۸ر۱۲
- ابوسعید ۱۹ر۱۹ر۴۲ر۴۴ر۴۷ر۹۳ر۹۷ر۱۰۲ر۱۰۳ر۱۰۹ر۱۰۶ر۱۰۴ر۱۴۵
امیر محمد ۷۷
المقتدر بالله ۲۰
- ابراهیم ۴۰ر۶۴ر۷۸ر۹۶ر۹۸ر۱۰۵ر۱۰۷ر۱۰۴ر۱۱۴ر۱۱۶ر۱۴۹ر۱۵۳-
۱۵۶ر۱۵۹
- اتابک قراچه ۴۳
اتابک آتش ۱۳ر۶۴ر۶۷ر۶۸ر۷۰ر۷۱ر۹۳
- امیر شیخ ابواسحق ۱۳
ابی عبدالله حقیف ۱۰۲ر۱۳
ابی اسحق ۱۰۵ر۸۶ر۱۳
- اسحق ۹۸ر۱۰۷ر۱۰۹ر۱۴۹ر۱۵۱ر۱۵۴ر۱۵۵
اسمعیل ۱۲۷ر۱۲۸ر۱۳۰ر۱۳۳ر۱۴۲ر۱۴۹ر۱۵۳ر۱۵۴
- ابوذرعہ ۱۰۳ر۱۲۳ر۱۰۹
اتابک سعد ۵۳ر۵۴ر۵۵ر۵۵ر۱۱۸ر۱۳۰ر۱۵۰ر۱۵۴ر۱۵۵

- ام کلثوم ۴۴ر۱۵۱ر۱۵۲ر۱۵۵
 ابو نصر لالا ۳۶ر۷۳ر۷۴ر۷۵ر۷۶ر۷۷ر۷۸ر۷۹ر۸۰ر۸۱ر۸۲ر۸۳ر۸۴ر۸۵ر۸۶ر۸۷ر۸۸
 ابو الفتح ماکشاه ۴۴ر۷۵ر۷۶ر۷۷ر۷۸ر۷۹ر۸۰ر۸۱ر۸۲ر۸۳ر۸۴ر۸۵ر۸۶ر۸۷ر۸۸
 ابو عبدالله ۹۴ر۹۵ر۹۶ر۹۷ر۹۸ر۹۹ر۱۰۰ر۱۰۱ر۱۰۲ر۱۰۳ر۱۰۴ر۱۰۵ر۱۰۶ر۱۰۷ر۱۰۸ر۱۰۹ر۱۱۰ر۱۱۱
 ۱۳۰ر۱۳۶ر۱۳۸ر۱۴۱ر۱۴۴ر۱۵۱ر۱۵۲
 ابو الخير ۱۰۳ر۱۰۶ر۱۰۸ر۱۰۸ر۱۳۸ر۱۴۵
 الهجيتو ۷۴ر۷۵
 امير اشتو ۷۴
 ابو الفضل ۱۲۵
 ابو طاهر ۱۰۷ر۱۱۰ر۱۱۵ر۱۲۶
 ابی ربيع ۱۲۶ر۱۳۵
 ابو بکر ۵۳ر۵۵ر۵۶ر۵۷ر۵۸ر۵۹ر۶۰ر۶۱ر۶۲ر۶۳ر۶۴ر۶۵ر۶۶ر۶۷ر۶۸ر۶۹ر۷۰ر۷۱ر۷۲ر۷۳ر۷۴ر۷۵ر۷۶ر۷۷ر۷۸ر۷۹ر۸۰ر۸۱ر۸۲ر۸۳ر۸۴ر۸۵ر۸۶ر۸۷ر۸۸ر۸۹ر۹۰ر۹۱ر۹۲ر۹۳ر۹۴ر۹۵ر۹۶ر۹۷ر۹۸ر۹۹ر۱۰۰ر۱۰۱ر۱۰۲ر۱۰۳ر۱۰۴ر۱۰۵ر۱۰۶ر۱۰۷ر۱۰۸ر۱۰۹ر۱۱۰ر۱۱۱ر۱۱۲ر۱۱۳ر۱۱۴ر۱۱۵ر۱۱۶ر۱۱۷ر۱۱۸ر۱۱۹ر۱۲۰ر۱۲۱ر۱۲۲ر۱۲۳ر۱۲۴ر۱۲۵ر۱۲۶ر۱۲۷ر۱۲۸ر۱۲۹ر۱۳۰ر۱۳۱ر۱۳۲ر۱۳۳ر۱۳۴ر۱۳۵ر۱۳۶ر۱۳۷ر۱۳۸ر۱۳۹ر۱۴۰ر۱۴۱ر۱۴۲ر۱۴۳ر۱۴۴ر۱۴۵ر۱۴۶ر۱۴۷ر۱۴۸ر۱۴۹ر۱۵۰
 ابی نعیم ۱۲۶ر۱۳۵
 امير طغای ۹۳
 ابو علی ۳۹ر۷۰ر۱۰۷
 امير سستی ۹۳
 ابو محمد ۹۵ر۱۰۹ر۱۱۵ر۱۲۸
 ابو الحسن ۹۵ر۱۰۳ر۱۰۸ر۱۰۸ر۱۲۹ر۱۳۶ر۱۵۳
 ابو موسیٰ ۱۶ر۲۰ر۱۲۴
 ابا قاخان ۶۵ر۶۶ر۶۷ر۶۸ر۶۹ر۷۱
 ارغون ۶۸ر۶۹ر۷۱ر۷۲
 اردشير بابک ۱۶ر۱۹
 ابو شجاع ۱۰۴ر۱۰۵ر۱۰۸ر۱۰۸ر۱۱۳ر۱۱۴
 انکيانو ۶۵
 ابو العباس ۲ر۹۴ر۱۰۳

اربع خان ٩٤

ايوب ١٠٣

ابوالقاسم ٩٤ر١٠٩ر١١٧ر١١١ر١٣٦ر١٤٢

ابوعمر و ٩٦ر استخري ٩٦

ابوتراب ٩٦ر اويس ٩٦

امير على ٨٧ر ابوالفوارس ٣٤ر٣٥ر٣٨

الراضى بالله ٣٥ر القاھر بالله ٣٥

افريدون ٣٧

الب السلان ٣٩ر٤٠ر٤١ر٤٧ر٤٩ر٥١

اسرافيل ٣٩ر٤٠ ايلك خان ٤٠

ابن الجوزى ٦١ر افضل الدين ١٢٤

ابى الميمون ١١٤ر١٢٩ ابى المقابل ١٢٩

ابوالفرج ١٣٤

اصيل الدين ١٤٠ر١٤١ر١٥٦

ابى نجيب ١١٦ر١٤١ امير مودود ٤٨ر٤٩

اوحى الدين ٥٩ر١١٩ر١٣٥ر١٤٧

ابوالمبارك ١١٤ر اتابك سنقر ١١٣ر١١٤

امين الدوله ٥١ر ابى عبدالرحمن ١١٢

ارسلان ٤٨ر المقتدى بامرالله ١٠٧

ابوحيان ١٠٨ر امين الدين ١٤٣

اسكندر ١٥١ر ابى ذر ١٣٥

بزابه ٣٦ر٤٤ر٤٥ر٤٧ر٤٨ر٤٩

باكالنجار ۱۷ر۲۶ر۳۵ر۳۶ر۳۷ر۱۰۶ر۱۱۱

بويه ۳۰ بهمن ۴۲

بايدو ۷۳ بانويه ۱۰۶

بولغان ۶۵ر۶۶ر۶۷ر۶۸ بزغش ۱۰۲ر۱۳۱ر۱۴۴

بلخان ۶۵ بهرام ۱۳۷

بدرالدين ۷۵ بندار ۹۶

بهاءالدوله ۳۷ بهاءالدين ۱۵۱

باقر ۱۴۹ر۱۵۲

تاج الدين ۳۶ر۴۰ر۴۷ر۴۸ر۵۷ر۵۸ر۳۴ر۴۲ر۱۰۶

تاش ۲۸ر۳۷ تونياق ۶۵

ترکان خانون ۶۲ر۶۳ تكله ۵۱ر۵۲

ثعالبي ۶۱ پرويز ۲۶ر۲۷

پير حسين ۷۷ر۷۸ر۷۹ر۸۰ پهلوی ۱۴

جعفر ۴۰ر۹۶ر۹۷ر۱۰۱ر۱۰۴ر۱۳۸ر۱۴۹ر۱۵۳ر۱۵۶

جاولي ۴۳

جمال الدين ۶۰ر۷۳ر۷۴ر۷۵ر۷۶ر۷۷ر۷۸ر۸۳ر۱۳۸

جلال الدين ۱۶ر۴۱ر۵۲ر۶۸ر۷۱ر۷۵ر۷۶ر۷۷ر۸۳ر۱۳۳ر۱۳۴

جنيد ۱۲۳ جوشي ۷۱ر۷۶

جمشيد ۱۷ر۴۸ جلال الدوله ۳۸

جغري بيك ۳۹ حجاج بن يوسف ۴۴ر۲۹

حسين ۹۵ر۹۶ر۹۷ر۹۸ر۱۰۴ر۱۰۷ر۱۰۹ر۱۱۱ر۱۱۵ر۱۲۹ر۱۳۴

۱۳۵ر۱۳۹ر۱۳۸ر۱۴۹ر۱۵۲ر۱۵۴ر۱۵۱

حمزه ۱۰۲	۴۹	۵۲	۵۳	۵۴	۵۸	۱۵۸	ار	حسویه	۴۰	۴۱	۴۲
حیدر	۱۵۵	۱۵۶						حاجی طغای	۹۳		
حسام الدین	۶۷	۷۰	۱۱۶								
حسن	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۵۳	۱۵۱	۱۵۴	۱۵۳
حبیب	۹۶							حاجی قوام الدوله	۱۱۲		
حکم بن عاص	۱۶							حاتم	۱۰	۱۱	
خاقانی	۲۴							خاقان	۲۷		
خمارتکین	۴۲							خواجه نظام الدین	۶۶	۶۷	
خسرو فیروز	۳۸	۱۰۰	۱۰۶					خاتون	۶۵		
خلیل	۹۴							خواجه جویان	۷۵		
داود	۹۶	۱۳۴						داراب	۱۷	۱۸	
دنبه	۱۷							ذوالقرنین	۱۹		
روزبهان	۱۶	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۳۲	۳۴	۴۱	۴۳	۴۴	۱۵۴
راضی	۳۰							رکن الدوله	۳۰	۳۱	۳۲
رکن الدین	۷۵	۹۵	۱۹	۲۸	۳۰	۳۱	۳۳	۴۱	۴۳	۱۴۳	
روح الدین	۱۲۴							رشید	۱۱۴	۱۲۹	
رکن الاسلام	۱۴۲							زید	۱۵۱	۱۵۳	۱۵۴
زنگی	۵۰	۵۱	۵۲	۵۵	۶۱	۶۲	۶۳	۶۸	۱۰۴	۱۵۵	
زیدان	۶۸	۱۵۸						زاهده خاتون	۴۵		
زین الدین	۱۳۳	۱۴۱						زین العابدین	۱۴		
زکریا	۱۴							سعید الدین	۳۶	۳۲	۳۳
سلطان مسعود	۳۶	۴۴						سعدوقاص	۲۷		

سنجر ۴۴	سکینه ۱۳۶ ار ۱۳۴
	سراج الدین ۷۰ ار ۱۳۷ ار ۲۳ ار ۲۵ ار ۲۷ ار ۱۳۵
سلیم ۶۴	سید شرف الدین ۶۴
سعید الدین ۱۲۴	سلطان محمد ۷۴
	سعد ۵۵ ار ۵۶ ار ۶۱ ار ۶۸ ار ۶۳ ار ۹۳ ار ۶۲ ار ۱۷ ار ۱۹ ار ۱۲۰
سلطان خاتون ۹۳	سوغو نجاق ۱۳ ار ۶۵ ار ۶۶
سید عماد الدین ۶۷	سیف الدین ۶۷ ار ۶۸ ار ۶۹ ار ۷۱
	سالبته بن احمد ۱۰۰
	سفر شاه ۳۶ ار ۴۸ ار ۵۲ ار ۵۵ ار ۶۲ ار ۶۳ ار ۷۵
	سلطان الدوله ۳۷ ار ۳۸ ار ۳۹ ار ۱۰۶
سلیمان فارسی ۱۵	سلطان محمود ۳۶ ار ۴۰
	سلیمان ۴ ار ۱۷ ار ۲۰ ار ۵۱ ار ۲۹ ار ۱۵۰
سنقر بن مودود ۴۹ ار ۵۰ ار ۵۱	سلجوق ۳۹ ار ۶۲ ار ۶۳
۱۳۷ ار ۱۳۴ ار ۱۲۲ ار ۲۱	شمس الدین ۶۷ ار ۷۰ ار ۷۳ ار ۷۵ ار ۷۶ ار ۷۸
	۱۴۲ ار ۱۳۸
شاپور ۱۶ ار ۱۹ ار ۲۶	شیخ جعفر ۱۳۴
۱۲۵ ار ۱۱۸ ار ۱۱۳ ار ۱۳	شیرویه ۲۶
شیخ زین الدین ۱۳۹	شیخ ابوشجاع ۱۳ ار ۹۸
	شرف الدین ۲۴ ار ۳۷ ار ۱۵۴
۱۳۵ ار ۱۳۱ ار ۱۲۶ ار ۲۰ ار ۱۹ ار ۱۱۶ ار ۱۰۸	شهاب الدین ۵۸ ار ۲۰ ار ۱۰۸ ار ۱۱۶ ار ۱۹ ار ۲۰ ار ۱۲۶ ار ۱۳۱
	۱۵۸ ار ۱۵۴
شیخ عروه ۱۵۹	شیخ دولت ۱۵۹

شاه منذر ١٥٩

شيخ ابوالحق ٧٩ر٨٥ر٨٨ر١٥١

شيخ جنيد ٩٥ر١٤١ شيخ حسن ٩١ر١١٢

شيخ بهلول ٩٢ شبلى ٩٧

شاه فيروز ٩٧ شهر يار ٩٨ر١٠٥ر١٠٦

شيخ كبير ١٠٠ر١٠١ر١٠٢ر١٠٣ر١٠٨ر١٠٩ر١٢٤

شهر ك ١٦ شيخ غازى ١٠٦

شمس الدوله ٧١ شيخ منصور ١٠٥

شاه بهمن ١٨ شبانكاره ١٨

شيخ مرشد ١٠٢ شفيق ٩٦

شيخ على ٩٩ر١١٧ شرف الدوله ٣٤ر٣٥

شمس المالى ٣٢ شيخ ابى عبدالله ٣٥

شيخ ابو العباس ١٤١ شيخ سلم ١١٥

شيخ احمد ١١٥ شيخ موسى ١٤٦

شهر بانو ١٢ شاه بروين ١٤

شيخ بهاء الدين ١١٧ شيخ مبارك ١١٧

صاى ٣٠ صفى الدين ٢١هـ ٢٢ر٤٤ر١٤٥

صفى ١٢١ر١٢٢ صدر الدين ٥٧ر١٣٣ر١٣٦

صمصام الدوله ٣٥ر٣٦ ضياء الدين ١١٦ر١٣٣

طاهر ١٣٣ر١٣٤ طائع بالله ٣٥

ظهورث ١٩ طاشمىكو ٦٧ر٦٨

ظهير الدين ٧٨ر١٣٣ عبدالملك ٢٤ر٢٥

عمر بن عبدالعزيز ٢٩٠٢٤
عمر وليث ٢٩٠٢٤

عضد الدوله ۱۶ر۲۲ر۲۵ر۲۷ر۲۸ر۳۱ر۳۲ر۳۳ر۳۴ر۳۵ر۳۸ر۴۳

۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۵۵

عثمان ۱۶ر۲۷ر۲۱ر۲۲ر۳۰ر۳۱ر۳۴ر۴۴ر۴۵ر۴۸ر۵۸

عمادالدوله ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۹۶، ۱۵۲

عميد الدولة ٢٧ ر ٤١ ر ٥٤

عمر ۱۶، ۱۱، ۲۳، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶

عبدالرحيم ۱۴۱۳ھ ۱۳۴۲ھ ۱۵۸۱ھ

عبدالوہاب ۰۳، ۱۳۳، ۱۳۴

عز الدين ٥٨ و ٧٣ و ٧٤ و ٧٥ و ٩٢ و ١٧ و ٢٢ و ٢٩ و ٣١ و ٣٤ و ٣٥

۱۵۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۵۱، ۱۵۰، ۴۳، ۳۹

عبدلله ٦ اور ٣٥ اور ٧٥ اور ٧٦ اور ٩٢ اور ٩٦ اور ٩٧ اور ١٠١ اور ١٠٣ اور ١٠٧ اور ١١٥ اور ١١٦

١٥٩/١٥٦/١٤٩/١٤٧/١٤٦/١٤٠/١٣٦/١٣١/٣٠/٢٩

علي ١٣ر٤ ١٣ر٣ ١٤ر٤ ١٢ر٩ ٩٦ر١٠ ١٠ر٧ ١٠ر٨ ١٠ر٩ ١١ر١ ١٢٥ر١

۳۱ ار ۲۹ ار ۳۹ ار ۴۰ ار ۴۱ ار ۴۴ ار ۴۶ ار ۴۹ ار ۵۱ ار ۵۲ ار ۵۳ ار

۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶

عرب شاہ ۱۵۶ء و ۱۵۷ء

عماد الدين ٥٢ر٥٥ر٥٨ر٦٨ر٦٩ر٧٠ر٢٤ر١٢٥ر٢٩ر١٣٥

عبدالرقيب ۱۲۴

عبد المهيمن ١٠١، ١٠٢، ١١٥، ١٢٩، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٥٤

عز الماوك ٣٨، ٣٩

عميد الدين ٥٦٥٥ عبد العزيز ١١٤

عبدالقادر ۱۶	علاءالدوله ۶۲
عبدالودوده ۱۳	عباس ۱۴۹
عبدان ۱۱۱	عمید ۱۳۰
غیاث الدین ۱۳ر۴۴ر۵۶ر۷۶ر۷۷ر۹۳ر۹۴	عیسی ۱۰
فضل الله ۸ر۹ر۱۱ر۷۵ر۷۶ر۷۹ر۹۹ر۱۰۲ر۱۰۳	غازان ۷۳
۴ر۵۴ر۷۶ر۷۷ر۱۰۳ر۱۰۴ر۱۰۸	فخرالدین
۱۲ر۲۳ر۲۴ر۳۴	فریدالدین
	فضلویه ۱۸ر۲۶ر۳۸ر۳۹ر۴۰ر۴۱
فخرالدوله ۳۱ر۳۲	فناخسرو ۳۲ر۱۰۶
قتلمش ۱۷ر۳۶	فیروز ۲۰ر
قوام الدین ۶۷ر۶۸ر۷۵	قاسم ۱۴۹ر
قوامالدوله ۳۷ر۳۸	قادر ۳۷ر۳۹ر۱۰۰
قهندز ۲۶	قادر ۲۶
۱۴ر۱۵ر۱۶ر۱۷ر۱۸ر۱۹ر۲۰ر۲۱ر۲۲ر۲۳ر۲۴ر۲۵ر۲۶ر۲۷ر۲۸ر۲۹ر۳۰ر۳۱ر۳۲ر۳۳ر۳۴ر۳۵ر۳۶ر۳۷ر۳۸ر۳۹ر۴۰ر۴۱ر۴۲ر۴۳ر۴۴ر۴۵ر۴۶ر۴۷ر۴۸ر۴۹ر۵۰	قطب الدین ۷۱ر۷۲ر۱۴ر۱۵ر۱۶ر۱۷ر۱۸ر۱۹ر۲۰ر۲۱ر۲۲ر۲۳ر۲۴ر۲۵ر۲۶ر۲۷ر۲۸ر۲۹ر۳۰ر۳۱ر۳۲ر۳۳ر۳۴ر۳۵ر۳۶ر۳۷ر۳۸ر۳۹ر۴۰ر۴۱ر۴۲ر۴۳ر۴۴ر۴۵ر۴۶ر۴۷ر۴۸ر۴۹ر۵۰
قاضی شرایبی ۱۱۵	قوامحمد ۹۳
قاضی فزاری ۴۴	قباد ۱۶ر۲۰
قتلغ ۵۵	قابوس ۳۴
کلچه ۵۶ر۶۴ر۶۵	کیخاق ۷۳
	کیخسرو ۴۱ر۴۲ر۴۳ر۴۴ر۴۵ر۴۶ر۴۷ر۴۸ر۴۹ر۵۰
کسری ۲۷	کریم جلالی ۲۶ر۲۷ر۲۸ر۲۹ر۳۰ر۳۱ر۳۲ر۳۳ر۳۴ر۳۵ر۳۶ر۳۷ر۳۸ر۳۹ر۴۰ر۴۱ر۴۲ر۴۳ر۴۴ر۴۵ر۴۶ر۴۷ر۴۸ر۴۹ر۵۰
کردوچین ۹۳	کمال الدین ۱۳۸
کیومرث ۱۶	کیخاتو ۷۱

مظفرالدين	١٤٣	١٣٤	١٣٢	١٢٩	٧٤	٥٢	٥١	٤٩	٣١
محمد	٢	٣	٢٠	٢١	٢٢	٢٥	٢٩	٣٩	٤٠
	٤١	٤٤	٤٥	٤٧	٥٢				
	٥٣	٥٤	٥٩	٦١	٦٢	٦٣	٦٥	٧٣	٧٥
	٨١	٩٤	٩٧	٩٨	٩٩	١٠١			
	١٠٢	١٠٣	١٠٧	١٠٨	١٠٩	١١٠	١١١	١١٣	١١٥
	١١٦	١١٧							
	١٢٠	١٢١	١٢٢	١٢٣	١٢٤	١٢٥	١٢٩	١٣٢	١٣٣
	١٣٤	١٣٧							
	١٣٨	١٣٩	١٤٠	١٤١	١٤٢	١٤٤	١٤٥	١٤٩	١٥١
	١٥٢	١٥٣							
	١٥٤	١٥٨	١٦٠						
محمود	١٢	١٣	٢٩	٣٦	٤٤	٤٧	٦٨	٧٥	٧٩
	٨١	٨٨	٩٢	٩٤	١١٢				
	١١٨	١١٣	١٢٤	١٣٢	١٤٢	١٤٣			
نوشيروان	٣٧								
نصيرالدين	١٣٨								
نجم الدين	٢٠	١٢	١٣٦	١٣٧	١٤٠	١٤١	١٤٤		
نكودار	٦٦								
نجيب الدين	٥٨	٥٩	١٣٩						
نورالدين	١٢٥	١٢٩							
نظام الملك	١٨	٣٩							
نمرود	٤٠								
هبة الله	١١٢								
هولاكو	٦١								
هرون	٢٥	١٤٩							
هرمز	٢٦								
هشام	١٠٩								
يزدجرد	٢٧								
باغيستي	٨٣	٨٤	٨٦	٧٨	٨٨	٨٩			
يوسف	١٠٧	١٢٦	١٣٥						
يعقوب	٤٨	٤٩	١٤٢						
يحيى	١٠	١٤	١٩	٢٤	١٢٨				
يونس	٣٩	١٤٤							

آخری درج شدہ تار۔ غ پر یہ کتاب مسطور
ہی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

میں نے

جامعہ اسلامیہ

[illegible][illegible]

۲۔ اساتذہ کرام

سچائی کی تلاش میں ہمیں کبھی ہٹنا نہیں چاہیے۔

کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

۱۔ تحقیق کے بغیر حزب ہو جائے تو

فقر کا نشان یہ سیاسی پارٹیز

یہ تھا کہ میں نے اس کی سزا میں
میں نے اس کی سزا میں

